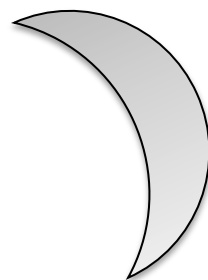


بسم الله و بذكر وليه



تفسیر موضوعی ۲

رشته‌ی علوم قرآن و حدیث

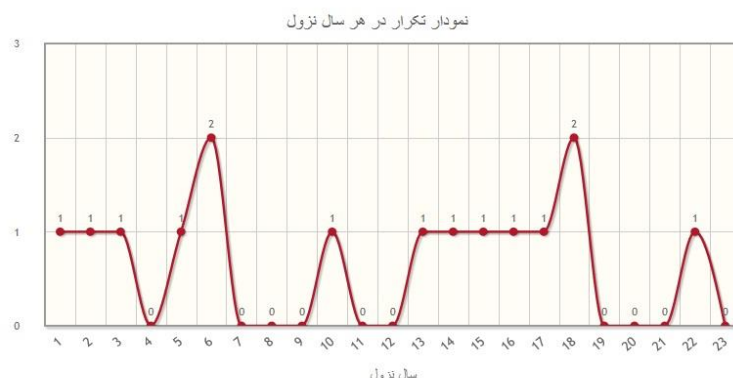
دکتر احسان پوراسماعیل

Ehsanpouresmaeil.com
ehsan_pouresmaeil@yahoo.com
dr.ehsanpouresmaeil@gmail.com
telegram.me/dreh-sanpouresmaeil

(لهو، زندگی حضرت آدم ﷺ، تفکر و تدبر و شرح صدر در قرآن و روایات)

ویرایش اول، بهار ۱۳۹۹

لهو در قرآن و روایات معصومان (علیهم السلام)^۱



کلیات

الف) تعریف لهو

«لهو» در اصل برای «هر چیزی که انسان را از چیز دیگری باز می دارد» وضع شده است ولی با توجه به آیات، روایات و موارد استعمال این واژه، لهو «چیزی است که انسان را از کارهای مهم باز دارد به طوری که از آنها غافل شود». البته برخی از لغت شناسان، «لهو» را به «بازی و سرگرمی» معنا کرده‌اند. با توجه به معانی لغوی، «لهو» یک نوع مشغولیت و سرگرمی همراه با غفلت و بی خبری است که از امور بی فایده بر قلب انسان وارد می شود.

واژه‌ی «لهو» با مشتقاتش ۱۶ مرتبه در قرآن کریم آمده است که نشانگر اهمیت این موضوع نزد خدای متعال می باشد. در قرآن کریم «لهو» شش مرتبه با واژه «لعب» استعمال شده است که در چهار مرتبه کلمه «لعب» مقدم شده است. ب) واژه های مترادف و مرتبط ملاحی، لغو، لعب، تفریح، سرگرمی، بطالت، موسیقی، قمار.

اقسام لهو

برای لهو اقسامی ذکر شده که به اختصار اشاره می شود:

الف) لهو مباح

هر سرگرمی که سبب شادی روح شود و در عین حال از مصادیق لهو حرام و مکروه نباشد، لهو مباح گفته می شود. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «كُلُّ لَهْوٍ الْمُؤْمِنِ بَاطِلٌ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ فِي تَأْدِيَةِ الْفَرَسِ وَ رَمْيِهِ عَنْ قَوْسِهِ وَ مَلَاعَبَتِهِ امْرَأَتَهُ فَإِنَّهُمْ حَقٌّ» تمام سرگرمی های شخص مومن بی هدف است مگر سه چیز: تربیت کردن اسب و تیر اندازی و شوخی و بازی با همسر؛ که این سه مورد حق هستند». از این روایت معلوم می شود مومن تفریح و سرگرمی دارد و از امکانات

^۱ - برگرفته از مقاله‌ی محمود صادقی

حلال دنیایی لذت می برد ولی هیچ گاه خود را به امور بی فایده مشغول نمی کند بلکه در سرگرمی و مشغول شدنش حتماً هدف و فایده ای مثبت در نظر دارد.

ب) لَهو مستحب

سرگرمی و مشغولیتی که سبب رسیدن به کارهای مهم شود یا به خودی خود مستحب باشند، لَهو مستحب گفته می شود.

امام باقر علیه السلام فرمودند: «لَهُوَ الْمُؤْمِنِ فِي ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ التَّمَتُّعُ بِالنِّسَاءِ وَ مُفَاكِهَةُ الْإِخْوَانِ وَ الصَّلَاةُ بِاللَّيْلِ؛ سرگرمی مومن در سه چیز است: لذت بردن از همسر و شوخی با برادران دینی و نماز شب».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «خَيْرُ لَهُوَ الْمُؤْمِنِ السَّابِحَةُ وَ خَيْرُ لَهُوَ الْمَرْأَةِ الْمَغْزَلُ؛ بهترین تفریح و سرگرمی مرد مومن، شنا کردن و بهترین سرگرمی زن، ریسندگی است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این روایت دو نمونه از سرگرمی های مردان و زنان را بیان کرده است که اگر خوب دقت شود روشن می شود که سرگرمی و تفریحی ای سازنده و مفید است که دارای منافع جسمی، نظامی و اقتصادی و ... می باشند.

این گونه از کارها گرچه نوعی مشغولیت است ولی چون یا به خودی خود مستحب هستند (مانند نماز شب) یا زمینه نشاط روحی را فراهم کرده و انسان را در انجام کارهای مهم یاری می کنند، سرگرمی مستحب شمرده می شوند. حتی گاهی برخی از امور ذکر شده مثل یاد گرفتن شنا برای نجات جان خود یا دیگران واجب می شود. البته باید توجه شود که برنامه های اسلام (حتی مستحبات) به هیچ وجه لَهو نیستند بلکه همه دارای هدف هستند و انسان را به کمالات می رسانند. اگر اهل بیت علیهم السلام برای «مستحبات» تعبیر «لَهو» را به کار برده اند از این باب نیست که این امور واقعاً لَهو و باطل هستند بلکه شاید برای انصراف مخاطب از انجام امور باطل بوده باشد یعنی برای اینکه مخاطب را از انجام کارهای باطل و بیهود باز دارند، آنها را به انجام امور مستحب و شرعی تشویق کرده اند و از این واژه استفاده کرده اند.

ج) لَهو مکروه

هر کاری که انسان را سرگرم کند و سود اخروی یا دنیایی قابل اعتنائی نداشته باشد و مانع از انجام واجبات یا زمینه ساز گناه نباشد، لَهو مکروه نامیده می شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ الْكَلَامَ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ؛ نشان خوب مسلمان بودن مرد این است که سخنان بی فایده را ترک کند».

برخی از کارها و سرگرمی ها مانند «سخنان بیهوده، بازی کردن با ریش، نشستن پای فیلم های غیر مفید و ...» که سود دنیوی و اخروی ندارند، مکروه و شایسته است انسان مومن از آن پرهیز کند.

د) لَهو حرام

لَهو حرام، لَهوی است که انسان را از کارهای واجب بازدارد یا زمینه ساز ارتکاب گناه شود. در این مقاله، از بین اقسام ذکر شده، فقط «لَهو حرام» به عنوان یکی از مصادیق منکر مورد بررسی قرار می گیرد.

زمینه ها و اسباب لَهو

در آیات و روایات برای لَهو، زمینه ها و اسبابی ذکر شده است که به اختصار بیان می شود:

الف) زمینه ها و اسباب اعتقادی لَهو

۱. فراموش کردن قیامت

افرادی که به دنیا و تعلقات آن مشغول شوند به تدریج یاد مرگ و قیامت را فراموش می کنند و از انجام وظیفه و بازخواست در قیامت غافل می شوند، همین امر سبب جهنمی شدن آنها می شود. خدای متعال در قرآن حال و عاقبت

این افراد را بیان می فرمایند: «وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ * الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ».

ب) زمینه ها و اسباب اخلاقی لهو

۱. دنیا و تعلقات آن

خدای متعال در قرآن کریم، حقیقت و باطن دنیا را «بازی و سرگرمی» معرفی می کند «اعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ...؛ بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخر فروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است».

با توجه به آیات و روایات اهل بیت (علیهم السلام)، «دنیا» برای غالب انسان ها وسیله مشغولیت، غفلت از حق و فراموشی خدای متعال است.

برخی از افراد چنان به دنیا و تعلقات آن مشغول می شوند که حتی از وظایف و واجبات، غافل شده و گاهی آنها را ترک می کنند در حالیکه خدای متعال، دنیا را برای تکامل و رشد استعدادها و رسیدن به سعادت ابدی خلق کرده است. شخص مومن از امکانات دنیوی برای رسیدن به تکامل و سعادت ابدی که همان زندگی در جوار رحمت حق است، استفاده می کند و دنیا، او را به خود مشغول نمی کند.

نکته ای که باید به آن توجه شود این است که «دنیا» جدی گرفته نشود و به آن خیلی اهمیت داده نشود بلکه فقط به اندازه ای که نیاز او برطرف شود و به هدف اصلی که رسیدن به کمالات انسانی است برسد کفایت می کند. ولی برخی از افراد دنیا را جدی می گیرند، حتی برای رسیدن به آن حاضر می شوند دین و اعتقادات را فراموش کرده یا آن را مسخره کنند و یا پیروان آن را منصرف کنند که شاید مهمترین مصداق لهو، بازی کردن با دین باشد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَ لَعِبًا مِنْ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ؛ ای اهل ایمان! آنان که دین شما را به مسخره گرفته اند، (چه از اهل کتاب و چه از کافران)، سرپرستان و دوستان خود نگیرید».

۲. فخر فروشی

در شأن نزول آیه «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ؛ افزون طلبی (و تفاخر) شما را به خود مشغول داشته (و از خدا غافل نموده) است» وارد شده است «قبیله عبد مناف و قبیله سهم ابن عمرو به بسیاری افراد قبیله خود بر یکدیگر فخر می نمودند، چون دو قبیله جمعیشان را شمردند افراد طایفه عبد مناف بیشتر گردید، پس طایفه سهم ابن عمرو گفتند: چون بیشتر جمعیت ما در جاهلیت کشته شده اند ما مرده و زنده هر دو را می شماریم، و پس از شمارش قبیله ایشان بیشتر شد، و گفته اند که آنها به گورستان رفته مرده ها را شمردند».

در آیه «اعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ...؛ بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخر فروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است».

«تکاثر» در مورد «مال و فرزند» استعمال شده است؛ شاید بتوان ادعا کرد «مال و فرزند» هم از مصادیق آیه «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ» باشد. یعنی مال و فرزند می توانند انسان را از کارهای مهم بازدارد و او را به امور دیگر مشغول کند.

علامه طباطبایی فرمودند: «از شیخ بهایی (رحمه الله) نقل شده است: این پنج خصلتی که در آیه شریفه ذکر شده، از نظر سنین عمر آدمی و مراحل حیاتش مترتب بر یکدیگرند، چون تا کودک است حریص در لعب و بازی است، و همین که به حد بلوغ می رسد و استخوان بندیش محکم می شود علاقه مند به لهو و سرگرمی ها می شود، و پس از آنکه بلوغش به حد

نهایت رسید، به آرایش خود و زندگیش می‌پردازد و همواره به فکر این است که لباس فاخری تهیه کند، مرکب جالب توجهی سوار شود، منزل زیبایی بسازد، و همواره به زیبایی و آرایش خود بپردازد، و بعد از این سنین به حد کهولت می‌رسد آن وقت است که (دیگر به اینگونه امور توجهی نمی‌کند، و برایش قانع کننده نیست، بلکه) بیشتر به فکر تفاخر به حسب و نسب می‌افتد، و چون سالخورده شد همه کوشش و تلاشش در بیشتر کردن مال و اولاد صرف می‌شود». باید توجه کنیم که لَهو و سرگرمی از کودکان، قبیح و ناپسند نیست چونکه مکلف و مأمور نیستند بلکه برای آنها مفید و مطلوب است؛ البته اگر بازی و سرگرمی کودکان هم مدیریت شده باشد بهتر است چرا که کودکان آنچه را در کودکی یاد گرفته باشند برای همیشه در ذهن آنها می‌ماند. امیر مومنان علی علیه السلام فرمودند: «الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ: علم (و یادگیری) در دوران کودکی مانند نقش بستن روی سنگ است». امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند: «التَّكَاثُرُ لَهُوَ وَ شُغْلٌ؛ فخر فروشی به زیاد داشتن، سرگرمی و مشغولیت است». زیاد بودن مال و فرزند اگر برای یاری دین خدا باشد نه تنها ناپسند نیست بلکه امری پسندیده و دارای منافع زیادی می‌باشد ولی اگر این امور سبب نمایش و شمارش در برابر دیگران شود و به زندگی گذرای دنیا مشغول شود، هیچ گونه ارزشی نزد خدای مَنان ندارند.

۳. نعمت‌های پی در پی

یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام می‌گوید از حضرت درباره‌ی معنای استدراج پرسیدم، امام فرمودند: «هُوَ الْعَبْدُ يَذُنُّبُ الدُّنْبَ فَيَمْلِكُ لَهُ وَ تَجَدَّدَ لَهُ عِنْدَهَا النِّعَمُ فَتُلْهِمُهُ عَنِ الْإِسْتِغْفَارِ مِنَ الذُّنُوبِ فَهُوَ مُسْتَدْرَجٌ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ؛ استدراج یعنی بنده ای گناه می‌کند (ولی) به او مهلت می‌دهند و نعمت‌های الهی برای او تجدید می‌شوند؛ ولی به جای اینکه تجدید نعمت‌ها سبب استغفار از گناهان شود او را از انجام وظیفه باز می‌دارد. نعمت‌های الهی اگر در مسیر بندگی قرار بگیرند نه تنها انسان را از یاد خدای سبحان باز نمی‌دارد بلکه او را در این مسیر سخت و دشوار یاری می‌کنند ولی اگر شخص با سرگرم شدن به امکانات دنیایی از یاد خدای متعال غافل شود، نعمتها، او را به خود مشغول کرده است؛ و این از مصادیق لَهو و سرگرمی حساب می‌شوند.

۴. جهل و نادانی

انسان عاقل و عاقبت اندیش هیچ گاه چیزی او را از کارهای مهم و جدی باز نمی‌دارد ولی شخص جاهل، خود را به کارهای غیر مهم مشغول می‌کند؛ لذا امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند: «اللَّهُوُ مِنْ تِمَارِ الْجَهْلِ؛ لَهو از ثمره‌های جهالت می‌باشد». شخص عاقل همیشه فکر می‌کند در برابر کارهایش چه سود و منفعت (آخرتی یا دنیایی) را به دست می‌آورد؛ لذا هیچ‌گاه خود را با کارهای بی‌فایده مشغول نمی‌کند.

۵. اشتغال به مستحبات به جای واجبات

امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند: «مَنْ اشْتَغَلَ بِغَيْرِ الْمُهْمِّ ضَيَّعَ الْأَهَمَّ؛ هر کس به کار غیر مهم مشغول شود، کار مهمتر را ضایع کرده است» حتی اگر این کار غیر مهم، انجام مستحبات باشد اگر به واجبات و کارهای مهمتر ضرر بزند باید رها شود چون هدف از انجام مستحبات، قرب و نزدیکی به خدای متعال است که طبق روایات امیرالمومنین علی علیه السلام در این کار قربی نیست «لَا قُرْبَةَ بِالنَّوَافِلِ إِذَا أُضْرَتْ بِالْفَرَائِضِ».

متأسفانه برخی از افراد با نیت صحیحی به انجام مستحبات مشغول می شوند ولی توجه ندارند که ممکن است این امور به کارهای مهمتر ضرر بزند و حتی مرتکب فعل حرامی شود.

ج) زمینه‌ها و اسباب اجتماعی لهُو

۱. بیکاری

افرادی که دارای شغل و کار مفیدی نیستند برای اینکه خود را مشغول کنند ممکن است به کارهای لهُو و بیهوده روی بیاورند یا در مجالسی که در آن به لهُو و کارهای حرام حضور پیدا کنند؛ لذا می‌توان یکی از زمینه‌های روی آوردن به لهُو و لعب را بیکاری حساب کرد.

۲. بازی و سرگرمی حرفه‌ای

سرگرمی و تفریحات سالم برای انسان لازم است ولی باید توجه شود که با چه اموری خود را مشغول و سرگرم کند. در اسلام تفریحات سالم و مفیدی مانند شنا، تیر اندازی، اسب سواری و ... معرفی شده است سرگرمی‌هایی معقول و مقبول است که در مسیر سعادت و رشد نقش داشته باشند. در بسیاری از مسابقات ورزشی، افراد برای اینکه خود و قدرت خویش را به اثبات برسانند از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کنند به طوری که ممکن است از وظایف الهی و اجتماعی خود مانند صله رحم، تحصیلات، انجام عبادات و ... غافل شوند و یا به کارهایی مانند استفاده از قرصها و آمپولهای نیروزا دست بزنند که به بدن و آبروی خویش ضرر بزند. اگر این مسابقات چنین مفسده‌ای را داشته باشند از مصادیق لهُو حرام حساب می‌شوند؛ پس مسئولین باید توجه داشته باشند که اینگونه مسابقات را طوری برنامه ریزی کنند که ورزشکاران از وظایف خویش غافل نشوند.

۳. مجالس شادی و عروسی

چون غالباً در مجالس شادی و عروسی، افراد شاد و خوشحال هستند به نحوی مشغول می‌شوند که ممکن است کارهای حرام را به راحتی انجام دهند یا واجبات و کارهای مهم مانند نماز و گوش دادن به سخنان اولیای الهی مانند پیامبر اکرم ﷺ را ترک کند. متأسفانه برخی از افراد شغل آنها برپا کردن مجالس غفلت و لهُو و لعب است؛ مثلاً برای سود دنیایی پارتی‌های شبانه را دایر می‌کنند که در آن، دختران و پسران چنان به عیش و نوش مشغول می‌شوند و کارهایی را انجام می‌دهند که قلم از ذکر آنها شرم دارد.

د) زمینه‌ها و اسباب اقتصادی لهُو

۱. تجارت و معاملات دنیوی

غالب افراد در معاملات و تجارت‌ها آنچنان مشغول و سرگرم می‌شوند که مهمترین امور مانند انجام واجبات را رها کرده و به امور دنیایی می‌پردازند. خدای متعال در آیه «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» یکی از صفات مومنان را چنین ذکر کرده است که آنها افرادی هستند که هیچ چیزی حتی تجارت و معاملات سودمند دنیای آنها را به خود مشغول نمی‌کند به طوری که از یاد خدای سبحان و کارهای مهم غافل شوند

بلکه همواره خود را به کارهای با اهمیت الهی مشغول می کنند. اما در نقطه مقابل، افرادی هستند که به خاطر سود دنیایی از یاد الهی غافل شده و حتی کارهای مهم عبادی خود را فراموش می کنند.

۲. ثروتمند شدن

برخی از افراد برای اینکه سریع پولدار و ثروتمند شوند خود را به حدی مشغول کار و تلاش می کنند که حتی خانواده و سلامتی خود را فراموش می کنند و فقط به فکر جمع کردن مال می باشند این افراد هم به نوعی مشغول لهُو شده اند گرچه بر این باورند که در حال خدمت به خود و جامعه هستند ولی نمی دانند که جمع آوری مال و ثروت تا زمانی مفید و مطلوب است که آنها را از کارهای واجب و مهم مانند رسیدگی به نیازهای روحی روانی خانواده و اطرافیان باز ندارد ولی غالباً این افراد از دوری آنها رنج می برند و از آرامشی که باید در خانواده وجود داشته باشد محروم هستند.

ه) زمینه ها و اسباب فرهنگی لهُو

۱. شیوع سبک زندگی غربی

برخی از فیلمها و سریالها خارجی سبک زندگی غربی را به نمایش در می آورند. این برنامه ها فرهنگ مصرف گرایی، تجمل گرایی، مشغول شدن با هر سرگرمی ای (ولو حرام) را ترویج می کنند. افرادی که با این برنامه ها مأنوس هستند به مرور زمان نوع تفریح و سرگرمی آنها تغییر کرده و از هر سرگرمی و تفریحی ای برای مشغول شدن خودشان استفاده می کنند و حال آنکه برخی از این امور قطعاً حرام است.

۲. برنامه های آموزشی نامناسب

متأسفانه برخی از والدین از دوران کودکی فرزندان خود را در انجام کارهای بیهود و لهُوی یاری می کنند مثلاً آنها را در برخی از مهد کودها ثبت نام می کنند که به جای یاد دادن مفاهیم عالی دینی به کودکان، آنها را با موسیقی حرام و ... آشنا می کنند و یا حتی نوع بازی های آنها هیچ ثمره ای ندارد بلکه فقط آنها را برای مدتی مشغول می کند ولی هیچ نکته جدیدی را آموزش نمی دهند.

این کودکان با این روحیه رشد می کنند و در آینده هم از انجام کارهای لهُوی ابایی ندارند چون در کودکی یاد نگرفته اند که باید به کارهای مهم و جدی مشغول باشند.

مصادیق لهُو

اگر به آیات و روایات مراجعه شود به مواردی برخورد می کنیم که از مصداق «لهُو» حساب شده است که به آنها اشاره می شود:

الف) لهُوهای ذهنی و فکری

۱. آرزوهای طولانی و واهی

برخی از افراد به جای اینکه با کار و تلاش به قلّه های صعود و ترقّی برسند خود را در ذهن با آرزو و خیالات سرگرم می کنند. خدای متعال درباره ی کافران می فرماید: «رَبُّمَا يَودُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ * ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِيَهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ». یعنی به جای اینکه مسلمان شوند فقط آرزو می کنند که ای کاش مسلمان بودند و همین امر آنها را مشغول کرده و از اسلام آوردن غافل می کند.

حضرت علی علیه السلام یکی از آثار شوم آرزوهای واهی را فراموش کردن آخرت معرفی می فرمایند: «إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَيْنِ: اتِّبَاعَ الْهَوَىٰ وَ طُولَ الْأَمَلِ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ». یعنی افراد آنقدر به آرزوهای دنیایی خویش مشغول می شوند که مسئله آخرت را به فراموشی می سپارند.

۲. تکبر

تکبر و خود بزرگ بینی آنقدر انسان را به خود مشغول می کند که حتی ممکن است شخص از کار و تلاش دست برداشته و به دنبال روزی درآوردن نرود چون که خود را از دیگران بالاتر می داند و برخی از کارها را در شأن خود نبیند؛ حضرت علی علیه السلام در این باره فرمودند: «الْكِبَرُ لَهُوَ وَ لَبُّ وَ شَغْلُ؛ تكبر، سرگرمی و بازی کردن و مشغولیت است».

ب) لهو های گفتاری

۱. غناء و موسیقی حرام

در روایات فراوانی که از اهل بیت علیهم السلام در تفسیر آیات قرآن وارد شده است؛ یکی از مصادیق لهو حرام «غناء» شده است که به برخی از این روایات اشاره می شود:

محمد بن مسلم می گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند: «غناء، از چیزهایی که خدای متعال وعده‌ی آتش برای آن داده است» و حضرت این آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» را تلاوت فرمودند.

یکی از شاگردان امام رضا علیه السلام به نام «علی وشاء» می گوید از حضرت درباره خریدن زن آوازه خوان پرسیدم، حضرت فرمودند: «قَدْ تَكُونُ لِلرَّجُلِ الْجَارِيَةُ تُلْهِيهِ وَ مَا ثَمَنُهَا إِلَّا ثَمَنُ كَلْبٍ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ سُحْتٌ وَ السُّحْتُ فِي النَّارِ؛ گاهی برای مرد کنیزی است که اسباب لهو او را فراهم می کند و بهای آن همان بهای سگ است و بهای سگ، حرام است و کار حرام (عاقبتش) جهنم است».

این که امام رضا علیه السلام در پاسخ از حکم خریدن کنیز فرمود: «قَدْ تَكُونُ لِلرَّجُلِ الْجَارِيَةُ تُلْهِيهِ» دلالت روشنی دارد بر این که غناء از اقسام لهو است چون کنیز آوازخوان اسباب لهو صاحب خود را فراهم می کند. از این رو بهای آن بسان بهای سگ می شود.

امام رضا علیه السلام فرمودند: «أَنَّهُ مَنْ أَبْقَى فِي بَيْتِهِ طَبُورًا ... أَوْ شَيْئًا مِنَ الْمَلَاهِي مِنَ الْمَعْرِفَةِ وَ الشَّطَرْنَجِ وَ أَشْبَاهِهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ فَإِنْ مَاتَ فِي أَرْبَعِينَ مَاتَ فَاجِرًا فَاسِقًا مَاوَاهُ النَّارُ وَ بئس المصير؛ هر کس چهل روز در خانه اش تنبور یا ... یا وسایل لهوی مانند ابزار موسیقی و شطرنج و مانند آن نگهداری کند، غضب الهی را به دست آورده است؛ پس اگر در این چهل روز بمیرد به صورت فاجر فاسق از دنیا رفته است. جایگاهش جهنم است و بد منزلگاهی است».

۲. جوک و طنزهای بیهوده

متأسفانه برخی از طنزهای گفتاری و جوک هایی که در بین مردم رواج دارد هیچ فایده‌ای ندارد بلکه خیلی از آنها چون تحقیر و تمسخر دیگران است حرام است و از مصادیق بارز لهو باطل حساب می شوند.

۳. بحث های علمی و سیاسی بیهوده

در برخی از محافل علمی یا سیاسی، مطالبی مطرح می شود که جز تلف کردن و هدر دادن عمر و وقت ثمره ای ندارد و حتی ممکن است کارهای ناشایستی مانند غیبت، تهمت، لجاجت و ... را مرتکب شوند، که این هم مصداقی برای امور لهوی حساب می شود.

ج) لهوهای شنیداری

۱. شنیدن موسیقی های حرام

از مهمترین مصادیق کارهای لهوی و باطل، شنیدن موسیقی هایی است که ثمره ای جز تباهی و آلوده کردن افراد ندارند ولی متأسفانه امروزه «غناء و موسیقی» به صورت گسترده وارد زندگی فردی و اجتماعی مردم شده است به طوری که برخی از افراد آنقدر به موسیقی و غناء عادت کرده اند که یکی از ضروریات زندگی آنها شده است؛ در حالیکه موسیقی های حرام چه تأثیرات منفی و مخربی بر روی افراد می گذارد که زبان از گفتن آنها شرم دارد. امیرالمومنین علی علیه السلام درباره ی گوش دادن فرمودند: «عَوِّذُكَ حُسْنَ الْإِسْتِمَاعِ وَ لَا تُصْغِ إِلَى مَا لَا يَزِيدُ فِي إِصْلَاحِكَ اسْتِمَاعُهُ فَإِنَّ ذَلِكَ يُصَدِّقُ الْقُلُوبَ وَ يُوَجِّبُ الْمَذَامَ؛ گوشت را به خوب شنیدن عادت بده و به چیزی که شنیدنش، اصلاح شدن تو را زیاد نکند گوش فرا نده که همانا این کار قلب را زنگ زده می کند و سبب مذمت شدن می شود». برخی از کنسرت هایی که گاهی با بیت المال برگزار می شود واقعا مصداق لهو حرام است چرا که از طرفی محتوای خوبی ندارد و از سوی دیگر دارای آهنگی نامناسب و تحریک کننده هستند ولی با کمال ناپاوری برگزاری اینگونه از کنسرتها را نشانه رشد و تعالی فرهنگی هنری کشور حساب می کنند.

۲. شنیدن برنامه های غیر مفید ماهواره

برخی از امور لهوی، از طریق گوش بوجود می آیند یعنی شخص به شنیدن سخنان لهو و بیهود عادت می کند مانند افرادی که به برنامه های خبری، سیاسی ماهواره عادت کرده اند لذا به هر خبری که از این شبکه ها پخش می شود اعتماد می کنند و بر پایه آن شنیده ها عمل می کنند. امام باقر علیه السلام درباره اینگونه از افراد فرمودند: «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ؛ هر کس به سخنان گوینده ای گوش فرا دهد قطعاً او را پرستیده است، پس اگر گوینده {سخنان} الهی و خدایی بزند، {شنونده} خدای سبحان را پرستیده است و اگر گوینده {سخنان} شیطانی بزند، شنونده شیطان را پرستش کرده است».

۳. افسانه های ایرانی

در شأن نزول آیه «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» وارد شده است شخصی به نام «نضر بن حرث» که تاجر بود برای تجارت به ایران می رفت و در آنجا افسانه ای ایرانی مانند قصه های رستم و اسفندیار و ... را یاد می گرفت و هنگام بازگشت برای قریش نقل می کرد. خدای متعال در این آیه کار این شخص را عملی لهو و بیهوده معرفی کرده است.

د) لهوهای دیداری

۱. دیدن فیلم و سریال های بی فایده

امروزه با رشد فناوری و گسترش رسانه های جمعی مانند تلویزیون، ماهواره، اینترنت، حجم عظیمی از فیلم ها و سریال ها به راحتی در اختیار مردم قرار گرفته است و آنها را به ظاهر سرگرم می کند ولی باید توجه شود که بسیاری از فیلمها و سریالهای غربی با هدف تضعیف یا تخریب ذهن مخاطبان ساخته شده اند ولی مردم آنها را مشاهده می کنند و خود را سرگرم می کنند اما متوجه نیستند که در برابر هدر دادن عمر گرانبهائ چه چیزی را به دست می آورند. برخی از فیلم های سینما که با پول بیت المال تهیه و ساخته می شوند از جهت محتوا در پایین ترین سطح قرار دارند و از مسئولین اجازه پخش می گیرند و بعضی از مردم هم برای تماشای آنها می روند در حالیکه فایده ای برای آنها ندارد بلکه فقط لحظاتی را سرگرم می شوند، اینگونه از کارها هم از مصادیق لهو حرام حساب می شوند.

مسئولین دلسوز نظام باید بدانند که اگر با پول بیت المال فیلم ها و سریالهای نامناسب و یا غیر مفید ساخته شود گناه آنها دو برابر است چون اولاً: اجازه ساخت چنین برنامه هایی را با پول بیت المال داده اند؛ ثانياً: اجازه ی پخش اینگونه از فیلمهای غیر مناسب را داده اند که علاوه بر اینکه سودی ندارند ضرر هم دارند.

۲. دیدن تصاویر و مناظر مستهجن

برخی از افراد به دیدن تصاویر مبتذل و مستهجن عادت کرده اند به طوری که به مرور زمان با دیدن این تصاویر راضی نمی شوند و باید تصاویر مستهجن تری را ببینند که در نهایت به نابودی آنها ختم می شود. تصور برخی از کاربران اینترنتی این است که دیدن تصاویر مستهجن در آنها تأثیری ندارد در حالیکه کاملاً در اشتباه هستند چون خدای متعال وسوسه های شیطان را گام به گام معرفی می کند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ: ای کسانی که ایمان آورده اید! از گامهای شیطان پیروی نکنید! هر کس پیرو شیطان شود (گمراهش می سازد، زیرا) او به فحشا و منکر فرمان می دهد» یعنی شیطان ابتدا دیدن تصاویر مستهجن را توصیه نمی کند بلکه چشم را عادت می دهد که تصاویر مختلفی را ببینیم ولی لا به لای آنها برخی تصاویر مبتذل را هم جا می دهد و به مرور زمان ما را نسبت به دیدن تصاویر مستهجن وسوسه می کند و بعد از مدتی بدون اینکه متوجه تغییر در روحیات و اخلاق خود شویم به تماشای صحنه های محرک و مستهجن عادت کرده ایم.

۳. خواندن مطالب انحرافی

خواندن بعضی از کتابها، مقالات و رمانهای عشقی، حرام است و از مصادیق لهُو باطل حساب می شوند چون که علاوه بر اینکه ثمره ای ندارند موجب انحراف فکری و اخلاقی مخاطبان می شوند. مسئولین باید توجه داشته باشند که چه کتابها و مقالاتی را تأیید و چاپ می کنند چون که اگر کوتاهی کنند به گفته علی علیه السلام در گناه آنها شریک هستند: «الرَّاضِي بِفَعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاخلِ فِيهِ مَعَهُمْ وَ عَلَى كُلِّ دَاخلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٌ إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ وَ إِثْمُ الرِّضَى بِهِ؛ آن کس که به کار جمعیتی راضی باشد، همچون کسی است که در آن کار دخالت دارد، منتها آن کس که در کار باطل دخالت دارد، دوگناه می کند: گناه عمل و گناه رضایت».

م) بقیه مصادیق لهُو

۱. قمار

با توجه به آماری که درباره «قمار» منتشر می شود، متوجه می شویم که این پدیده ی شوم و خانمان سوز چنان برخی از افراد را به خود مشغول می کند که تلاش و کوشش برای رفاه خانواده و رشد جامعه را ترک می کنند و به این مرض قمار خود را سرگرم می کنند.

کارشناسان درباره ضررهای اقتصادی و اجتماعی قمار می گویند: «در طول سال، میلیونها بلکه میلیاردها از ثروت مردم جهان در این راه از بین می رود، گذشته از ساعات زیادی که از نیروی انسانی در این راه تلف می شود و حتی نشاط کار مداوم را در ساعات دیگر سلب می کند؛ به عنوان مثال در گزارشها آمده است: در شهر (مونته کارلو) که یکی از مراکز معروف قمار در دنیاست، یک نفر در مدت نوزده ساعت قمار بازی، چهل میلیون تومان ثروت خود را از دست داد، وقتی درهای قمار خانه بسته شد، یک راست به جنگل رفته و با یک گلوله مغز خویش را متلاشی کرد. جنگلهای (مونته کارلو) بارها شاهد خودکشی این پوکر بازها بوده است. بسیاری از قمار بازها به علت اینکه گاهی برنده می شوند و هزارها تومان سرمایه ی دیگران را به جیب خود می ریزند، حاضر نمی شوند تن به کارهای تولیدی و اقتصادی بدهند، در نتیجه به همان نسبت چرخهای تولیدی و اقتصادی لنگ می شود. و اگر درست دقت کنیم می بینیم که تمام قماربازها و

عائله‌ی آنها سر بار اجتماع بوده و بدون اینکه سودی به جامعه برسانند، از دسترنج آنها استفاده می‌کنند. زیاده‌های ناشی از قمار در حدی است که بسیاری از کشورهای غیر اسلامی نیز آن را قانوناً ممنوع اعلام کرده‌اند (اگر چه عملاً به طور وسیع آن را انجام می‌دهند) مثلاً انگلستان در سال ۱۸۵۳ و آمریکا در سال ۱۸۵۵ و شوروی در سال ۱۸۵۴ و آلمان در سال ۱۸۷۳ قمار را ممنوع اعلام کرده‌اند. بعضی از محققان، آماری را تهیه کرده‌اند که ذکر آن بی‌فایده نیست و آن اینکه: جیب بری نود درصد، فساد اخلاق ده درصد، ضرب و جرح چهل درصد، جرائم جنسی پانزده درصد، طلاق سی درصد و خودکشی پنج درصد معلول قمار است».

۲. تکنولوژی های جدید

امروزه با پیشرفت تکنولوژی، راه دستیابی به علوم و معارف سریعتر شده است ولی با کمال تأسف، همین ابزار مفید برخی از افراد را آنچنان به کارهای بیهوده سرگرم کرده است که از مهمترین کارهای زندگی مانند کار، تلاش، تحصیلات و ازدواج باز می‌مانند و حتی به انحراف کشیده می‌شوند. گوشی‌های موبایل، تبلت‌ها و بازی‌های رایانه‌ای اگر به صورت صحیح و مناسب استفاده نشوند قطعاً از مصادیق لهو و سرگرمی‌های باطل و مضر حساب می‌شوند. همین ابزار سودمند گاهی چنان افراد را معتاد می‌کند که روزانه چندین ساعت را با آنها مشغول هستند و والدین را ناراحت و نگران می‌کنند. بعضی از افراد شب را تا به صبح پای اینترنت و ماهواره و برنامه‌های تلویزیون می‌نشینند ولی توجه ندارند که عمر با ارزش خود را در چه راهی مصرف می‌کنند.

برخی از برنامه‌های تلویزیونی مانند مسابقات فوتبال داخلی و خارجی گرچه افراد به ظاهر مشغول می‌کند و آنها را از روی آوردن به کارهای حرام و انحرافی باز می‌دارد ولی باید دقت شود که از سویی دیگر آنها را کارهای مهم و واجب مانند انجام عبادات و کار و تلاش باز می‌دارد و زندگی را برای خانواده آنها به جهنم تبدیل می‌کند.

۳. کارهای بیهوده و اضافه

امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند: «شَرُّ مَا شَغَلَ بِهِ الْمَرْءُ وَقْتَهُ الْفُضُولُ؛ بدترین چیزی که انسان وقتش را با آن پر می‌کند، کارهای بیهوده و اضافی است». اهل بیت علیهم السلام به ما دستور داده‌اند که به کارهای مهم و جدی توجه داشته باشیم و خود را با آنها مشغول کنیم. امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند: «لَا تَشْتَغِلْ بِمَا لَا يَنْجِيكَ ... وَاجْعَلْ كُلَّ هَمِّكَ لِمَا يُنْجِيكَ؛ به چیزی که تو را سود نمی‌رساند مشغول نشو ... و همه همت را برای عملی قرار بده که تو را نجات می‌دهد». بعضی از افراد در هر مجلسی شرکت می‌کنند و برای آنها مهم نیست که در این مجالس چه برنامه‌هایی اجرا می‌شود مثلاً زن و مرد با هم اختلاط دارند، نوازندگی و رقص در آن برپا می‌شود. بعضی از پوشیدنی‌های مردم هم مصداق لهو باطل است زیرا که این افراد فقط به دنبال مدگرایی هستند و ثروت و پول خود را برای چیزی که سودی ندارد بلکه سبب جلب توجه دیگران به آنها می‌شود که حرام است. اگر در خوردن مردم دقت شود متوجه می‌شویم که بسیاری از خوردنی‌های ما، از مصادیق لهو حرام است چونکه به بدن ضرر می‌زند (گرچه موجب لذت بردن شود).

آثار و نتایج لهو

الف) آثار اخلاقی لهو

۱. لهو، نشانه هواپرستی

امام صادق علیه السلام فرمودند: «أَصْلُ عِلَامَاتِ الْهَوَى مِنْ أَكْلِ الْحَرَامِ وَالْغَفْلَةِ عَنِ الْفَرَائِضِ وَالِاسْتِهَانَةِ بِالسُّنَنِ وَالْخَوْضِ فِي الْمَلَاهِي؛ ریشه و اساس علامت‌های هواپرستی، خوردن مال حرام و غافل شدن از واجبات و خوار کردن سنت‌ها و فرو رفتن در کارهای لهوی است».

یکی از نشانه های انسان هواپرست، مشغول شدن و غرق شدن در کارهای لهوی است یعنی با این روش می توانیم افراد هواپرست را شناسایی کنیم تا بتوانیم آنها را نهی از منکر کنیم.

۲. فاسد کننده ی ایمان

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «مَجَالِسُ اللَّهِ تُفْسِدُ الْإِيمَانَ؛ مجلس های سرگرمی های (باطل و حرام) ایمان افراد را فاسد می کند.

مجالس لهو و لعب ایمان افراد را تضعیف و سست می کند چرا که از یاد خدای سبحان غافل می شوند. اگر دقت کنیم معمولاً افرادی که در مجالس لهو لعب حضور دارند، کمتر به فکر مسائل دینی هستند و حتی ممکن است واجبات آنها ترک شود و یا کارهای حرام مانند اختلاط زن و مرد، رقص و ... را انجام دهند.

۳. فاسد کننده ی قلب

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: أَرْبَعُ يُفْسِدُنَ الْقَلْبَ وَ يُنْبِتِنَ النِّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الشَّجَرَ اسْتِمَاعُ اللَّهِ وَ الْبَذَاءُ وَ إِتْيَانُ بَابِ السُّلْطَانِ وَ طَلَبُ الصَّيْدِ؛ چهار چیز قلب را فاسد کرده و نفاق را در آن می رویند همانگونه که آب، درخت را می رویند؛ شنیدن لهو و فحش و

۴. قساوت قلب و نفاق

امام صادق علیه السلام فرمودند: «مومن از امور لهوی مانند غناء، خود را دور نگه می دارد؛ چرا که سرگرمی های باطل، قساوت قلب و نفاق و دورویی را به دنبال دارند».

۵. دوری از صلاح

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «أَبْعَدُ النَّاسِ عَنِ الصَّلَاحِ الْمُسْتَهْتَرُ بِاللَّهْوِ؛ کسی که شیفته سرگرمی های (باطل) باشد از همه مردم دیرتر به صلاح (و رستگاری) می رسد».

بر اساس آیات قرآن، ملاک سعادت و رستگاری، ایمان و عمل صالح است «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» و حال آنکه افرادی که به لهو و سرگرمی های باطل مشغول هستند چون ایمانشان ضعیف شده است به کارهای ناشایست مشغول می شوند پس راه سعادت را از بین می برند مگر اینکه توبه کرده و به کارهای نیک مشغول شوند.

۶. دوری از نجات

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «أَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ النَّجَاحِ الْمُسْتَهْتَرُ بِاللَّهْوِ وَ الْمِرَاحِ؛ کسی که شیفته سرگرمی های (باطل) باشد از همه مردم دیرتر به نجات (و رستگاری) می رسد».

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «إِنْ كُنْتُمْ لِلنَّجَاةِ طَالِبِينَ فَارْقُضُوا الْغَفْلَةَ وَ اللَّهُوَ وَ الزَّمُوا الْجِتْهَادَ وَ الْجِدَ؛ اگر طالب نجات (و رستگاری) هستید پس باید غفلت و سرگرمی های (باطل) را رها کنید و به تلاش و جدیت ملزم شوید».

۷. غافل شدن

امام حسن علیه السلام فرمودند: «الْمُؤْمِنُ لَا يَلْهُو حَتَّى يَغْفُلَ؛ مومن به لهو مشغول نمی شود تا غافل شود».

ب) آثار اجتماعی لهو

۱. زمینه نزاع و درگیری

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «أَوَّلُ اللَّهِو لَعِبٌ وَ آخِرُهُ حَرْبٌ؛ ابتدای لهو و سرگرمی باطل، بازی کردن است و آخرش، جنگ».

در برخی از مسابقات ورزشی مانند فوتبال، در ابتدا برای سرگرمی است ولی در بعضی از مواقع به جنگ و درگیری ختم می شود.

۲. باز ماندن از وظایف اجتماعی

معمولاً افرادی که به کارهای لَهوی و سرگرمی های باطل مشغول می شوند به سبب جذابیت کاذبی که این سرگرمی ها دارند چنان مشغول می شوند که از کارهای مهم زندگی مانند تحصیل، شغل، ازدواج، صله ی رحم و ... باز می مانند.

ج) آثار شخصیتی لَهو

۱. کاهش قدرت تعقل

شخصی که برای کارهای زندگی خود برنامه و هدف داشته باشد با توکل بر خدای متعال و تلاش و کوشش به آن اهداف عالی می رسد و از هر کار و فعالیت که به این مسیر مقدس ضرر بزند اجتناب می کند. یکی از اموری که انسان با هدف را از رسیدن به اهدافش باز می دارد اشتغال به سرگرمی های بی فایده است. بر اساس روایات شخصی عاقل دنبال سرگرمی های باطل و لَهوی نمی رود ولی فرد کم عقل یا بی عقل سراغ این امور باطل می رود.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: مَنْ كَثُرَ لَهْوُهُ قَلَّ عَقْلُهُ؛ کسی که سرگرمی و لَهوش زیاد باشد عقلش کم می شود. حضرت علی علیه السلام فرمودند: لَمْ يَعْزِلْ مَنْ وَلِهَ بِاللَّعِبِ وَ اسْتَهْتَرَ بِاللَّهْوِ وَ الطَّرَبِ؛ عاقل نیست کسی که شیفته بازی شده و به سرگرمی و شادی حریص باشد.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: مَنْ كَثُرَ لَهْوُهُ اسْتَحْمَقَ؛ کسی که لَهو و سرگرمی او زیاد باشد احمق شده است. حضرت علی علیه السلام فرمودند: اللّهُ قُوْتُ الْحِمَاقَةِ؛ سرگرمی باطل، خوراک و غذای حماقت است.

۲. فساد شخصیت

افرادی که به سرگرمی های باطل مانند غناء، رقص و ... مشغول هستند در بین جامعه جایگاه و وجهه خوبی ندارند و همه مردم آنها را به همان کارهای زشت و ناپسند می شناسند؛ لذا امام صادق علیه السلام در این باره فرمودند: «قال الله تعالى ... يَا عِيسَى ... لَا تَلْهُ فَإِنَّ اللَّهَ يُفْسِدُ صَاحِبَهُ؛ خدای متعال به حضرت عیسی علیه السلام فرمودند: ... به لَهو سرگرمی باطل مشغول نباش؛ چرا که لَهو صاحبش را فاسد می کند».

راهکارهای مبارزه با لَهو

الف) راهکارهای اعتقادی مبارزه با لَهو

۱. توجه به هدف دار بودن عالم

حضرت علی علیه السلام فرمودند: اهْجُرِ اللَّهَ فَإِنَّكَ لَمْ تَخْلُقْ عَبْتًا فَتَلْهَوْ وَ لَمْ تُتْرَكْ سُدًى فَتَلْغَوْ؛ لَهو و سرگرمی های باطل را کنار بگذار چرا که بی هدف آفریده نشده ای و بیهوده و بی فایده رها نشده ای تا به لغو مشغول باشی. انسان اگر توجه داشته باشد که اولاً: دنیا و امکانات آن فانی و موقتی است و ثانیاً: برای سعادت ابدی و بهشتی شدن خلق شده است و ثالثاً: در برابر اعمال و رفتارش در قیامت مسئول است و باید حساب پس بدهد؛ هیچ گاه خود را با امور بی فایده و بیهوده مشغول نمی کند.

۲. یاد مرگ

یکی از مهمترین اموری که انسان را کنترل کرده و او را به سمت انجام کارهای مهم و هدف دار حرکت می دهد یاد مرگ و قیامت است؛ لذا افرادی که همیشه به یاد مرگ هستند سعی می کنند که فقط به کارهای هدفدار و سودمند

مشغول باشند و از انجام کارهای لهو و بی فایده اجتناب می کنند. البته باید توجه شود که یاد مرگ، انسان را از کار و تلاش باز نمی دارد بلکه او را به انجام کارهای هدفدار حرکت می دهد.

حضرت علی علیه السلام درباره تأثیر شگرف یاد مرگ در کنترل و تربیت انسان فرمودند: «كَفَى بِالْمَوْتِ لِلْهُوَ قَامِعاً؛ یاد مرگ برای جلوگیری از لهو و کارهای بیهوده کفایت می کند»

ب) راهکارهای اخلاقی مبارزه با لهو

۱. توجه به پیامدهای منفی انجام لهو

در آیات و روایات، مشغول شدن به لهو و سرگرمی غیر مفید نهی شده است و آثار فراوان منفی ای را برای آن ذکر کرده اند و حتی از نشانه‌های نفاق و دورویی حساب شده است، امام صادق علیه السلام فرمودند: «عَلَامَةُ النِّفَاقِ ... حُبُّ اللّٰهُوَ؛ نشانه و علامت نفاق، دوست داشتن و علاقه به لهو است.»

لذا اگر شخصی به آثار و عاقبت انجام لهو دقت و توجه داشته باشد سعی می کند از کار لهوی و بی فایده اجتناب کند و همیشه خود را با انجام کارهای حلال و مهم مشغول می کند.

۲. مشغولیت با عبادت

انسانی که در زندگی خود هدف دارد و می خواهد به قله های پیشرفت و سعادت برسد سعی می کند خود را به کارهای مهم و جدی مشغول کند. یکی از بهترین اموری که انسان را از کارهای لهوی باز می دارد، عبادت کردن است؛ البته منظور از عبادت، هر کاری است که انسان آن را قصد قربت انجام دهد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «كَفَى بِالْعِبَادَةِ شُغْلًا؛ عبادت برای مشغول بودن، کفایت می کند»

ملا صالح مازندرانی در تبیین این حدیث می فرماید: «هر مشغولیت و سرگرمی غیر از عبادت خدای متعال، بازی و سرگرمی است و انسان را از خدای متعال دور می کند ولی عبادت، انسان را به خدای سبحان نزدیک می کند.»

علامه مجلسی فرمودند: «انسان زمانی که به عبادت مشغول می شود، وقتی برای او باقی نمی ماند که بخواهد به لهو و لعب مشغول شود و از کارهای مهم باز بماند.»

ج) راهکارهای فرهنگی اجتماعی مبارزه با لهو

۱. تشکیل کارگروه‌های مبارزه با لهو

برای اینکه یک منکر در جامعه از بین برود یا یک معروف ترویج شود باید کارگروه‌هایی تشکیل شود که بتوانند به خوبی آن معروف یا منکر را تبیین کنند و برای ترویج آن فعل پسندیده و یا مبارزه با آن فعل ناپسند و زشت راهکارهایی اجرایی و کاربردی ارائه دهند.

لهو و سرگرمی های بیهوده و باطل از اموری است که حتماً باید برای جلوگیری از آن باید این کارگروه‌هایی پژوهشی کاربردی تشکیل شود تا مردم جامعه را با آسیبها و پیامدهای منفی آن آشنا کرده و بتواند مبارزه با لهو را به یک فرهنگ تبدیل کنند به طوری که همه جامعه از لهو و سرگرمی های باطل و بی فایده اجتناب کنند.

۲. آموزش خانوادگی

بهترین راهکاری که می تواند جلوی استفاده از سرگرمی های بی فایده را بگیرد، آموزش درون خانوداگی است یعنی اگر والدین خودشان در منزل به کارهای هدفدار و مفید مشغول باشند، فرزندان آنها نیز از رفتار و کردار پدر و مادر یاد می گیرند و از سرگرمی های غیر مفید خودداری می کنند.

والدین باید از همان دوران کودکی فرزندان خود را عادت دهند که از امور بی فایده پرهیز کنند، مثلاً در بازی های کودکانه، به فرزندان خود اجازه انجام بازی هایی را بدهند که به رشد و تعالی آنها کمک کند.

پدر و مادر می تواند برای فرزندان خود سرگرمی های مفید تهیه کرده یا از برنامه های سالم و آموزنده رسانه های جمعی مانند تلویزیون استفاده کنند. مقام معظم رهبری در این باره فرمودند: «اگر تلویزیون برنامه جالبی داشته باشد من فرزندانم را دعوت می کنم تا از آن برنامه یا سخنرانی استفاده کنند».

۳. معرفی الگوهای مناسب

یکی از بهترین روشهای آموزشی، معرفی الگوهای واقعی می باشد. مسئولین آموزش و پرورش و والدین باید برای همه امور مهم زندگی به فرزندان و دانش آموزان خود الگوهایی را معرفی کنند تا آنها بتوانند با الگوپردازی از این افراد در زندگی خود موفق شوند.

برای اینکه فرزندان از کارهای بیهوده و لهوی اجتناب کنند باید زندگی بزرگان دین و افراد تأثیرگذار جهان را مطالعه کنند تا متوجه شوند آنها هیچگاه خود را با کارهای بیهوده سرگرم نمی گردند.

۴. تهیه سرگرمی های مفید و آموزنده

جامعه ای موفق و زنده است که برای تمام امور افرادش برنامه داشته باشد. یکی از نیازهای مهم هر جامعه ای تفریحات و سرگرمی های سالم و مفید است؛ لذا مسئولین فرهنگی اجتماعی آن کشور باید برنامه ها و سرگرمی هایی را تهیه کنند که هم مفید و آموزنده باشد و هم بتواند نیاز آنها را تأمین کند.

برخی از سرگرمی هایی که از تلویزیون و رادیو و ... پخش می شوند به جای اینکه آموزنده و مفید باشند و مردم را به سمت کمال و پیشرفت معنوی اخلاقی حرکت دهند متأسفانه بدآموزی دارند و فرهنگ آنها را تغییر می دهند.

۵. تشویق نکردن افراد به انجام لهو

برخی از افراد که در مجالس به کارهای لهو و لعب مانند رقص و خوانندگی مشغول می شوند به خاطر تشویق های دیگران است. اگر دیگران این افراد را به انجام این کارهای سبک تشویق نکنند این اشخاص شاید این اعمال سخیف را انجام ندهند.

حماد بن عثمان می گوید از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» سوال کردم. حضرت فرمودند: «مِنْهُ قَوْلُ الرَّجُلِ لِلَّذِي يُغْنِي أَحْسَنُ؛ از مصادیق این آیه، قول و کلام کسی است که به آوازه خوان (و خواننده) بگوید نیکو خواندی»

۶. ایجاد مشاغل

افراد شاغل به سبب فعالیت بدنی که در طول کار داشته اند آنقدر خسته می شوند که توان مشغول شدن به کارهای لهوی را ندارند؛ پس اگر مسئولین محترم باید برای افراد جامعه شغل های مناسبی را ایجاد کنند تا علاوه بر رونق اقتصادی کشور و تشکیل خانواده، از پرداختن به سرگرمی های باطل و لهوی باز بمانند.

۷. برخوردهای قانونی

یکی از مهمترین راهکارهای بازدارنده امور لهوی، قوانین مربوط به این حوزه است. اگر قانونگذار قوانین مناسب و جدی ای برای مراکز لهو و لعب وضع کند و مسئولین آن را به صورت جدی اجرا کنند جلوی خیلی از کارهای لهوی گرفته می شود.

لهو در آئینه احکام فقهی

مسئله: خرید و فروش آلات لهو حرام است و درآمد آن هم حرام است.

مسئله: آلات لهو را باید از بین برد.

مسئله: اگر {شخصی} برای لهو و خوش گذرانی به شکار رود، سفرش در رفتن حرام و نمازش تمام است.

مسئله: صید و شکار برای سرگرمی و خوش گذرانی جایز نیست.

مسئله: استفاده از آلات نوازندگی و موسیقی به نحو لهوی و مطرب و مناسب با مجالس لهو و گناه بطور مطلق حرام است.

مسئله: خواندن و گوش دادن هر چیزی (اعم از شعر، نثر، قرآن، مداحی، اذان، سرود و ...) به نحو غنایی (آهنگی که مناسب مجلس لهو و لعب و گناه باشد) حرام است (چه شاد باشد چه غمگین) و (چه در شخص تأثیر بگذارد یا نگذارد).

مسئله: ملاک حرام بودن موسیقی این است که در غالب افراد تأثیر منفی داشته باشد (خواه این شخص تحریک شود و در او اثر منفی داشته باشد یا نداشته باشد).

مسئله: اگر رقص به گونه‌ای باشد که باعث تحریک شهوت شده و یا مستلزم فعل حرام یا ترتب مفسده‌ای باشد، جایز نیست و شرکت در مجالس رقص هم اگر به عنوان تأیید کار حرام دیگران محسوب شود و یا مستلزم کار حرامی باشد جایز نیست و در غیر این صورت اشکال ندارد.

مسئله: اشتغال به لهو، مانند غنا و تار زدن، از گناهان کبیره محسوب می شود.

مسئله: هر چیزی که مناسب مجالس اهل فسوق باشد، از مصادیق لهو حرام محسوب می شود.

مسئله: استعمال آلات مختص به لهو در غیر لهو بنابر احتیاط واجب جایز نیست، و استعمال آنها در لهو مطلقاً حرام است.

مسأله: عاریه دادن چیزی که استفاده‌ی حلال ندارد، مثل آلات لهو و قمار برای استفاده‌ی حرام باطل است.

بخش از زندگی حضرت آدم

در قرآن و روایات معصومان (علیهم السلام)

امر کردن فرشتگان بر سجده بر حضرت آدم (علیه السلام)

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ: هُنَاكَ فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» من در زمین می خواهم خلیفه‌ای قرار دهم، «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» گفتند: آیا در زمین می خواهی کسی را که فساد کند و خون بریزد قرار دهی؟ «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ» در حالی که ما تسبیح و تنزیه تو می کنیم؛ «وَنُقَدِّسُ لَكَ» و زمین تو را از آن که نافرمانی می کند، پاک می کنیم؛ «قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» خدای متعال فرمود: من می دانم آن چه شما نمی دانید. (البقره، ۳۰)

در تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) آمده است تعبیر: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» اشاره به شیطان دارد. یعنی خداوند می داند که در میان فرشتگان کسی است که در باطن کافر است.

بنا بر فرمایش امام رضا (علیه السلام) به نقل از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و پیامبر خاتم (علیه السلام) دلیل سجده کردن ملائکه بر حضرت آدم (علیه السلام) این بود که پیامبر (علیه السلام) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امامان از نسل امام علی (علیه السلام) در صلب حضرت آدم (علیه السلام) به امانت سپرده شده بودند؛ بنابراین خداوند، اهل بیت (علیهم السلام) را بر همه‌ی پیامبران مرسل و ملائکه‌ی مقرب فضیلت داده است.

نکته: سجده‌ی ملائکه بر حضرت آدم علیه السلام به عنوان عبادت و پرستیدن نبود؛ چراکه سجده برای غیر از خدا شرک است. این سجده به جهت تکریم حضرت آدم علیه السلام بود، به سبب آن چه که در بالا گفته شده است. چنان چه مردم رو به کعبه می‌کنند اما خدا را سجده می‌کنند.

پاسخ دوم:

در پاسخ دیگر به این پرسش که چرا خداوند امر به سجده حضرت آدم علیه السلام کرد؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هرکس به امر خدا سجده کند، سجده از برای خدا کرده؛ پس سجده ملائکه هم برای خدا بوده است». در ادامه حضرت می‌فرمایند: «ابلیس بنده‌ای بود که خدا او را برای عبادت خلق کرد، اگرچه می‌دانست که او کیست و عاقبتش چیست. وقتی از روی حسد و شقاوتی که بر او غالب شد به آدم علیه السلام سجده نکرد از صف ملائکه او را بیرون کرد و به سوی زمین راند و دشمن حضرت آدم علیه السلام و فرزندانش گردید. اما برای او سلطنتی نیست، مگر وسوسه کردن انسان و دعوت آنها به غیر از راه خدا. این همه در حالی است که ابلیس اقرار به پروردگاری خدا داشت».

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ؛ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (ص، ۸۲ و ۸۳)

بر همین اساس ما انسان‌ها هم در هنگام انجام اعمال ناشایست اغلب می‌دانیم که عملکرد ناثواب داریم اما به کار خود ادامه می‌دهیم.

بر مبنای روایات شیطان، اولین کسی بود که خود را با حضرت آدم علیه السلام قیاس کرد و اولین معصیت را در هستی که تکبر است، مرتکب شد؛ در حالی که از خداوند خواسته بود که از سجده‌ی حضرت آدم علیه السلام او را معاف دارد تا عبادتی انجام دهد که هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل آن را انجام نداده باشد؛ اما خداوند فرمود: به عبادت تو مرا احتیاجی نیست و تنها از جهتی که من می‌خواهم باید عبادت کنی. شیطان وقتی از بهشت رانده شد به خداوند گفت چگونه مرا محروم می‌گردانی در حالی که تو خداوند عادل؟ خداوند فرمود: از امر دنیا آنچه می‌خواهی درخواست کن که به تو عطا کنم.

در خواست شیطان و پذیرش خداوند

- ۱- زنده ماندن تا روز قیامت که خداوند تا روز ظهور امام عصر علیه السلام درخواست او را پذیرفت.
 - ۲- تسلط بر فرزندان آدم علیه السلام.
 - ۳- جاری شدن در رگ و ریشه‌ی فرزندان حضرت آدم علیه السلام مانند خون.
 - ۴- به ازای هر فرزند آدم ۲ فرزند دارا باشد.
 - ۵- به هر صورتی که بخواهد مصور شود.
 - ۶- قلب‌های بنی آدم وطن شیطان و فرزندان او شود.
- که همه ی این موارد - به جز توقیت دار کردن مورد اول - را خداوند پذیرفت و شیطان به عزت خداوند سوگند یاد کرد که همه را گمراه می‌گرداند مگر بندگان خالص، و از پیش رو و پشت سر و جانب راست و جانب چپ بر ایشان حمله خواهیم کرد تا جایی که اکثر آن‌ها شکرگذار خداوند نباشند.

درخواست حضرت آدم (علیه السلام) و پذیرش خداوند

وقتی خدای متعال به شیطان قدرت‌های متفاوتی عطا کرد؛ حضرت آدم علیه السلام گفت: پروردگارا شیطان را بر فرزندان من مسلط کردی و او را مانند خون در رگ‌ها جاری کردی، به من و فرزندانم چه عطایی خواهی داشت؟

حضرت باری تعالی فرمود: «گناهان بنی آدم را یکی و حسنات ایشان را ده برابر خواهم نوشت.^۲ حضرت آدم علیه السلام گفت: بیش از این می‌خواهم. خدای متعال فرمود: توبه‌ی ایشان را قبول می‌کنم. حضرت آدم علیه السلام گفت: بیش از این می‌خواهم. خدای متعال فرمود: گناهان ایشان را خواهم بخشید. (استغفار کنند، خواهم بخشید) در همین روایت راوی از امام صادق علیه السلام می‌پرسد که: فدای تو شوم، ابلیس به چه چیز مستوجب این شد که خداوند این نیروها را به او عطا کند؟ حضرت می‌فرمایند: به دو رکعت نماز در آسمان که چهار هزار سال به طول انجامید.

خلقت پنج تن قبل از آفرینش

خدای متعال به ابلیس فرمود: «أَسْتَكَبرَتْ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» (ص، ۷۵) یعنی: آیا تکبر کردی از سجده کردن آدم یا از عالین بودی؟

مراد از عالین موجوداتی برتر از ملائکه هستند که به بیان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن حضرت، امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت زهرا علیها السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام هستند که ۲ هزار سال قبل از خلقت آدم در سرپرده‌ی عرش مشغول تسبیح خدا بودند و ملائکه با الگو پذیری از پنج تن آل عبا به تسبیح مشغول بودند و خداوند ملائکه را امر به سجده کرد در حالی که مارا امر نکرد، چرا که ما عالین هستیم.

اولین قیاس کننده

قیاس در دین باطل شمرده می‌شود و وظیفه‌ی ما بر این است که در مسائل و به ویژه احکام دین قیاس نداشته باشیم چرا که اولین کسی که در خلقت قیاس کرد شیطان بود که میان آتش و گل مقایسه کرد. «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَ مِنْ طِينٍ» (الاعراف، ۱۲) در حالی که حتی اگر درست قیاس می‌کرد، فضیلت نور حضرت آدم علیه السلام با نور آتش برایش مشخص می‌شد، اشتباه شیطان از آن جهت بود که منشأ فضیلت حضرت آدم علیه السلام را جسم او گرفت در حالی که شرافت انسان به روح اوست که با انوار معرفت، علم و محبت آراسته شده است. نکته‌ی دیگر این که شیطان آتش را اشرف از خاک می‌دانست در حالی که جمیع کمالات و خیرات از جانب خدای متعال افزایه می‌شود. در روایات معتبر آمده است هیچ خلقی نیست مگر آنکه از خاک مخلوق شده است ولی مقدار آتش در شیطان غالب بود، به همین دلیل گفت: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَ مِنْ طِينٍ» (الاعراف، ۱۲) پس قیاس شیطان اساساً غلط بود.

پیدایش اولین ها

- ۱- اولین بقعه‌ای که (جایگاهی که) خداوند بر روی آن عبادت شد نجف اشرف است که خداوند امر کرد ملائکه در آن جا بر آدم سجده کنند.
- ۲- اولین کافر به خداوند شیطان بود که در برابر امر خدا نسبت به سجده‌ی آدم کفر ورزید.
- ۳- اولین حسدی که در زمین به وجود آمد حسد قابیل بر هابیل بود.

^۲ - اشاره به «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (الانعام، ۱۶۰) یعنی: هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت، و هر کس کار بدی بیاورد، جز مانند آن جزا نیابد و بر آنان ستم نرود

- ۴- اولین حرصی که شکل گرفت حرص حضرت آدم علیه السلام از خوردن شجره‌ی منہیہ بود.
- ۵- حضرت آدم علیه السلام بعد از سجده‌ی ملائکہ به نزد ایشان رفت و اولین تہیّت را با این عبارت به آنان گفت: «السلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ» و این سلام به دستور خداوند تہیّت فرزندان حضرت آدم علیه السلام تا قیامت شد.

ویژگی های یاران امام عصر (عجل الله فرجه)

آنچنان که قبلاً اشاره شد خداوند شیطان را تا «وقت معلوم» مهلت داد که بر اساس روایات، آن روزگار ظهور امام عصر علیه السلام است.

امر ظهور بر اساس روایات، قضای حتمی خداست و پروردگار زمین را از کفر و شرک و گناه پاک خواهد کرد و بندگان که دل های ایشان را بر ایمان خود امتحان کرده است به عنوان یار امام علیه السلام در برپایی حکومت عدالت گستر او کمک خواهند کرد این ویژگی ها عبارت است از:

ورع، اخلاص، یقین، تقوا، خشوع، راست گویی، صبر، وقار، زهد در دنیا، و رغبت به آخرت. این گروه اولیاء خدا و از امت پیامبر اسلام صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم هستند و لشکریان سواره، پیاده و جمیع جنود شیطان را هلاک خواهند کرد.

— تعریف برخی از این ویژگی ها:

- ورع به معنای خودداری از امور شبهه ناک و تنفر از گناه است.
 - اخلاص یعنی: تمام کارهای انسان اعم از کردار، گفتار و زندگی فقط برای کسب رضایت خدا باشد؛ فرد مخلص خداوند را برای همه‌ی امور زندگی اش کافی می‌داند. «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً» (الرعد، ۴۳)
 - یقین در لغت به معنای شک نداشتن در یک امر می باشد. از مصادیق یقین می‌توان در ابتدای سوره بقره یاد شده است: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ...» (البقره، ۲)
 - تقوا: از ماده‌ی وقایه به معنای حفظ کردن چیزی در برابر آفات به کار می رود. به عبارت دیگر تقوا به معنای محفوظ داشتن روح و نفس است از آنچه بیم زیان می‌رود، است.
 - خشوع: در لغت به معنای فروتنی است. خواری به خرج دادن در مقابل بزرگی به طوری که تمام توجه فرد معطوف او گشته و از جای دیگر قطع می‌شود؛ و ظاهراً این حالت درونی با نوعی عنایت به اعضا و جوارح نیز نسبت داده می‌شود.
 - وقار در لغت به معنای آرامش و سکون است که متوجه آرامش بدنی و ظاهری است.
 - زهد زمانی تحقق می‌یابد که انسان از چیزی که دارد خوشحال نباشد و نسبت به چیزی که ندارد غمگین نباشد.
 - رغبت به آخرت به معنای میل انسان به محوریت قرار دادن خدا در هرکاری است و توجه به این معنا که زندگی در آخرت جاودانه است بنابراین لذت و خوش‌های آخرت قابل مقایسه با دنیا نیست.
- امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «مَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْآخِرَةِ قَلَّتْ مَعْصِيَتُهُ» یعنی: هرکسی که زیاد به یاد آخرت باشد نافرمانی او کم می‌شود.

ویژگی های پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

وقتی حضرت آدم علیه السلام به ذریه‌ی خود نگریست نگاهش به گروهی افتاد که نور ایشان از همه درخشنده‌تر بود. آدم علیه السلام پرسید: این ها کیستند؟

حق تعالی فرمود: ایشان پیغمبران از فرزندان تو هستند. پرسید: چند نفرند؟ فرمود: صدو بیست و چهار هزار پیغمبر و ۳۱۳ نفر از ایشان مرسل هستند؛ پرسید: چرا نور این ها از همه بیشتر است؟ پاسخ شنید: چون از همه بهترند. پرسید: این

پیغمبر کیست و نامش چیست؟ فرمود: این محمد ﷺ است. پیغمبر، رسول، امین، حبیب و همراه من است... و از همه‌ی مخلوقات به لحاظ این صفات بهتر است:

علم، حلم، ایمان، یقین، راستی، نیکی، عفت، عبادت، خشوع، تقوا، پرهیزگاری و انقیاد. از برای او حاملان عرش خود را پیمان گرفتند و خواستند هرکس پایین تر از آنها در آسمان و زمین است به او ایمان بیاورند و به نبوت او اقرار کنند.

بنابراین پیغمبر، اولین پیامبر و رسل پسر تو محمد ﷺ خاتم و آخر الانبیاء و رسل است. در قیامت هم اولین کسی که شفاعت کننده است اوست و شفاعتش مورد قبول قرار می‌گیرد و اول کسی که درب بهشت را می‌کوبد و اول کسی که داخل بهشت می‌شود و تورا به کنیه ات «ابو محمد» نامیدم.

ترک اولی حضرت آدم و حوا

نکته ۱: در تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) آمده است منظور از درخت در آیه‌ی «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» درخت محمد و علم محمد و آل محمد ﷺ بود که خدای متعال ایشان را برای این علم اختیار و مخصوص گردانید و کسی اجازه‌ی خوردن از این درخت نداشت.

پیامبر، امیر المؤمنین، حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) بعد از آنکه از طعام خود به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند و خداوند سوره‌ی انسان را در شأن آنان نازل کرد به دلیل خوردن از این درخت بهشتی دیگر احساس گرسنگی و تشنگی و مشقت نمی‌کردند.

ویژگی دیگر این درخت آن است که نسبت به سایر درخت‌های بهشت ممتاز است از آن جهت که سایر درخت‌های بهشتی هریک از یک نوع میوه و مأكول بهشتی هستند اما آن درخت به جهت طعم‌ها و میوه‌های مختلف در یک درخت ممتاز شده بود. بنابراین اختلاف مفسران پیرامون شجره که از جنس گندم، انگور، انجیر، عناب و... به دلیل همین ویژگی درخت است.

نکته ۲: ویژگی بعدی این درخت این است که هر که از این درخت بخورد به اذن پروردگار به علم اولین و آخرین آگاه می‌شود و هر کسی بدون اجازه از آن استفاده کند از مراد خود نا امید می‌شود و نافرمانی پروردگار را کرده است. «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (البقره، ۳۵)

باید به این نکته دقت داشت که تعبیر ظلم در این آیه‌ی شریفه به معنای «ترک اولی» است و امر الهی نسبت به نخوردن از شجره جنبه‌ی ارشادی دارد نه مولوی.

کیفیت تناول از درخت ممنوعه

مرحله‌ی اول: شیطان به حضرت آدم (علیه السلام) گفت: «وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ» (الاعراف؛ ۲۰) به این معنی که اگر از آن درخت تناول کنید به غیب قادر می‌شوید و بر آن کسی که خدا او را مخصوص گردانیده قادر خواهید شد.

مرحله‌ی دوم:

«أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ» (الاعراف، ۲۰)

در ادامه شیطان قسم یاد کرد که خیر خواه شما هستم.

مرحله‌ی سوم:

«وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» (الاعراف، ۲۱)

شیطان که در دهان مار داخل بهشت شده بود و حضرت آدم علیه السلام گمان می کرد که مار با او سخن می گوید، موضع محکمی گرفت و فرمود: ای مار جملات تو فریب های ابلیس است. چگونه تو تعظیم خدا می کنی و به او قسم دروغ می خوری. وقتی شیطان از فریب دادن حضرت آدم علیه السلام مأیوس شد بار دیگر میان دهان مار رفت و با حضرت حوا سخن گفت به نحوی که او گمان کرد که با مار سخن می گوید.

گفت: ای حوا آن درختی که خدا برای شما حرام کرده بود به دلیل اطاعت نیکوی شما حلال شد. اگر شما قصد درخت کنید ملائکه ای که موکل پروردگار هستند شمارا دفع نمی کنند و این خود نشانی است بر حلال بودن این درخت پس زودتر از آن تناول کن که تو بر حضرت آدم در امر و نهی تسلط پیدا کنی.

حضرت حوا علیه السلام این چنین کرد؛ وقتی ملائکه خواستند او را از درخت دور کنند خدای متعال وحی نمود با توجه به قدرت عقل و اختیار بر فعل و ترک او را واگذارید که بر حجت عقل خود تصمیم بگیرد اگر اطاعت کند مستحق ثواب من می شود و اگر عصیان کرد مستحق جزای من است. وقتی حضرت حوا علیه السلام گمان کرد خداوند نهی ملائکه را از منع او بر حلیت درخت برداشته است از آن درخت تناول کرد و هیچ تغییری در خود نیافت. پس نزد حضرت آدم علیه السلام آمد و به دلیل عدم منع ملائکه خواست که او هم از آن درخت تناول کند. «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ» (البقره، ۳۶)

شیطان انسان را لغزانید و از بهشت به فریب خود بیرون کرد پس ایشان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد.

کارکرد توبه در زندگی

خدای متعال بعد از جاری شدن کلماتی توسط حضرت آدم علیه السلام توبه ای او را پذیرفت. «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (البقره، ۳۷)

از این رو توبه به عنوان مسئله ای بسیار مهم در زندگی انسان قابل بررسی است با این تذکر مجدد که توبه ای حضرت آدم علیه السلام جهت ترک اولی بود.

توبه در لغت به معنای دست کشیدن از گناه و بازگشتن به مسیر حق است. توبه ای عبد به معنای برگشتن بنده به سوی خدا باترک گناهان است و توبه ای خدا به معنای برگشت خدا به سوی عبد با نظر لطف و مرحمت است. — براساس آیات و روایات توبه ای واقعی دارای شرایط زیر است:

۱- اگر فرد گناهکار، گناهی از روی نادانی انجام دهد خداوند توبه ای او را خواهد پذیرفت. منظور از جهالت و نادانی اعم از عدم علم به حرام و گناه بودن عمل و طغیان غرائز و تسلط هوس های سرکش و چیره شدن آن ها بر نیروی عقل و ایمان است؛ در غیر این صورت اگر گناه بر اثر چنین جهالتی نباشد بلکه از روی انکار حکم خداوند و دشمنی انجام بگیرد چنین گناهی حکایت از کفر دارد و به همین جهت توبه ای آن قبول نیست.

۲- عدم تأخیر آن تا زمان مرگ

اگر کسی بداند تا چند لحظه ای دیگر بیشتر زنده نیست و توبه کند، توبه ای او طبق صریح آیه ی قرآن در جریان فرعون در پیشگاه حضرت موسی علیه السلام پذیرفته نیست.

۳- تصمیم جدی بر ترک گناه.

۴- ندامت، اگر کسی از گناه خود واقعا پشیمان نباشد در حقیقت توبه نکرده است هرچند گناه را ترک کرده باشد.

۵- جبران گناه و لغزش های گذشته.

۶- استغفار و طلب آمرزش از خداوند، بنابراین اگر کسی واقعاً با رعایت این شرایط توبه کند هرگز نباید از رحمت الهی مأیوس باشد، زیرا هرچه گناه او بزرگتر باشد، باز رحمت الهی واسع تر است.

نکته: امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند که: «ترک گناه آسان‌تر، از توبه کردن است».

هم‌چنین باید توجه داشت که توبه تنها ذکر «استغفرالله» گفتن نیست؛ بلکه تصمیم جدی برای انجام ندادن گناه است و جبران آن به گونه‌ای که اگر تضییع حق خدا باشد باید در عملکرد نسبت به خدا تغییری ایجاد کرد و اگر ضایع کردن حق مردم باشد باید حق الناس را ادا کرد. بنابراین امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید توبه‌ی نصوح یعنی: توبه‌ای که گناهکار در درون خود پشیمان شود و با زبان استغفار کند و تصمیم بگیرد گناه خود را تکرار نکند. روایت شده است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از مردی شنید که استغفرالله می‌گوید. حضرت فرمود: آیا می‌دانی استغفار به چه معناست؟ حضرت فرمودند: استغفار در درجه‌ی علیین است و برای تحقق آن شش شرط مطرح است:

- ۱- پشیمانی از گناه گذشته.

- ۲- تصمیم جدی بر تکرار نکردن آن.

- ۳- حقوق مردم را پردازی و با پاکی خداوند را ملاقات کنی به گونه‌ای که هیچ گناهی بر تو نباشد.

- ۴- انجام بدهی هر واجبی را که به جا نیاورده‌ای.

- ۵- همت کنی گوشتی را که از حرام برتن تو روییده ذوب کنی تا پوست به استخوان بچسبد و گوشت تازه‌ای بروید.

- ۶- رنج عبادت را به تن بچشانی، چنان که شیرینی معصیت را به آن چشانده‌ای.

پس آنگاه بگو استغفرالله...

دلیل پذیرش توبه‌ی حضرت آدم (علیه السلام)

حضرت آدم (علیه السلام) بعد از عذر خواهی به سوی خدای متعال از پروردگار خواست تا به مرتبه‌ی قبلی برگردد و درجه‌اش افزایش یابد. خدای متعال فرمود: آیا در خاطر نداری که تو را امر کردم تا مرا در بلاها و سختی‌ها به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل طیبین او بخوانی؟

حضرت آدم (علیه السلام) گفت: بله و خداوند فرمود: پس به این بزرگواران به خصوص محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین (علیهم السلام) بخوان تا دعای تو را پیش از آنچه از من طلبیدی مستجاب کنم.

دقت در این روایت به ما این مطلب را می‌رساند که همواره باید بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل او به ویژه پنج تن آل عبا توسل کنیم که نتیجه‌ی این توسل عنایت مافوق رغبت ما از جانب خدای متعال است.

برای حضرت آدم (علیه السلام) این سوال مطرح شد که با توجه به موضوع سجده‌ی ملائکه بر او و مباح شدن بهشت برای او و زوجه‌اش و خدمت ملائکه به آنان چطور خدای متعال چنین جایگاهی را به پنج تن آل رسول داده است که درپاسخ این پرسش خداوند فرمود: من ملائکه را به سجده امر نکردم مگر برای اینکه تو ظرف انوار اهل بیت (علیهم السلام) بودی و حتی اگر پیش از ترک اولی خود از من می‌خواستی تا تو را از گناه بازدارم هر آینه از تو می‌خواستم به این خاندان توسل کنی تا حاجتت مستجاب شود.

بنابراین امروز در زندگی ما باید بحث توسل به خاندان اهل بیت (علیهم السلام) دارای جایگاه ویژه‌ای باشد و با برنامه ریزی روزانه به این موضوع اهمیت دهیم؛ توسل به اهل بیت (علیهم السلام) شامل این موارد است:

- ۱- به یاد اهل بیت (علیهم السلام) بودن

- ۲- در شبانه روز حتماً به آنها سلام کردن که توصیه شده است و اینکه بعد از هر نماز به آنان با این ذکر متوسل شویم: رَضِيتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِالْقُرْآنِ كِتَابًا وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَ بِعَلِيٍّ وَ لِیٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ - عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ - وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الْحَجَّهَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أُمَّةَ اللَّهِ وَلِيَّكَ الْحَجَّهَ فَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ مِنْ

فَوْقَهُ وَ مِنْ تَحْتِهِ وَ اَمَدُّ لَهُ فِي عُمْرِهِ وَ اَجَعَلَهُ الْقَائِمَ بِاَمْرِكَ الْمُنتَصِرَ لِدِينِكَ وَ اَرِهَ مَا يُحِبُّ وَ تَقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ فِي نَفْسِهِ وَ فِي ذُرِّيَّتِهِ - وَ اَهْلُهُ وَ مَالُهُ وَ فِي شَيْعَتِهِ وَ فِي عَدُوِّهِ وَ اَرِهْهُمْ مِنْهُ مَا يَحْذَرُونَ وَ اَرِهْ فِيهِمْ مَا يُحِبُّ وَ تَقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ وَ اَشْفِ بِهِ صُدُورَنَا وَ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ». (شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۲۷)

۳- احیای نام اهل بیت (علیهم السلام)

۴- گرامیداشت اهل بیت (علیهم السلام) در تولدها و شهادتها

۵- درخواست تمام حاجات خود از اهل بیت (علیهم السلام) به ویژه در روزگار ما امام عصر (عجل الله فرجه)

۶- به یاد آن بزرگواران در طول شبانه روز بودن، مثلاً انجام کار خیر به نیابت از ایشان، صدقه برای سلامتی امام عصر (علیه السلام)، خواندن قرآن و هدیه به آن بزرگواران و...

ویژگی های دنیا

«وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ» (الاعراف، ۲۴) یعنی: [شمار است در زمین محل استقرار و اقامت] بعد از پذیرش توبه‌ی حضرت آدم (علیه السلام) دستور خداوند زندگی در این دنیا بود تا در شب و روز این دنیا حضرت آدم (علیه السلام) و فرزندانش برای تحصیل آخرت اقدام کنند. بنابراین:

۱- اولین ویژگی این دنیا ایجاد فرصت برای بنی آدم جهت ارتقای معنوی است.

۲- این زمین سرشار از بلا و امتحان است تا انسان برای خدا خالص و پاک شود بنابراین گاهی در دنیا در اوج لذتها بلاهایی برای انسان رخ می دهد این بلاها ضمن اینکه انسان را از برخی آسیب ها نظیر ادعای الوهیت (همچون فرعون)، غرور، تکبر، حسد و... باز می دارد باعث ارتقای معنوی انسان می شود.

بنابراین در میان بلاهای دنیا رحمت هایی دیده می شود همچنین باعث بخشیدن گناهان گذشته‌ی انسان می گردد که در آن هم رحمت دنیا و راحتی آخرت است.

نکته: اتفاق های ناگوار برای مؤمنان به گونه ای رقم می خورد که فرد در این دنیا از ناخالصی ها رهایی یابد تا در قیامت در پیشگاه الهی سربلند حاضر شود پس نباید مشکلات زندگی مردم مجوز قضاوت عجولانه‌ی ما قرار بگیرد.

نقش شیطان در خلقت

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (الاعراف، ۲۷) یعنی: [ای فرزندان آدم، مبادا شیطان شما را بفریبد و گمراه سازد همان گونه که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون نمود، به طوری که لباس از تن آنها بیرون می کرد تا عورت هایشان را به خودشان بنمایاند! بی تردید او و قبيله اش شما را می بیند از آنجا که شما آنان را نمی بینید البته ما شیطان ها را سرپرستان کسانی قرار داده ایم که ایمان ندارند.

شیطان به واسطه‌ی برخی از انسان ها، افکار و اعمال انسان را فریب می دهد.

آن چنان که در مباحث پیشین آمد ما باتمام وجود می یابیم که تک تک اعمالمان را خودمان انجام می دهیم پس نقش شیطان در رفتار ما فقط اغواگری است به این معنا که تشویق به کار ناشایست می کند و این ما هستیم که باید در برابر تشویق او ممانعت به عمل آوریم.

از امام صادق (علیه السلام) منقول است که می فرماید: وقتی آیه‌ی مربوط به استغفار نازل شد ابلیس بالای کوهی در مکه رفت و با صدای بلند فریاد کشید و سران لشکرش را جمع کرد. گفتند: چه شده است که مارا فرا خواندی؟ ابلیس گفت: فلان آیه نازل شده که پشت را می لرزاند و مایه‌ی نجات بشر است چه کسی می تواند با آن مقابله کند؟ یکی از شیاطین بزرگ

گفت من می‌توانم نقشه ام چنین است و چنان. ابلیس طرح او را نپسندید؛ دیگری برخاست و طرح خود را ارائه داد. باز هم معقول نیفتاد در این حال (وسواس خناس) ازجا برخاست و گفت: من از عهده‌ی آن برمی‌آیم، ابلیس گفت از چه راه؟ گفت: آن هارا با وعده‌ها و آرزوها سرگرم می‌کنم تا آلوده گناه شوند و هنگامی که گناه کردند توبه را از یادشان می‌برم. ابلیس گفت: تو می‌توانی از عهده‌ی این کاربرایی! نقشه بسیار ماهرانه است این مأموریت را تا زمان قیامت به تو سپردم.

خدای متعال با معرفی شیطان به عنوان دشمن اول انسان بشریت را از نزدیکی با او برحذر داشته است.

مراد از فراموشی حضرت آدم (علیه السلام)

قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (طه، ۱۱۵) یعنی: [و همانا ما به آدم از پیش سفارش کردیم (که از شجره ممنوعه نخورد) پس فراموش نمود و ما برای او عزمی (راسخ) نیافتیم.] جمعی پیرامون این آیه تفسیر کرده اند که حضرت آدم علیه السلام دستور خدا را فراموش کرد در حالی که صفت فراموشی پسندیده‌ی حضرت آدم علیه السلام به عنوان حجت خدا نیست.

پاسخ می‌دهیم «نسیان» در این آیه براساس روایت تفسیر عیاشی به معنای ترک کردن است یعنی حضرت آدم علیه السلام امر خدا را ترک کرد.

– مباحث تکمیلی بحث خلقت

۱- ارواح دو هزار سال قبل از ابدان خلق شد و در میان ارواح شریف ترین روح‌ها، ارواح محمد صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین و امامان بعد از ایشان علیهم السلام است.

خداوند ارواح ایشان را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه نمود و نور ایشان همه جا را فرا گرفت خداوند به آسمان و زمین و کوه‌ها فرمود: این‌ها دوستان و اولیاء و حجت‌های من برخلائق اند، هر که ایشان را دوست داشته باشد بهشت از آن اوست و هر که با آنها دشمن باشد آتش جهنم برای اوست و هر که ادعای جایگاه ایشان را داشته باشد او را آن چنان عذاب می‌کنند که احدی از عالمیان را عذاب نکرده باشند و او را با آنها که شرک به من آوردند در پایین‌تر درجات جهنم جا می‌دهم. از این روایت استفاده می‌شود که غاصبان حق ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر امامان در بدترین وضعیت در قیامت خواهند بود.

۲- حضرت آدم علیه السلام از خداوند درخواست کرد که جایگاه ستمکاران و ظالمان حق ولایت را ببیند پس خداوند آتش را ظاهر کرد و در آن انواع عذاب‌ها را قرار داد تا حضرت آدم علیه السلام از نزدیک جایگاه ظالمان را ببیند.

۳- خداوند ولایت اهل بیت علیهم السلام را امانتی برای آفرینش معرفی کرد و خطاب به مخلوقات فرمود: کدام یک از شما سنگینی بار این امانت را بر دوش می‌کشید؟ پس آسمانیان و زمینیان و کوه‌ها ابا کردند و این امانت به آدم علیه السلام سپرده شد. وقتی خداوند توبه‌ی حضرت آدم علیه السلام را قبول کرد، پیامبران که از این جریان آگاه شدند این امانت را حفظ کردند و اوصیای خود را به این امانت باخبر می‌کردند و مخلصان امت نیز این امانت را پذیرفته‌اند و در جهت حفظ آن کوشا بوده‌اند. «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أشفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (الاحزاب، ۷۲) یعنی: ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم پس از آنکه آن را بردارند امتناع کردند و از آن ترسیدند و انسان آن را برداشت، به درستی که او بسیار ظلم کننده و جاهل است.

۴- شیطان در چهار وقت ناله و فریاد کرد:

۱- روزی که ملعون شد.

۲- روزی که او را به زمین فرستادند.

۳- روزی که پیامبر اسلام ﷺ مبعوث شد بعد از آنکه مدت ها پیامبری مبعوث نشده بود (فترت).

۴- وقتی ام الکتاب (حمد) نازل شد.

و دونخیر کرد زمانی که حضرت آدم ﷺ از شجره خورد و از بهشت به زمین آمد.

نکته: دونخیر صدایی است که در وقت شادی از بینی خارج می شود.

- فلسفه ی اوقات نماز، وضو بر چهار عضو و روزه ی سی روزه

امام حسن مجتبی ﷺ به نقل از پیامبر اکرم ﷺ می فرمایند: گروهی از یهودیان نزد پیامبر ﷺ آمدند و از مسائل بسیاری سؤال کردند و از جمله ی آن مسائل این بود که:

۱- علت خواندن نماز در پنج وقت چیست؟

حضرت فرمودند: وقت نماز عصر آن ساعتی است که حضرت آدم ﷺ در آن ساعت از آن درخت خورد و خدا او را از بهشت بیرون کرد بنابراین خدا ذریه ی حضرت آدم ﷺ را تا قیامت به این نماز امر کرد که نماز عصر محبوب ترین نمازهاست. نماز شام ساعتی است که خداوند توبه ی حضرت آدم ﷺ را قبول کرد که میان خوردن از درخت و توبه ی حضرت آدم ﷺ سیصد هزار سال فاصله بود. بعد از این حضرت آدم ﷺ ۳ رکعت نماز خواند، یک رکعت برای خطای خود، یک رکعت برای خطای حوا و یک رکعت برای توبه، بنابراین خداوند سه رکعت را بر امت پیامبر واجب کرد.

۲- به چه علت وضو بر این چهار عضو واقع می شود؟

حضرت فرمود: خداوند وضو را بر چهار عضو واجب کرد به دلیل آنکه:

۱- امر کرد رو را بشوید به دلیل آنکه حضرت آدم ﷺ نظر به آن درخت کرد.

۲- امر کرد دست ها را بشوید چون دست به سمت آن درخت دراز کرد.

۳- امر کرد به مسح سر، چون وقتی زیورها از بدنش پرواز کرد دست خود را بر سر گذاشت و گریست.

۴- امر کرد او را به مسح پا، چون به سوی گناه رفت.

۳- سؤال شد که سبب سی روز روزه گرفتن بر امت چیست؟

حضرت فرمود: وقتی حضرت آدم ﷺ از آن درخت خورد ۳۰ روز در شکمش ماند پس خدا بر فرزندان ۳۰ روز گرسنگی و تشنگی را واجب گردانید و آن چه در شب می خورند تفضلی از سوی خدای متعال بر ایشان است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (البقره، ۱۸۳) یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، روزه بر شما نوشته و مقرر شده همان گونه که بر کسانی که پیش از شما بودند مقرر شد، شاید اهل تقوا شوید.

- ایام البیض

از پیامبر خاتم ﷺ منقول است وقتی حضرت آدم ﷺ خدا را نافرمانی کرد، منادی او را ندا داد: ای آدم بیرون برو از جوار من به درستی که در جوار من کسی که نافرمانی کند، نمی باشد، پس حضرت آدم ﷺ و ملائکه گریستند و... از آسمان ندا شد امروز برای پروردگار خود روزه بدار و آن روز سیزدهم ماه بود که سبب شد ثلث سیاهی برطرف شود. پس روز چهاردهم ندا رسید روزه بدار که به سبب آن دو ثلث سیاهی بر طرف شد و در روز پانزدهم به او ندا رسید و روزه داشت پس همه ی سیاهی از بدنش زایل شد. بدین سبب این روز ها «ایام البیض» نام دارد؛ پس از آسمان ندا رسید ای

آدم این سه روز را برای تو و فرزندان تو مقرر کردیم هر که در هرامه این سه روز را روزه بدارد چنان باشد که تمام عمر را روزه گرفته است.

-توقیت نماز(وقت گذاری)

وقتی حضرت آدم علیه السلام از بهشت هبوط کرد، خط سیاهی در بدن او به هم رسید و در صورتش از سرتا پا مشخص شد. پس حضرت آدم علیه السلام بسیار گریست، جبرئیل نزد او آمد و پنج وقت نماز را به او تعلیم کرد. در نماز اول سیاهی تا سینه اش، در نماز دوم سیاهی تا نافش، در نماز سوم سیاهی تا زانوهایش، در نماز چهارم سیاهی تا پاهایش و در نماز پنجم همه سیاهی از بدنش برطرف شد و حضرت آدم علیه السلام خدا را شاکر شد. پس جبرئیل گفت: ای آدم مثل فرزندان تو در این نماز مانند مثل تو در این سیاهی است، هر که از فرزندان تو در هر روز و شب پنج نماز بخواند از گناهانش چنان بیرون می رود که سیاهی از بدن تو بیرون رفت. (علل الشرایع)

-وجوب حج

در روایات آمده است ملائکه به سبب غضب خدا در جریان خلق حضرت آدم علیه السلام هفت سال در دور عرش دعا و استغفار کردند. وقتی حضرت آدم علیه السلام به زمین آمد بنا بر برخی روایات در هند فرود آمد که بعد از درخواست الهی به «بیت الله الحرام» انتقال داده شد و در نزد این خانه هفت شوط (دور) طواف کرد، در منا و عرفات حضور یافت و جمیع مناسک حج را ادا کرد. طواف حضرت آدم علیه السلام به دور کعبه هفت شوط شد چون ملائکه در عرش هفت سال طواف کردند. پس جبرئیل به حضرت آدم علیه السلام گفت: گوارا باد تو را ای آدم که آمرزیده شدی و من سه هزار سال پیش از تو طواف این خانه کردم. حضرت آدم علیه السلام فرمود: خداوندا مرا و ذریه‌ی مرا بیامرز. خدای متعال فرمود: هر که ایمان بیاورد به من و رسولان من او را خواهم بخشید. حضرت آدم علیه السلام صد سال به دور خانه‌ی کعبه طواف کرد و به سوی حضرت حوا نگاه نکرد و بسیار گریست تا خدای متعال از ترک اولی او درگذرد. از امام صادق علیه السلام منقول است که بسیار گریه کنندگان پنج نفرند:

۱- ابو محمد علیه السلام (کنیه‌ی حضرت آدم علیه السلام)

۲- حضرت یعقوب علیه السلام

۳- حضرت یوسف علیه السلام

۴- حضرت فاطمه علیه السلام (شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله، مظلومیت‌های همسرشان امیرالمؤمنین علیه السلام، دور شدن امت پدر از مسیر اصیل ولایت...)

۵- امام زین العابدین علیه السلام

پس حضرت آدم آنقدر گریست که در دو طرف رویش مانند رودخانه بهم رسید. جناب حوا گیسوهای خود را از برگ درختان بهشت خوشبو کرده بود و وقتی به زمین هبوط کرد بعد از آنکه به معصیت مبتلا شده بود، خون حیض دید پس مأمور به غسل شد. وقتی گیسوهای خود را گشود خداوند بادی فرستاد که آن بوی خوش را به مغرب و مشرق ببرد پس اصل هربوی خوشی از آن بود. پس چون این باد در هند ایستاد به درختان و گیاهان آنجا چسبید پس اولین حیوانی که از آن گیاه خورد آهوی مشک بود. پس مشک در ناف آهو به هم رسید چرا که بوی آن گیاه در بدن و در خونس جاری شد تا آنکه در نافش جمع شد.

—بنای کعبه

هنگامی که خداوند رحمت خود را به سبب گریه و تضرع به حضرت آدم علیه السلام و حوّا روانه کرد به جبرئیل دستور داد برای آنان خیمه‌ای از خیمه‌های بهشتی ببرد و آن را بر بلندی میان کوه‌های مکه نصب کند. جبرئیل خیمه را آورد و آن مساوی ارکان و پی‌های کعبه بود و در آن جا برپا کرد. آدم علیه السلام را از صفا و حوّا را از مروه هبوط داد و هردو را در میان خیمه جا داد. خیمه و عمود آن از بهشت بود به همین سبب حرم محترم شد و خداوند حسنات را در حرم مضاعف گردانید و گناهان را هم در آنجا افزایش داد؛ خداوند به جبرئیل وحی کرد که بر خیمه هفتاد هزار ملک را فرو فرستد تا از متمردان جن و انس آن را وراثت کنند. جبرئیل بعد از انجام اعمال حج توسط حضرت آدم علیه السلام خبر داد که خداوند ملائکه را فروفرستاده تا پی‌های خانه‌ی خدا را به سنگی از صفا و سنگی از مروه و سنگی از طور سیناء و سنگی از جبل السلام (نجف اشرف) بلند کنند، پس خداوند وحی کرد به جبرئیل که این خانه را بنا کن به سنگ‌هایی که به امانت در کوه ابوقبیس سپرده شده است که آن عبارت است از حجرالاسود.

حجرالاسود فرشته‌ی بزرگی بود از ملائکه‌ی خدا که وقتی خداوند از ملائکه پیمان گرفت اولین کسی که ایمان آورد و اقرار کرد او بود. پس خداوند او را امین خود بر خلقش گردانید و میثاق را نزد او سپرد و امر کرد هر سال مخلوقات به حج خود در نزد او اقرار کنند. وقتی حضرت آدم علیه السلام از عهد و میثاقی که خدا بر او و فرزندان او برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و وصی او بسته بود فراموش کرد و توبه نمود خداوند آن ملک را به صورت درّ سفیدی از بهشت به سوی حضرت آدم علیه السلام در سرزمین هند انداخت و این سنگ به اذن خدا به سخن در آمد تا عهد فراموش شده‌ی حضرت آدم علیه السلام را یادآور شود.

— محل دفن حضرت آدم علیه السلام

در مورد محل دفن حضرت آدم علیه السلام (علیه السلام) نقل‌های تاریخی و روایات مختلفی وجود دارد. بسیاری از روایات محل دفن آن حضرت را شهر مکه و مناطق مشخص پیرامون آن بیان کردند: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ الْمُفَضَّلِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: صَلَّى فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ سَبْعُمِائَةٍ نَبِيٍّ وَ إِنْ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ لَمْ شَحُونٌ مِنْ قُبُورِ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِنْ أَدَمَ لَفِي حَرَمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ». (شیخ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۴، ص ۲۱۴، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق) اما روایات دیگر محل دفن آن حضرت را شهر نجف اشرف و با محل دفن حضرت علی علیه السلام یکی می‌دانند. (شیخ طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۳، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق) با دقت در روایت متوجه می‌شویم که تعارضی بین آنها نیست؛ زیرا در همین روایتی که محل دفن حضرت آدم علیه السلام کوفه (نجف) بیان شده است، راوی از امام می‌پرسد: معروف این است که حضرت آدم علیه السلام در حرم خدا دفن شده است؛ چگونه می‌فرمایید در نجف است؟ امام علیه السلام در جواب می‌فرماید: «در جریان طوفان حضرت نوح علیه السلام، تابوت حضرت آدم علیه السلام نمایان شد و حضرت نوح علیه السلام تابوت آدم علیه السلام را همراه خود به کوفه آورد و در آن جا دفن کرد. البته به نظر می‌رسد می‌توان گفت حضرات معصومان درصدد این بوده‌اند که احترامی که باید به نجف اشرف گذاشت را هم بیان کرده‌اند و از آن به «حرم الله» یاد کرده‌اند.

— فرزندان حضرت آدم علیه السلام

او هابیل، قابیل و حضرت شیث علیه السلام فرزندان حضرت آدم علیه السلام می‌باشند که جناب شیث (هبة الله) بعد از حضرت آدم علیه السلام جانشین او در زمین به عنوان حجت خدا بود، این مهم نشان می‌دهد که مسأله‌ی جانشینی پیامبران از همان ابتدای خلقت در نسل حضرت آدم علیه السلام ساری و جاری بوده و زمین هیچ‌گاه از حجت خدا خالی نمی‌ماند.

— بهشت حضرت آدم و حوا (علیهما السلام)

عبدالله بن سنان می‌گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آدم و حوا (علیهما السلام) قبل از خروج از بهشت چه مدتی در آنجا به سر بردند؟ حضرت فرمود: «خداوند تبارک و تعالی به هنگام غروب روز جمعه از روح خویش در آدم علیه السلام دمید(دقت در این مسأله خواهیم داشت که روح به دلیل عظمت خود به خداوند انتساب پیدا کرده چه در غیر این صورت خداوند دارای جسم و روح است که با آیهی «لیس کمثله شی» سازگاری ندارد، پس تنها به سبب عظمت مخلوق خداوند یعنی روح، تعبیر «نفخت فیه من روحی» مورد استفاده قرار گرفته است). آنگاه جناب حوا علیه السلام را از پهلوی حضرت آدم علیه السلام آفرید و در همان هنگام، بعد از سجده‌ی فرشتگان، آنها را در بهشت خویش جای داد. به خدا قسم آنها جز شش ساعت را بیشتر، در خلد برین به سر نبردند و شبی را در آنجا به صبح نیاوردند تا آن هنگامی که مرتکب ترک اولی شده و عریان در میان باغستان عرش رها بودند؛ خداوند آنها را مخاطب قرار داد: «مگر من شما را از این درخت منع نکردم؟» حضرت آدم علیه السلام از کرده‌ی خویش پشیمان گشته و به حالت خضوع از راه حیا و شرمندگی درآمده و گفت: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَاعْفِرْ لَنَا» خداوند به آن دو فرمود: «از عرش من به زیر آید؛ زیرا که بهشت من جایگاه گنهکاران نیست» (عیاشی، التفسیر، ج ۲، ص ۱۰) اگرچه برخی تصور کرده‌اند که مراد از بهشت آدم و حوا همان بهشت موعود آخرتی است، ولی مراد از بهشت محل سکونت آنها، همان بهشت موعود نیست، زیرا اخراج از آن بهشت معنا ندارد؛ اما سؤال این است که آن بهشت موقت و محل سکونت ایشان کجا بود و چه حقیقتی داشت؟

در این خصوص در بین علما اختلاف نظری وجود دارد که برخی از این نظریات را بیان می‌کنیم:

- ۱- باغ آسمانی: بعضی از مفسران معتقدند که: این بهشت در یکی از کرات آسمانی بوده، هر چند بهشت جاویدان نبوده، زیرا در بعضی از روایات اسلامی با کلمه‌ی «سما» به بودن این بهشت در آسمان اشاره شده است. (مکارم شیرازی ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۱۸۶، دارالکتب الإسلامیه، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش).
- ۲- باغ زمینی: برخی از مفسران هم نوشته‌اند: این بهشت یکی از باغ‌های دنیا و روی زمین بوده است و جمله‌ی «اهبطوا» نیز بر این دلالت ندارد که از بالا به پایین بیایید، بلکه به معنای انتقال آنها بعد از خوردن میوه‌ی ممنوعه به نقطه‌ی دیگر زمین است.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود می‌نگارد: از امام جعفر صادق علیه السلام پیرامون بهشت حضرت آدم علیه السلام جویا شدند: آیا از بهشت‌های دنیا یا از بهشت‌های آخرت بوده؟ فرمودند: از بهشت‌های دنیوی بوده که خورشید و ماه در آن طلوع می‌کرد، اگر از بهشت‌های آخرت بود، هیچ گاه حضرت آدم علیه السلام از آن خارج نمی‌شد (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۱۲، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۴ ش).

- ۳- بهشت برزخی: عده‌ایی نیز معتقدند که منظور از این بهشت، بهشت برزخی بوده، نه بهشت زمینی دنیایی؛ علامه طباطبایی در دفاع از این نظر و در توجیه روایات مربوطه، می‌فرماید: مراد از این که از بهشت‌های دنیا بوده، این است که از بهشت‌های برزخی بوده، که در مقابل بهشت خلد است، این مطلب از برخی روایاتی که از طرف اهل بیت علیهم السلام رسیده است، روشن می‌شود، چرا که در بعضی از قسمت‌های این روایات آمده است که حضرت آدم بر صفا و حضرت حوا بر مروه، هبوط کرد و از این جهت که برزخ در همین جهان قرار دارد، پس در زمین بودن (دنیایی بودن) این بهشت منافاتی با برزخی بودنش ندارد (جوادی، تفسیر تسنیم، ج ۳، ص ۳۳۷ نشر موسسه اسراء، قم).

در مجموع این نظرات می‌توان به این نتیجه رسید که به یقین بهشتی که حضرت آدم و حوا در آن سکونت داشته‌اند، بهشت اُخروی نبوده است، زیرا بهشت اُخروی هرگز جای ابلیس نیست، آن جا محدوده‌ای نیست که شیطان و شیطنت و عصیان در آن راه داشته باشد، از سوی دیگر، کسی که به جنت خلد وارد شود، دیگر خارج نخواهد شد.

نتیجه اینکه این بهشت اخروی نبوده و شیطان که در پی اغوای انسان‌ها است توانسته در آن موقعیت حاضر شده و به نوعی، حضرت آدم علیه السلام را فریب دهد.

— آیا ما به سبب خطای حضرت آدم علیه السلام به این دنیا آمده‌ایم؟

برخی این سوال را مطرح می‌کنند که چرا ما باید تقاص و تاوان خطای حضرت آدم و حوا را بدهیم؟ مگر خداوند نفرمود کسی را به خاطر جرم دیگری مجازات نمی‌کنم؟ آیا این تناقض نیست؟
پاسخ به شبهه:

این سؤالات و شبهات بیشتر به خاطر اطلاعات اشتباه از حقایق هستی رایج شده و نیز مخلوط کردن مباحث متفاوت باعث ایجاد این شبهه شده است؛ برای روشن شدن موضوع باید به چند نکته توجه کرد:
(الف) سؤال، مشورت و نظرخواهی برای کسی است که به آن نیاز دارد و خداوند علیم، حکیم، کمال محض و غنای محض است. لذا نیازی به نظرخواهی و مشورت یا کسب اجازه ندارد. پس در مورد خلقت خود از کسی نظرخواهی نکرده و با کسی مشورت ننموده و نمی‌نماید.

(ب) بسیاری گمان می‌کنند که هبوط حضرت آدم و حوا به زمین به خاطر گناهشان بوده است. لذا از یک سو این هبوط را نوعی عذاب قلمداد می‌کنند و از سوی دیگر معترض می‌گردند که ما چرا باید به خاطر گناه آنها از بهشت رانده شده و در زمین زندگی کنیم؟! در حالی که اصلاً چنین نیست. بلکه خداوند قبلاً از خلقت حضرت آدم علیه السلام به ملائکه فرمود که می‌خواهم در زمین «خلیفه» قرار دهم و همین امر موجب سؤال آنها شد که چرا یک آدم خلق شده از خاک را خلیفه می‌کنی؟! ما را خلیفه قرار بده که فاقد نیازهای مادی و تبعات آن هستیم و تو را تسبیح می‌کنیم:
«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (البقره، ۳۰) یعنی: و چون پروردگارت بفرشتگان گفت: من می‌خواهم در زمین جانشینی بیافرینم؛ گفتند: در آنجا مخلوقی پدید می‌آوری که تباهی کنند و خون‌ها بریزند؟ با اینکه ما تو را به پاکی می‌ستاییم و تقدیس می‌گوییم؟ گفت: من چیزهایی میدانم که شما نمی‌دانید.

(ج) به یقین خداوند علیم، حکیم، رؤوف و رحیم، کسی را به خاطر خوردن گندم یا سیب یا هر چیز دیگری از بهشت بیرون نمی‌کند. بلکه آن‌چه از آن منع شدند، توجه به نفس بوده که موجب بیرون ریختن طمع، آز، حرص، نزاع، چشم و هم چشمی، حسادت، بخل و ... می‌گردد. لذا می‌فرماید: چون از آن خوردند، عیب‌هایشان به آنها نمودار شد:
«فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (طه، ۱۲۱) یعنی: سر انجام هر دو از آن درخت خوردند و عورت‌هایشان به ایشان نمودار شد و بنا کردند از برگ‌های بهشت به خودشان بچسبانند، آدم نافرمانی پروردگار خویش کرد و از راه برفت.

(د) هیچ یک از ما فرزندان حضرت آدم و حوا تقاص گناه آنان را نمی‌دهیم، هر انسانی به صورت مستقل آفریده شده است و در قیامت اعمال او به صورت مجزا در دادگاه عدل الهی ارزیابی خواهد شد.

خداوند متعال در قرآن کریم به تمامی فرزندان حضرات آدم و حوا می‌فرماید: کاری نکنید که مثل پدر و مادرتان، از بهشت اخراج شوید:

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (الأعراف، ۲۷) یعنی: ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبید چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، لباس ایشان را از تن‌شان می‌کند تا عورت‌هایشان را به ایشان

بنمایاند، شیطان و دسته‌ی وی شما را از آنجایی می‌بینند که شما نمی‌بینید، ما شیطانها را سرپرست کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.

– جریان شناسی هابیل و قابیل در قرآن و روایات

نام این دو برادر در قرآن نیامده، بلکه با تعبیر «ابنی آدم» از آن دو یاد شده که خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ» (المائدة، ۲۷) یعنی: و داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان؛ اما در روایات نام آنها بیان شده که نامشان، «هابیل و قابیل» بوده است. (عروسی حویزی، ج ۱، ص ۶۱۰)

ماجرای این دو برادر فقط در آیات ۲۷ الی ۳۱ سوره‌ی مائده ذکر شده است؛ با بیان اینکه، وقتی حضرت آدم ﷺ، اولین پیامبر الهی، از طرف خداوند مأمور شد که «هابیل» را به عنوان وصی و جانشین خود انتخاب کند، حسادت قابیل که ناشی از انتخاب هابیل به عنوان وصی آدم و اعطای اسم اعظم و اختصاصات نبوت به هابیل بود، او را به مخالفت با این دستور خدا برانگیخت و به این امر اعتراض کرد؛ چون توهم شایستگی خود را بر هابیل داشت، اما خداوند جهت نشان دادن مقام و منزلت «هابیل» بر «قابیل»، دستور داد که برای خداوند قربانی انجام دهند، قربانی هر کس پذیرفته شد، وصی حضرت آدم است؛ در نتیجه قربانی هابیل پذیرفته شد، اما قربانی قابیل مورد قبول واقع نشد و این امر موجب شد که قابیل دست به قتل برادر خود بزند. (همان)

از این جریان مواردی زیر استفاده می‌شود:

- ۱- از ابتدای خلقت، خداوند در موضوع رهبری جامعه، خود ورود پیدا کرده و بر اساس شایستگی افراد، حجت خود را از میان انسانها منصوب کرده است، بنابراین نبوت و امامت امری انتصابی است نه انتخابی. بر اساس آیات و روایات، آنچه در انتخاب وصی مهم است، اراده و انتخاب الهی است که بر اساس لیاقت و شایستگی افراد است نه خواست خود افراد.
- ۲- خداوند به افراد ستمکار، بر اساس سنت امهال خویش فرصت بازگشت می‌دهد آن‌چنان که به قابیل در موضوع قربانی این فرصت را اعطا نمود.
- ۳- خداوند، فقط اعمالی که خالصانه باشد را می‌پذیرد، بنابراین نفس عمل در روز قیامت مهم نیست.
- ۴- در برنامه ریزی الهی، انسان موجودی مختار است که راه سعادت و شقاوت را خود بر می‌گزیند.
- ۵- اگر کسی از امر حجت خدا پیروی نکند، دچار هلاکت می‌شود.
- ۶- حسادت گناه بزرگی است که منجر به قتل نفس می‌شود، بنابراین باید ریشه‌های حسادت را در وجود خود بخشکانیم.

قرآن کریم از مسأله‌ی حسادت سخنی به میان نیاورده و فقط از جریان قربانی سخن گفته است، ولی در روایتی، امام صادق ﷺ به زراره فرمودند: خداوند به آدم ﷺ وحی فرمود که اختصاصات نبوت را به هابیل تسلیم نماید و اسم اعظم را به او تعلیم دهد و او را وصی خود قرار بدهد؛ قابیل، چون از جهت سنی بزرگتر از هابیل بود و خود را شایسته‌تر از برادرش می‌دانست، به هابیل حسادت کرد. حضرت آدم ﷺ بنا به فرمان خداوند به آن دو برادر دستور داد که در راه خدا قربانی کنند؛ قربانی هر کدام مورد قبول واقع شد وصی و جانشین پدر گردد؛ نتیجه‌ی آزمایش الهی به نفع هابیل شد، به همین سبب حسادت قابیل شعله ور شد. (همان، عیاشی، ۱/ ۳۱۲) بنابراین در پیشگاه خداوند معیار برتری افراد تقواست و نه سن و سال افراد؛ البته باید توجه داشت که حرمت بزرگترها در جامعه حفظ شود.

– در ابتدای همین روایت، وقتی زراره به حضرت عرض می‌کند: مردم عقیده دارند که اختلاف هابیل و قابیل به خاطر ازدواج آنها با خواهرشان بوده است. زراره به امام ﷺ عرض کرد: مردم (اهل تسنن) عقیده دارند که قابیل، هابیل را به این دلیل به قتل رساند که حضرت آدم ﷺ خواهر قابیل (لوزا) را که دختری زیبا بود به هابیل داد و اقلیما را که زشت بود

به قابیل تزویج نمود؛ سپس خداوند تزویج خواهر بر برادر را حرام فرمود؛ پس این جریان سبب شد که قابیل نسبت به برادرش هابیل کینه ورزد و او را به قتل رساند. حضرت در جواب این سخن زراره فرمودند: این عقیده، نادرست و سخیف است که با کمال بی شرمی چنین نسبت ناروایی به حضرت آدم علیه السلام، اولین پیامبر و خلیفه‌ی خدا می دهند و حال آن که ده هزار سال پیش از خلقت حضرت آدم علیه السلام خداوند به قلم قدرت، حوادث و اموری را که تا روز قیامت در عالم باید جاری شود، در لوح محفوظ نوشته و حلالها و حرامها تعیین نموده که از جمله‌ی محرّمات، ازدواج برادر با خواهر و فرزند با مادر است که تا روز قیامت حرام خواهد بود. (عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۲ و حویزی، ج ۱، ص ۶۱۰).

– نکاتی پیرامون قربانی هابیل و قابیل

بعد از ماجرای حسادت، که زمینه‌ی اصلی حسادت قابیل، وصایت و اختصاصات نبوت بر جناب هابیل بود که او با این اعطای الهی از این بهره‌ی عظیم بی نصیب می ماند، بااعتراض قابیل، قرار بر این شد که آنها برای خداوند قربانی انجام دهند و پذیرش قربانی دلیل بر برتری هریک نزد خدا باشد: «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَى آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا...» (المائدة، ۲۷) یعنی: و داستان دو فرزند آدم علیه السلام را به حق بر آنها بخوان، در آن هنگام که هر کدام، کاری برای تقرب (به پروردگار) انجام دادند.

الف) مفهوم قربان

“قربان” به معنی چیزی است که موجب تقرب به پروردگار می‌شود؛ اما در قرآن کریم درباره‌ی نوع قربانی آن دو برادر اسمی به میان نیامده، بلکه بر مبنای روایات اسلامی، حضرت آدم علیه السلام، طبق فرمان خدا به آنها دستور داد که به درگاه خداوند قربانی تقدیم کنند، آنها قبول کردند؛ پس هابیل که دارای گوسفندانی بود، بامدادان بهترین گوسفند را انتخاب کرد و قابیل که صاحب مزرعه‌ای بود، قسمتی از بدترین زراعت خود را جدا کرد و بر سر کوهی رفتند و قربانی‌ها را بر سر کوه نهادند؛ در این وقت آتشی آمد و قربانی هابیل را سوزاند و به قربانی قابیل نزدیک نشد (حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۰۹).

ب) نحوه‌ی پذیرش قربانی

در قرآن کریم از نحوه‌ی پذیرش قربانی نیز سخن به میان نیامده، بلکه به طور مطلق فرموده: «...فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ» (المائدة، ۲۷) یعنی: اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. که از روایات این گونه برمی آید که قربانی هابیل پذیرفته شده و قربانی قابیل مورد قبول واقع نشده است.

ج) منطق قابیل و هابیل در برابر آزمایش الهی

قابیل از پذیرفته شدن قربانی هابیل بسیار ناراحت شد، در نتیجه تصمیم به قتل او گرفت و به هابیل گفت: «به خدا سوگند که تو را خواهیم کشت» (المائدة، ۲۷). اما هابیل در پاسخ برادرش، به تقوای الهی اشاره کرده و گفت: «...قَالَ إِنَّمَا يُتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (همان). یعنی: برادر دیگر گفت: من چه گناهی دارم؟ زیرا خداوند، تنها از پرهیزگاران می پذیرد.

هابیل در حقیقت با این کلام، اراده داشت که برادرش را هدایت کند تا وی دست از اذیت و جنایت بردارد؛ باین حال او سخن برادر را جدی نگرفت؛ از این جریان این طور برداشت می‌شود که پس این تعلیل که خداوند قربانی اهل تقوا را می‌پذیرد، ضابطه‌ی قطعی است که استثنا پذیر نمی‌باشد؛ یعنی این نوع قضاوت بر اساس معیار تقواست که وابسته به اعمال خود انسانهاست؛ و در ادامه افزود: «اگر تو برای کشتن من، دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی‌گشایم و مرتکب این گناه نمی‌شوم» (همان) بعد هابیل دلیل عدم ارتکابش به این گناه عظیم را، به قابیل گوشزد کرده و گفت: «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» (المائدة، ۲۸) یعنی: چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم.

هابیل در ادامه‌ی این گفتگو، به حقیقت این نقشه‌ی شوم قابیل (تصمیم وی به قتل برادر) اشاره کرده و خطاب به او گفت: «اگر تو مرا ظالمانه بکشی، گناه خودت و گناه من نیز به گردن تو خواهد بود و خواست من این است که تو مرتکب این جنایت بزرگ شوی و اگر این گناه را عملی کنی، از ستمگران خواهی بود و پاداش ستمگران، آتش جهنم است» (المائده، ۲۷) جواب برخی این است که «هابیل» اراده نکرد که برادرش کار قبیح انجام دهد و او را بکشد؛ بلکه اراده اش این بود که «قابیل» جزاء و عقاب آن کار قبیحی را که خواست اقدام کند خود باید، به دوش بکشد؛ پس قبیح نیست بر اینکه کسی اراده بر نزول عذاب بر شخصی بکند که مستحق آن است؛ چون قرآن دارا بودن تقوای الهی را دلیل بر پذیرش قربانی انسانها از ناحیه‌ی خدای ترسیم می‌کند.

در روایتی از امام باقر (ع) نقل شده که هر کس مؤمنی را به عمد بکشد، خداوند همه‌ی گناهان مقتول را به اسم قاتل می‌نویسد و مقتول از گناهان پاک می‌شود و این همان قول خدای متعال است. (شیخ صدوق، ثواب الاعمال، شریف رضی، چاپ دوم، ص ۲۷۸)

نتایج برآمده از جنایت قابیل

۱- سرکشی نفس:

طغیان نفس سرکش قابیل، او را به سوی گناهی بزرگ کشاند و موجب شد که اولین جنایت و خونریزی روی این کره‌ی خاکی آن هم بر کسی که قرار است جانشین پیامبر خدا شود، رقم بخورد تا قابیل در زمره‌ی زیانکاران قرار بگیرد:

«فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ» (المائده، ۳۰) یعنی: نفس سرکش تدریجاً او را مصمم به کشتن برادر کرد، و او را کشت.

کلمه‌ی «طوع» به معنای مطیع بودن است؛ یعنی نفس قابیل، او را سرکش و رام کرده و تسلیم خود نمود و مسأله‌ی کشتن برادر و حجت خدا را برای او زینت داده و حیا را از وی برداشت، در نتیجه، مطیع نفس شد. (راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۱)

۲- جنایت و خسارت:

قابیل با ارتکاب قتل برادر مؤمن خود، موجب خسارت بزرگی شد؛ چون قتل و گناهان مثل آن، سبب زیان در دنیا و آخرت می‌شود: «فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (المائده، ۳۰) یعنی: و از زیانکاران شد. قابیل که مرتکب اولین قتل روی زمین شد، با این عمل شوم خود، در دنیا و آخرت زیانکار شده و از خیر دنیا و آخرت محروم گشت.

۳- سرگردانی بعد از قتل:

وقتی که قابیل برادر خود را کشت، او را در بیابان رها کرد و نمی دانست با او چه کند؟ تا اینکه حیوانات درنده، قصد دریدن آن را نمودند؛ از این رو مدتی جسد برادر را بر دوش خود حمل می‌کرد، تا این که بوی آن جسد بلند شده و پرندگان و حیوانات اطراف جسد را گرفتند؛ در آن هنگام خداوند دو کلاغ را فرستاد و آنها با یکدیگر جنگیدند، تا این که یکی از آن دو، دیگری را کشت؛ آن گاه با منقار و دو پای خود گودالی را حفر کرد و جسد کلاغ مرده را درون گودال گذاشت و او را پوشاند؛ قابیل که ناظر این صحنه بود، درس خوبی از کلاغ گرفته و برادرش را دفن کرد: (تفسیر نورالتقلین، ج ۱، ص ۶۱۰)

«فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ...» (المائده، ۳۰) یعنی: سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین جستجو (و کند و کاو) می‌کرد تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند.

پشیمانی قابیل

قابیل بعد از آموزش و تعلیمی که از کلاغ دید و فهمید که جسد برادرش را چگونه پنهان کند، به عجز و ناتوانی خود پی برده و درک و شعور خود را ضعیف‌تر از کلاغ دیده و ناله‌ی عجز و ضعفش بلند شد: «قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْاهَ أَخِي» (المائدة، ۳۱) یعنی: او گفت: وای بر من! آیا من نتوانستم، مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟ این مطلب به دست می‌آید که ظلم، بالاخره گریبان ظالم را می‌گیرد و انسانی که مرتکب ظلمی شده و نمی‌خواهد مردم بر عمل او آگاه شوند، پشیمان شده و سرگردان می‌ماند؛ چون چنین اعمالی طبیعتاً از اموری است که نظام جاری جامعه آن را نمی‌پذیرد؛ چرا که اجزای یک جامعه، به هم پیوسته و مرتبط است و خواه ناخواه اثر چنین کارهایی که با نظام جامعه‌ی بشری منافات دارد، ظاهر می‌شود؛ مثل تغذیه‌ی طعام سمی و بروز اثر آن در بدن انسان «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ» (المائدة، ۳۱) یعنی: و سرانجام (از ترس رسوایی و بر اثر فشار وجدان، از کار خود) پشیمان شد.

پشیمانی قابیل یا به خاطر این بود که عمل زشت اش، سرانجام بر پدر و مادر و دیگران آشکار شده و مورد سرزنش قرار خواهد گرفت، یا به دلیل بر دوش کشیدن جسد برادر بود که چرا مدتی آن را دفن نکرده است، و یا به این دلیل است که اصولاً انسان بعد از انجام هر کار زشتی، یک نوع حالت ناراحتی و ندامت در دل خویش احساس می‌کند؛ ولی - آن چنان که پیشتر اشاره شد - انگیزه‌ی ندامت، به هر احتمالی که باشد، دلیل بر توبه‌ی آدمی از گناهش نخواهد بود؛ چون توبه‌ی واقعی این است که شخص گناهکار از ترس خدا و به خاطر زشتی عمل توبه کند و در آینده هرگز به سراغ چنین اعمال زشتی نرود؛ اما در قرآن هیچ نشانه‌ای از وقوع چنین توبه‌ای از جانب قابیل، به چشم نمی‌خورد.

تفکر در آن روایات معصومان (علیهم السلام)

مقدمه

یکی از نعمت‌های ارزشمند خداوند به انسان، قدرت تعقل، تفکر و تدبّر است، به گونه‌ای که به واسطه‌ی همین توانایی از دیگر حیوانات متمایز شده است. انسان با به کارگیری این موهبت الهی، و با استفاده از ابزارها و مقدماتی، سمت و سوی افعال و اعمال خود را جهت‌دهی نموده و سیر تکاملی خود را بر آن بنیان می‌نهد. رابطه‌ی عقل و دین از مسائل جنجال برانگیز و پر دامنه، در محافل علمی و جامعه بشری است. این مسئله از یک سو منجر به ایجاد فرقه‌ها و مکاتب فکری، فلسفی و سیاسی گردیده و از سوی دیگر منشأ بروز درگیری‌های اجتماعی، تکفیرها و نزاع‌های خونین شده است.

قرآن کریم بر خلاف دیدگاه برخی از فرق اسلامی و مکاتب غربی، که پای عقل را چوبین دانسته و آن را نه تنها از ورود به مسائل دینی، بلکه از اندیشیدن در حوزه‌ی مسائل و مشکلات بشری نیز منع می‌کنند، به اهمیت و جایگاه تفکر و تعقل توجه داده و در آیات فراوانی اهمیت این موضوع را گوشزد کرده است؛ پرداختن حدود سیصد آیه از قرآن به این موضوع به صورت مستقیم و غیر مستقیم با عبارات مختلفی نظیر «تَعْقُلُونَ»، «تَفَكَّرُونَ»، «تَدَبَّرُونَ»، «تَنْظُرُونَ» و ... خود تأییدی بر این ادعاست. فراوانی آیات در دعوت به تفکر و تعقل، حکایت از اهمیت و نقش فراوان آن در حیات مادی و معنوی انسان دارد.

حکمت‌آمیز بودن وجود کلمات و عباراتی خاص در آیات قرآنی با وجود توانایی به کارگیری مترادف و هم‌نوع آنها بر کسی پوشیده نیست. از طرفی نیاز روزافزون جامعه اسلامی به درک و فهم عمیق و نیز موشکافی کلمات و عبارات

قرآنی ضرورت بررسی و تحلیل دقیق واژه‌های تفکر و تدبّر در قرآن را دوچندان می‌نماید. بررسی ابعاد مختلف بکارگیری تفکر و مشتقات آن در آیاتی خاص و تدبّر و مشتقات آن در آیاتی دیگر، موضوعی است که این تحقیق درصدد پاسخگویی به آن است. لازم است قبل از ورود به مسأله اصلی، مفهوم‌شناسی واژه‌های «تفکر» و «تدبّر» در لغت و اصطلاح به عنوان یک مقدمه ضروری، بازشناسی شود تا زمینه فهم مراد آیات قرآنی در این باره هموار گردد.

معناشناسی تفکر و تدبّر

تفکر از ماده «ف ک ر» در لغت به معنای تأمل آمده است. راغب اصفهانی در بیان معنای فکر می‌گوید: فکر قوه‌ای است که علم را به سوی معلوم رهنمون می‌شود و تفکر، به حرکت درآوردن این قوه بر اساس نظر عقل است که فقط برای انسان، امکان‌پذیر است نه حیوان. مرحوم مظفر هم در بیانی دیگر، فکر را به «حركة العقل بين المعلوم والمجهول» تعریف می‌کند. وی در تشریح این تعریف، با برشمردن سه حرکت برای عقل، فکر را مجموع همین حرکات سه گانه دانسته است که عبارتند از: ۱. حرکت از مشکل به معلومات پیشین؛ ۲. حرکت عقل در معلومات به منظور جستجوی آن چه می‌تواند مشکل را حل کند؛ ۳. حرکت از معلومات به سوی مشکل برای حل آن. بنابراین، فکر همان توانایی عقل است در صحنه‌ی عمل یعنی تاخت و تاز نیروی فکر، در میدان خرد را «تفکر» می‌گویند.

تدبّر بر وزن «تَفَعَّلَ» در اصل از ماده‌ی دبر به معنی پشت و عاقبت چیزی است. بنابراین، تدبّر یعنی نظر در پیامدها و عواقب کارها و تأمل در نتایج آنهاست. به گفته‌ی زمخشری گر چه تدبّر به معنای اندیشیدن و نظر در عواقب امورات، ولی بعدها در هر تأملی استعمال شده است و لذا تدبّر در قرآن به معنای تأمل، تبصر و دقت در معانی آن است. از آنجا که تدبّر مطاوعه تدبیر است، لذا حقیقت معنای آن، تحقق و حصول مفهوم تدبیر و اختیار آن است. بنابراین به طور خلاصه می‌توان گفت تدبّر فعالیت علمی و عملی برای درک والتزام به آثار، نتایج و پیامدهای امور است.

کاربرد تفکر

معناشناسی صحیح و درست یک مفهوم نیازمند نگاهی جامع به زوایای مختلف آن از حیث مقدمات، متعلقات، آثار، نتایج و... می‌باشد. برای تحلیل و تبیین درست مفهوم تفکر و تدبّر در قرآن می‌بایست موارد کاربرد آن در قرآن مورد بررسی قرار گیرد. به بیان دیگر بررسی آیاتی که به تفکر و تدبّر فراخوانده، نقشی اساسی در فهم درست ما از مفهوم تفکر و تدبّر خواهد داشت.

در قرآن کلمه‌ی «فکر» نیامده اما مشتقات فعل آن از قبیل: فَكَّرَ، تَفَكَّرُوا، يَتَفَكَّرُونَ و ... در ۱۸ آیه به کار رفته است. همه‌ی موارد استعمال این واژه در قرآن از ابواب ثلاثی مزید است که در یک مورد (مدثر، ۱۸) در قالب فعل ماضی باب تفعیل (فکر) و در بقیه موارد، در قالب فعل مضارع از باب تَفَعَّلَ استعمال شده، که بیشترین کاربرد آن هم در صیغه‌ی جمع مذكر غایب (یتفکرون) است. کاربرد مصدری این ماده در آیات قرآن دیده نمی‌شود. با نگاهی اجمالی به این آیات می‌توان فهمید که واژه فکر و مشتقات آن، هم در سوره‌های مکی و هم در مدنی به کار رفته است، گرچه موارد استعمال در سوره‌های مکی بیش از سوره‌های مدنی است.

موارد استعمال تفکر در سوره‌های مکی

از مجموع موارد هجده‌گانه‌ای که مشتقات فکر در قرآن بکار رفته است، سیزده مورد در سوره‌های مکی است، پرداختن این حجم از آیات در سال‌های آغازین دعوت پیامبر اکرم ﷺ حکایت از اهمیت و نقش مهم و تاثیرگذار مقوله تفکر در فرایند هدایت و راهبری انسان‌ها به سوی حق و حقیقت دارد. این موارد به قرار زیر است:

۱. (إِنَّهٗ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ) او (برای مبارزه با قرآن) اندیشید و مطلب را آماده ساخت. (مدثر، ۱۸)
۲. (...فَمَثَلَهُ كَمِثْلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مِثْلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) مثل او هم‌چون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز، و زبانش را برون می‌آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می‌کند (گویی چنان تشنه دنیاپرستی است که هرگز سیراب نمی‌شود) این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. این داستان‌ها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند». (اعراف، ۱۷۶)
۳. (وَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ) آیا نیندیشیده‌اند که همنشین آنان هیچ جنونی ندارد؟ او جز هشداردهنده‌ای آشکار نیست». (اعراف، ۱۸۴)
۴. (إِنَّمَا مِثْلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَيَّنَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ الْأَمْسِ كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) در حقیقت، مثل زندگی دنیا بسان آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم، پس گیاه زمین - از آنچه مردم و دامها می‌خورند - با آن درآمیخت، تا آن‌گاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند، شبی یا روزی فرمان [ویرانی] ما آمد و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است. این‌گونه نشانه‌ها [ی خود] را برای مردمی که اندیشه می‌کنند به روشنی بیان می‌کنیم». (یونس، ۲۴)
۵. (قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ؛ بگو: «به شما نمی‌گویم گنجینه‌های خدا نزد من است و غیب نیز نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام. جز آنچه را که به سوی من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم.» بگو: «آیا نابینا و بینا یکسان است؟ آیا تفکر نمی‌کنید؟!». (انعام، ۵۰)
۶. (قُلْ إِنَّمَا أَعْطَاكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ) بگو: «من فقط به شما یک اندرز می‌دهم که: دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید، سپس بیندیشید که رفیق شما هیچ‌گونه دیوانگی ندارد. او شما را از عذاب سختی که در پیش است جز هشداردهنده‌ای [بیش] نیست». (سبا، ۴۶)
۷. (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمِمْسِكَ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنْ فِي ذَلِكَ لَايَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی بازمی‌ستاند، و [نیز] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است [قبض می‌کند] پس آن [نفسی] را که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می‌دارد، و آن دیگر [نفسها] را تا هنگامی معین [به سوی زندگی دنیا] بازپس می‌فرستد. قطعاً در این [امر] برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی [از قدرت خدا] ست». (زمر، ۴۲)
۸. (و سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) و آنچه را در آسمان‌ها و آن چه را در زمین است به سود شما رام کرد همه از اوست. قطعاً در این [امر] برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی است». (جاثیه، ۱۳)

۹. (يُنَبِّئُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ)؛ به وسیله آن، کشت و زیتون و درختان خرما و انگور و از هر گونه محصولات [دیگر] برای شما می‌رویاند. قطعاً در این‌ها برای مردمی که اندیشه می‌کنند نشانه‌ای است. «(نحل، ۱۱)
۱۰. (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) [زیرا آنان را] با دلایل آشکار و نوشته‌ها [فرستادیم]، و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی، و امید که آنان بیندیشند. «(نحل، ۴۴)
۱۱. (ثُمَّ كَلَّمَكَ كُلَّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) سپس از همه میوه‌ها بخور، و راه‌های پروردگارت را فرمانبردارانه، پیوی. [آن گاه] از درون [شکم] آن، شهدی که به رنگ‌های گوناگون است بیرون می‌آید. در آن، برای مردم درمانی است. راستی در این [زندگی زنبوران] برای مردمی که تفکر می‌کنند نشانه [قدرت الهی] است. «(نحل، ۶۹)
۱۲. (أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ) آیا در خودشان به تفکر نپرداخته‌اند؟ خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، جز به حق و تا هنگامی معین، نیافریده است، و [با این همه] بسیاری از مردم لقای پروردگارشان را سخت منکرند. «(روم، ۸)
۱۳. (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) و از نشانه‌های او اینکه از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدان‌ها آرام گیرید، و میانتان دوستی و رحمت نهاد. آری، در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند قطعاً نشانه‌هایی است. «(روم، ۲۱)

موارد استعمال تفکر در سوره‌های مدنی

- پنج مورد باقیمانده از موارد هجده‌گانه کاربرد مشتقات فکر در قرآن، در سوره‌های مدنی است. قرآن برای سوق دادن مخاطبین خویش به درک فلسفه احکام و عمق بخشی فهم آن‌ها از دین، در آیات ذیل به تفکر در مواردی فراخوانده است. این موارد به ترتیب نزول سوره‌ها شامل آیات زیر هستند:
۱. (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ) درباره شراب و قمار، از تو می‌پرسند، بگو: «در آن دو، گناهی بزرگ، و سودهایی برای مردم است، و [لی] گناهشان از سودشان بزرگتر است.» و از تو می‌پرسند: «چه چیزی انفاق کنند؟» بگو: «ما زاد [بر نیازمندی خود] را.» این گونه، خداوند آیات [خود را] برای شما روشن می‌گرداند، باشد که در [کار] دنیا و آخرت بیندیشید. «(بقره، ۲۱۹)
۲. (أَيُّودُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ) آیا از میان شما کسی هست که دوست داشته باشد که او را بوستانی از خرما و انگور بوده باشد، و جویها در پای درختانش جاری باشد، و هرگونه میوه‌ای دهد، و خود پیر شده و فرزندی ناتوان داشته باشد، به ناگاه گردبادی آتشناک در آن بوستان افتد و بسوزد؟ خدا آیات خود را برای شما این‌چنین بیان می‌کند، باشد که بیندیشید. «(بقره، ۲۶۶)
۳. (الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ) آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین

می‌اندیشند: ای پروردگار ما، این جهان را به بیهوده نیافریده‌ای، تو منزهی، ما را از عذاب آتش بازدار». (آل عمران، ۱۹۱)

۴. (و هو الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْهَاراً وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجِينَ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) اوست که زمین را بگسترده و در آن کوه‌ها و رودها قرار داد و از هر میوه جفت جفت پدید آورد و شب را در روز می‌پوشاند. در این‌ها عبرت‌هاست برای مردمی که می‌اندیشند». (رعد، ۳)

۵. (لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُصَرِّبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)؛ اگر این قرآن را بر کوه نازل می‌کردیم، از خوف خدا آن را ترسیده و شکاف خورده می‌دیدیم. و این مثال‌هایی است که برای مردم می‌آوریم، شاید به فکر فرو روند». (حشر، ۲۱)

تحلیل و بررسی

۱- پرداختن این حجم از آیات به موضوع تفکر، نمایان‌گر نقش و اهمیت آن در حیات فردی و اجتماعی انسان است.

۲- لحن اکثر آیات توبیخی است و از چپستی تفکر سخنی به میان نیامده است؛ از طرفی قرآن تفکرورزی را محدود به قشر خاصی ننموده است، بلکه همگان را به این مهم فرا خوانده است شاید به این دلیل که تفکر به صورت بدیهی و فطری در انسان‌ها وجود دارد و هر کس این قوه را در خود بالفطره درک می‌کند و با فراهم شدن ابزار و لوازم می‌تواند در پدیده‌ها تفکر کند.

۳- با کنار هم قراردادن آیات، بدست می‌آید که از نگاه قرآن تفکر به شکل مطلق و بلا شرط، ممدوح نیست و بار ارزشی ندارد. بلکه باید متعلق تفکر بررسی شود و با عقل سنجیده گردد. اگر عقل آن را عاقلانه ارزیابی کرد، ممدوح است و اگر غیرعاقلانه شمرد، مذموم است نخستین آیه‌ای که در قرآن در باب تفکر دیده می‌شود (مدثر، ۱۸) از تفکری سخن می‌گوید که در جهت مبارزه با قرآن به کار رفته و محصول آن، رویگردانی از حق و انکار وحیانی بودن قرآن است. خداوند کریم چنین تفکری را به شدت مذمت نموده و صاحب آن را مستحق شدیدترین عذاب اخروی دانسته است چرا که او را به گمراهی کشانیده است. و این که در روایات فراوان آمده که: «تَفَكَّرُوا فِي آلَاءِ اللَّهِ وَ لَا تَفَكَّرُوا فِي اللَّهِ.» نیز ناظر به خطاپذیری تفکر می‌باشد. به علاوه همه صاحبان مذاهب باطل همه و همه با تفکر، آن هم تفکر در آیات قرآن و تکیه بر آنها بر نتایج باطل خود رسیده‌اند. همه‌ی لغزش‌ها در تفسیر قرآن، به واسطه همین تفکر که در لسان روایات، به عنوان تفسیر به رأی نامیده شده صورت گرفته. این تفکر به هدایت منتهی نشده و باعث بُعد از خدا و قرآن و صراط مستقیم گردیده است. پس فکر نیرویی است بسیار کارآمد؛ اما همیشه مقوله‌ی ارزشی نیست.

۳. با توجه در آیات قرآن به این نتیجه می‌رسیم که ویژگی و صفت تفکر تنها به انسان نسبت داده شده است در حالی که خداوند خود را مفکر نخوانده و صفت تفکر را نیز به خود نسبت نداده است. راز این امر شاید در این باشد که چون در فرایند تفکر ذهن با استفاده از حواس از مجهولات به طرف معلومات حرکت می‌کند، در صورتی که خداوند نه تنها مجهولی برای او معنی ندارد، بلکه خداوند جسم نیست و حواسی مانند انسان ندارد که با استفاده از آن‌ها در مجهولات سیر کند تا به معلومات برسد.

۴. بادقت در آیات، این نکته بدست می‌آید که، آن‌چه قرآن به تفکر در آن فراخوانده، اموری هستند که واضح و بدیهی هستند و پیچیدگی خاصی ندارند. قرآن در پاسخ به طرح جنون پیامبر ﷺ توسط مشرکان با یک بیان توبیخ آمیز می‌فرماید (أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ) (اعراف، ۱۸۴) «قرآن با طرح این سوال ضمن این

که مشرکان را به تفکر درباره‌ی سلامتی پیامبر ﷺ فرا می‌خواند، هم‌نشینی و مصاحبت طولانی مدت با پیامبر اکرم ﷺ را به عنوان یک دلیل واضح و آشکار در مقام استدلال بر گفته خود بیان می‌دارد.

۵. در یکی دیگر از آیات (آل عمران، ۱۹۱) تفکر مستمر در آفرینش آسمان‌ها و زمین - پس از ذکر مستمر خداوند - را از جمله ویژگی‌های اولوالالباب معرفی می‌کند. «لَبَّ» در هر چیز به معنای بهترین و خالص‌ترین آن است و در اینجا مراد، عقل است. این آیه، انسان آن گاه در زمره اولوالالباب قرار می‌گیرد که علاوه بر ذکر مستمر خدا، تفکر مستمر در آفرینش را نیز وجهه همت خود قرار داده باشد بنابراین تفکر با عقل مرتبط است و حتی در تعریف تفکر، از کوشش قوه‌ی فکر به اقتضای عقل و خرد یاد شده است؛ لذا امام علی علیه السلام نیز در حدیثی اصل و اساس عقل را تفکر می‌دانند: «أَصْلُ الْعَقْلِ الْفِكْرُ وَ ثَمَرَتُهُ السَّلَامَةُ»؛ ریشه‌ی عقل فکر و ثمره آن ایمنی است (آمدی، ۱۳۶۶: ۵۲).

بدون شک هرگز عالم خارج به درون وجود ما راه نمی‌یابد، بلکه تصویر و ترسیم و اشکالی از آن با وسائلی در روح ما نقش می‌بندد، و به این ترتیب همیشه شناخت ما نسبت به جهان خارج به وسیله ابزاری صورت می‌گیرد که از همه مهم‌تر سمع و بصر (چشم و گوش) است. این ابزار آن چه را از خارج دریافته‌اند به ذهن و فکر ما منتقل می‌سازند و ما با نیروی عقل و اندیشه آن را در می‌یابیم و به تجزیه و تحلیل آن می‌پردازیم (مکارم، ۱۳۸۳: ج ۱، ۳۳۶).

۷. قرآن افزون بر آن که انسان را به تفکر فرا می‌خواند، منابع تفکر را نیز به او ارایه می‌دهد تا بدین وسیله، سرمایه فکری انسان را در مسیری هدایت نماید که برای او سودمند باشد. (ن.ک: مطهری، ۱۳۵۷: ۹۱) بررسی دقیق آیات این نکته را به دنبال خواهد داشت که در نگاه قرآن، منابع تفکر در سه منبع خلاصه می‌گردد: عالم آفاقی (جهان طبیعت)، عالم انفسی (جهان انسانی)، عالم تاریخ (جهان تاریخ) (ن.ک: طباطبایی، ج ۳، ۸۸؛ حسینی شاه عبدالعظیمی، ج ۱۲: مطهری، همان: ۹۲).

خلقت آسمان و زمین، قوانین قابل مشاهده در طبیعت نشانه‌های خدا، فرجام شناسی (زمر، ۴۲)، راهنماشناسی، راه‌شناسی و... از مواردی است که قرآن در جهان طبیعت به تفکر در آنها فراخوانده است.

تفکر در چگونگی خلقت انسان، دقایق و ظرایف و نقاط قوت و ضعف و... به جهان انسانی بر می‌گردد و در جهان تاریخ تفکر در سرگذشت اقوام گذشته، عبرت‌های آن‌ها و... مورد تأکید قرار گرفته است.

نکته بسیار ظریف در این بخش از آیات، این است که در همه آن‌ها نشانه‌های خدا به عنوان موضوع تفکر معرفی شده‌اند، نه ذات خدا. (رازی، ۱۴۲۲: ۳، ۴۶۰) راز این نکته در این است که اشیایی را می‌توان مورد تفکر قرار داد که پرداختن تصویری از آن‌ها در ذهن، ممکن باشد و خداوند از این که در قالب صورتی، تصویر شود منزه است. (ر.ک: راغب، ۱۴۱۶) بنابراین در احادیث بسیاری، پیامبر اکرم ﷺ مردم را به تفکر در خلق و نعمت‌های الهی، ترغیب و از تفکر در خداوند نهی نموده است. (ر.ک: صدوق، ۱۴۲۷: ۴۴۱؛ سیوطی، ۱۴۲۱: ۲، ۳۸۱) و شاید بتوان این گونه بیان کرد با تفکر در موارد مطرح شده به علل و اسباب آنها - که خداوند متعال هست - پی ببریم چنان که این برداشت از معنی اصطلاحی تفکر مستفاد است.

موارد استعمال تدبّر

کلمه‌ی تدبّر از باب تفعّل و از ریشه «دبر» است. مشتقات این ریشه ۴۴ بار در قرآن آمده که ۴۰ مورد آن ارتباطی با بحث فعلی و مسئله تدبّر ندارد (مانند کلمات دابر، ادبار، ادبر، مدبر، مدبرات و...) از این ریشه سه حرفی، دو فعل مزید ساخته شده که بسیار مهم هستند و تفاوت معنای آن دو قابل توجه است؛ اما غالباً مورد غفلت قرار می‌گیرد. یکی فعل

«يُدَبِّرُ» با مصدر تدبیر از باب تفعیل و دیگری «يَتَدَبَّرُ» با «يَدَبِّرُ» با ریشه «تَدَبَّرَ» از باب تفعّل که چهار بار در قرآن آمده و هر چهار بار هم به مردم نسبت داده شده و به عنوان وظیفه ایشان نسبت به قرآن بشمار آمده است. حتی در یک مورد، اساساً هدف نزول قرآن، همین «تَدَبَّرُ» ذکر می‌شود. دقت در این اختصاص‌ها، بسیار حائز اهمیت است. در این سه آیه سؤال‌هایی از روی تعجب و ملامت مطرح شده که دلیل آن «عدم تدبّر در قرآن» است. دقت در سیاق هر کدام از این سه آیه و ادامه آن‌ها، مسائل مهمی را روشن می‌کند. در چهارمین آیه، محتوای پرخیر و برکت قرآن را بیان کرده و شرط استفاده از این همه خیر و برکت را تدبّر در آیات آن می‌داند.

(۱) (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند، یا بر دل‌هایشان قفل‌هاست؟ (محمد، ۲۴)

(۲) (أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ) آیا پس آن‌ها در این گفتار توجّه نکردند، یا مطالبی بر ایشان آمده است که برای نیاکانشان نیامده بود (مومنون، ۶۸)

(۳) (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) آیا درباره قرآن تدبّر نمی‌کنند؟ (النساء، ۸۲)

(۴) (كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ) این کتاب پربرکتی است که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبّر کنند و خردمندان متذکر شوند. (ص، ۲۹)

بررسی وتحلیل

۱. در هیچ یک از آیات فوق و آیات دیگر از چیستی تدبّر سخنی به میان نیامده است. نپرداختن به چیستی تدبّر وعدم ارائه تعریف درستی از آن در قرآن، شاید بدان سبب باشد که تدبّر، از آن جهت که بخشی از سرشت ذاتی انسان است، برای وی مفهومی کاملاً بدیهی و بی‌نیاز از تعریف به شمار می‌آید. علاوه بر این که لحن آیات سرزنش‌گونه است و خداوند متعال نه تنها پیامبر و پیروانش را به تدبّر در قرآن دعوت می‌کند، بلکه حتی منافقین و مشرکان را از این که در قرآن تدبّر نمی‌کنند مورد سرزنش و توبیخ قرار می‌دهد و علت عناد و لجاجت مشرکین که منجر به کفر آنان گشته است عدم تدبّر یاد شده است (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۹، ۳۸۵) بدیهی است تا کسی توانایی انجام کاری را نداشته باشد، سرزنش و بازخواست نسبت به عدم انجام آن بیهوده است.

۲- در یکی از آیات، تصویر منافقان بیمار دل را ترسیم کرده که بسته بودن درب قلب‌های آن‌ها را به عنوان علت عدم تدبّر، یاد می‌کند. (مکارم، ج ۲۱، ۴۶۹) به بیان دیگر شرط تدبّر، باز بودن در قلب و دور بودن آن از حجاب‌ها و قفل‌ها است. (مدرسی، ج ۱۳، ۲۵۷) و تا زمانی که این قفل‌ها و حجاب‌ها برداشته نشود تدبّر در قرآن ممکن نیست. از طرفی یکی از منابع شناخت، به تصریح قرآن قلب است (مکارم؛ ج ۱۴، ص ۴۹۳) چنان که در آیه ۷۸ سوره نحل آمده: (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ) خداوند شما را از شکم مادران برون فرستاد در حالی که چیزی نمی‌دانستید، و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد (مکارم، ج ۲۳: ۳۹۹) با دقت در این آیات می‌توان فهمید ضمن این که تدبّر با قلب در ارتباط است بین این دو رابطه دوسویه برقرار است به بیانی دیگر هر آن چه که باعث افزایش تدبّر شود در باز شدن قلب مؤثر است و هر آن چه که باعث می‌شود زنگارهای دل برداشته شود در افزایش تدبّر مؤثر است.

۳. در یکی از آیات هدف از نزول کتب آسمانی تدبّر یاد شده است، با دقت و تأمل در سیاق این آیه در می‌یابیم که بدون «تدبّر در قرآن» نمی‌توان از ذخائر بیکران و پرخیز و برکت کلام خدا بهره‌ای جست؛ هم‌چنین نمی‌توان از ظلمت شک و تردید و حیرت و سرگردانی نفاق، خود را رها کنید و به ایمانی راسخ و یقینی استوار، دست یافت و لذا این‌جاست که امام علی علیه السلام در نهج البلاغه (خطبه ۱۰۶) می‌فرماید: تنها «شخص متدبّر» می‌تواند مغز و حقیقت ناب و خالص اسلام را دریابد «فَجَعَلَهُ (الاسلام) أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ... وَ فَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ وَ لُبًّا لِمَنْ تَدَبَّر...» (پس خداوند اسلام را امنیت قرارداد برای آن که بدان متصل شود و... و فهم قرارداد برای آن که تعقل کند و مغز قرارداد برای آن که تدبّر نماید این بیانات «نقش اساسی تدبّر» را در وصول به حقیقت قرآن و اسلام به ما نشان می‌دهد. به علاوه آن‌چه که می‌توان با بررسی این آیات بدست آورد این است که تدبّر باعث می‌شود بفهمیم قرآن از منبع واحدی صادر شده است. به عبارتی دیگر تدبّر رافع اختلاف در قرآن است یعنی با تدبّر، قرآن را خالی از اختلاف می‌بینیم و به این بُعد از اعجاز قرآن پی می‌بریم (طباطبایی، همان: ج ۵، ۲۷)

۴. با بررسی مشتقات ماده دبر در آیات قرآنی به این نتیجه می‌رسیم که صیغه تدبیر برای خداوند به کار رفته و تدبیر هم از باب تفعیل است که در معانی تعدیه، جعل الشیء و... به کار می‌رود؛ به این معنا که خداوند بر هر چیزی عاقبت و نتایجی را مقرر نموده که همان معنای عبث نبودن مخلوقات و آفریده‌های خداوند است و این که خداوند کار عبث انجام نمی‌دهد. اما صیغه تدبّر که در مورد انسان به کار رفته - از باب تفعّل که معنای مطاوعه و پذیرش اثر را دارد - به این معنا است که اگر انسان در قرآن بیندیشد و به آن اهداف و نتایجی که خداوند از نزول قرآن در نظر گرفته برسد و با روح و قلب و تمام وجود بپذیرد، به مانند خداوند متدبّر خواهد شد.

۵. قرآن کریم کتاب هدایت همگان است: (هدی للناس) و برای همه مورد درک و فهم است زیرا اگر چنین نبود دستور به تدبّر در آن داده نمی‌شد (مکارم، ۱۳۸۴: ج ۴، ۲۸) و هر کس می‌تواند به اندازه ظرفیت علمی و عملی خود به طور مستقیم و در پرتو رهنمودها و هدایت‌های اهل بیت وحی از آن بهره‌مند شود. از طرفی نه در آیات پیش گفته و نه در آیات دیگر، نوع خاصی از تدبّر مذموم نشده است. شاید به دلیل این که مقدمات و متعلقات تدبّر، تخلف‌ناپذیر هستند یا بدان دلیل باشد که چون تدبّر با قلب در ارتباط است و راه قلب هم از خطا معصوم است، راهی که با قلب طی می‌شود، اگر منجر به شهود آن حقایق کلی شود که انبیای عظام و ائمه معصومین، شاهد آن هستند، هیچ احتمال خطا در یافته‌های آن نیست؛ زیرا به جایی راه می‌یابد و حقیقتی می‌بیند که «واحد» است. «دوگانه» نیست که شک در حق یا باطل بودن یکی از آن‌ها شود. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۴: ۳۷۵)

۶. لازمه تدبّر، شناخت متدبّر فیه است. آن‌چه که در این آیات به عنوان منبع تدبّر یاد شده قرآن است و اساساً در یکی از آیات، هدف از نزول قرآن، تدبّر در آن بیان شده است. بنابراین تدبّر در قرآن، بدون شناخت شأن و جایگاه قرآن ممکن نیست. لازمه شناخت شأن و جایگاه قرآن به تصریح قرآن، استماع، تلاوت، ترتیل و... است. بنابراین، هر عاملی که زمینه ساز شناخت ما نسبت به قرآن شود می‌تواند به عنوان مقدمات تدبّر یاد شود. شناخت و اعتراف به شأن قرآن و موقعیت خود در برابر قرآن قدم اول در پیدایش زمینه مناسب می‌باشد. قدم بعدی در زمینه‌سازی زمان‌ها و جایگاه‌های مناسب تدبّر خواهد بود.

۷. در یکی از آیات، هدف از نزول کتب آسمانی تدبّر یاد شده است. با دقت و تأمل در سیاق این آیه در می یابیم که بدون «تدبّر در قرآن» نمی توان از ذخائر بیکران و پرخیز و برکت کلام خدا بهره ای جست. هم چنین نمی توان از ظلمت شک و تردید و حیرت و سرگردانی نفاق، خود را رها کنید و به ایمانی راسخ و یقینی استوار، دست یافت و لذا این جاست که امام علی علیه السلام در نهج البلاغه (خطبه، ۱۰۶) می فرماید: تنها «شخص متدبّر» می تواند مغز و حقیقت ناب و خالص اسلام را دریابد «فجعلهُ (الاسلام) أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ... وَ فَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ وَ لُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ...» (پس خداوند اسلام را امنیت قرارداد برای آن که بدان متصل شود و... و فهم قرار داد برای آن که تعقل کند و مغز قرار داد برای آن که تدبّر نماید. این بیانات «نقش اساسی تدبّر» را در وصول به حقیقت قرآن و اسلام به ما نشان می دهد. طبق آیه شریفه (بقره، ۱۲۱) کسانی حقیقتاً به اسلام و قرآن ایمان دارند که، کتاب خدا را آن گونه که شایسته است تلاوت می نمایند:

(الذين آتيناهم الكتاب يتلونه حق تلاوته اولئك يؤمنون به...) بنابراین آن که این تلاوت راستین و پیروی از قرآن را نداشته باشد، از ایمان تهی و در زمره سرمایه باختگان است (ومن يكفر به فاولئك هم الخاسرون) (بقره، ۱۲۱)

تأکید بر تفکر و تعقل در قرآن و روایات

● تعقل، مانع سقوط انسان

از نظر قرآن کریم، پست تر از هر حیوان کسی است که فکر دارد، ولی تفکر ندارد؛ عقل دارد، ولی تعقل ندارد؛ چشم و گوش بسته است و بدون تفکر و تعقل، رفتار می کند: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» اگر راجع به تعقل، آیه ای جز این آیه نازل نشده بود، بس بود که انسان بداند: تعقل، مانع سقوط او است و عقل و فکر خود را به کار گیرد. اساساً تفاوت بین انسان و حیوان نیز از همین ناحیه نشأت می گیرد؛ انسان صاحب عقل و فکر است و حیوان ها فاقد عقل و فکر و شعور هستند. حال اگر انسان، تعقل و تفکر نداشته باشد، یعنی به جای استفاده از فکر و عقل، طبق شهوت خود عمل کند، نه تنها از انسانیت خارج می شود، بلکه به تعبیر قرآن شریف، از هر حیوان و جنبه ای پست تر خواهد شد. بزرگان در بیان تفاوت میان عاقل و احمق می گویند: عاقل اول فکر می کند و بعد کار خود را انجام می دهد، اما احمق اول اقدام به کار می کند و بعد که پشیمان شد، روی کار خود می اندیشد. بنابراین علامت عاقل آن است که قبل از شروع به انجام کار، خوب روی آن اندیشه و تفکر می کند. به تعبیر عوام، بی گذار به آب نمی زند و به همین جهت، سقوط عاقل مشکل است.

● نگرش قرآن به تفکر، تعقل و تفهّم

قرآن کریم در آیات فراوانی، با عباراتی چون «إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ»، «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»، «لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»، «لَا يَفْقَهُونَ» و «لَا يَشْعُرُونَ»، بر به کارگیری عقل، فکر و فهم تأکید می ورزد و از آدمیان می خواهد که آگاهانه تصمیم بگیرند و عمل کنند. گاهی نیز با استفهام توییخی، اهمیت تفکر و تعقل را بیان می دارد و بی توجهی به آن را ملامت می نماید؛ چنانکه با جملاتی نظیر «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»، «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» و «أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ» به طور مکرر، به مذمت رفتار بدون عقلانیت و خردورزی پرداخته است. افزون بر این، قرآن کریم از افراد غافل که از عقل خود استفاده نمی کنند، با لحنی تند یاد کرده، می فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أُذُنٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» می فرماید: گویا بعضی از مردم برای جهنم خلق شده اند و دوان دوان به سوی آن می شتابند. این افراد کسانی هستند که تفکر و تعقل ندارند و

چشم و گوش بسته‌اند و بدون تفکر حرف می‌زنند و بدون تعقل رفتار می‌کنند. سپس می‌فرماید: آنها حیوان هستند. بعد تأکید می‌کند: از حیوان هم پست‌ترند؛ چراکه ایشان غافل و بی‌فکر هستند.

● بشارت قرآن به اهل عقل و فهم

امام کاظم علیه السلام به هشام بن حکم فرمودند: خداوند متعال در قرآن کریم به اهل عقل و فهم بشارت داده، می‌فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» بر این اساس، دست عنایت خداوند متعال، بر سر افراد عاقل است، زیرا آنان با تفکر خود، خوب و بد را تمیز می‌دهند، بدی‌ها را رها کرده، خوبی‌ها را می‌گیرند. به این عمل ارزنده اخلاقی اقتباس گفته می‌شود. تعقل و تفکر، در روایات اهل بیت علیهم السلام جایگاه ویژه‌ای دارد. مرحوم کلینی در مجموعه شریف اصول کافی که از جامع‌ترین و معتبرترین جوامع روایی شیعه است، اولین مبحث یا اولین کتاب را «کتاب العقل والجهل» نام نهاده و در آن کتاب، روایات فراوانی از اهل بیت علیهم السلام راجع به فضیلت نیکو اندیشیدن، درست فکر کردن و خوب فهمیدن، نقل کرده است. در آن روایات، تعقل، بهترین دوست و یاور انسان، راهنمای مؤمن و افضل نعمت‌ها شمرده شده است. در روایاتی از بیان مبارک امام حسین علیه السلام آمده است: ثواب یک ساعت تفکر، از یک سال عبادت بیشتر است: «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ». امام صادق علیه السلام بر خورنداری از عقل را مقدمه دین‌داری و دین‌داری را لازمه ورود به بهشت می‌دانند: «مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ وَ مَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ»

● تحلیل ارزش والای عقلانیت

ثواب شگفت‌آور تعقل، تفکر و نیک فهمیدن و جایگاهی که این فضیلت ارزشمند در تعالیم قرآن و عترت دارد، به خاطر آن است که انسان می‌تواند با اندکی تفکر و تأمل و با خردورزی و فهم نیکو، سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین نماید؛ چنانکه محرومیت از فضیلت تفکر و تعقل و دوری از اندیشه و فهم صحیح، شقاوت انسان را در پی خواهد داشت. البته باید توجه داشت که ارزش تفکر، به نوع آن بستگی دارد. به بیان دیگر، اینکه انسان درباره چه چیزی فکر کند و نتیجه فکر او کجا مستقر شود، در جایگاه تفکر تأثیر مستقیم دارد. مثلاً اگر انسان در یک جلسه دینی شرکت کند و به سخنان مفید یک عالم ربّانی گوش دهد و پیرامون آن سخنان تأمل کند، از یک سال عبادت، بهتر و ارزشمندتر است. به همین دلیل در روایات آمده است که تقدّس این گونه جلسات، به اندازه‌ای است که ملائکه اجازه می‌گیرند و به آن جلسات می‌آیند و بال‌های خود را فرش حاضران می‌کنند. بعد هم که صعود کردند، نزد سایر ملائکه افتخار می‌کنند و می‌گویند ما کسانی هستیم که بال‌هایمان برای اهل تفکر و تعقل، فرش شد.

● تفکر، اولین مرتبه قانون مراقبه

مرحوم شهید که از علمای بزرگ و افتخار برای عالم تشیع است، در یکی از کتاب‌های خود که هم فقهی و هم اخلاقی است، می‌فرماید: انسان در شبانه روز باید هفت یا هشت مرتبه به قانون مراقبه عمل کند. قانون مراقبه مراتبی دارد که مرحله مختصر و ابتدایی آن، تفکر و اندیشیدن بر اعمال است. مثلاً صبح فکر کند که اگر امروز روز آخر عمر من و امشب شب اول قبر من باشد، آیا رستگار هستم یا خیر؟ سپس به دنبال تحصیل یا کارش برود. در بین روز، با خود بیندیشد که آیا خدای سبحان، از کار و عمل من راضی است یا نه؟ اگر راضی است خداوند متعال را شاکر باشد و اگر راضی نیست، همان موقع کار خود را تدارک و جبران کند و به همین صورت در طول روز، در هر فرصتی تفکر داشته باشد و این مراقبه را تا هنگام خواب ادامه دهد. هنگام خوابیدن هم با خود بیندیشد که روز خود را چگونه گذرانده

است؟ اگر خوب بوده و در مسیر رضای الهی گام برداشته، خداوند متعال را شاکر باشد. اگر خوب نبوده است، سریع جبران و تدارک نماید.

● توبه، از تفکر سرچشمه می‌گیرد

قانون مراقبه و به خصوص تفکر و تأمل پیرامون اعمال، انسان را یاری و راهنمایی می‌کند تا به جبران گذشته بپردازد. راهکار جبران گذشته نیز توبه و بازگشت به سوی خداوند متعال است که یکی از امتیازهای بزرگ دین اسلام به شمار می‌رود؛ زیرا با وجود امکان توبه می‌توان گفت: دین اسلام، بن‌بست و راه بسته ندارد. بنابراین، گناه هرچه بزرگ و فراوان باشد، اگر جداً کسی توبه کند و آن عمل را ترک نماید، خداوند متعال او را می‌آمرزد؛ چنانکه در قرآن کریم چنین وعده کرده است: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» ای بنده گناهکار، از رحمت خداوند مأیوس نشو! زیرا یأس از رحمت، خود گناهی در سرحد کفر است و به رحمت الهی امیدوار باش. همه شیعیان مخصوصاً شما جوانان، محب امام حسین (علیه السلام) هستید و تا سر حد عشق، به ایشان ارادت می‌ورزید، اما لازم است با تفکر، درباره راه و هدف و سیره امام حسین (علیه السلام) خود را بیشتر به آن امام بزرگوار نزدیک کنید. در همه سال به خصوص در محرم و صفر، قدری فکر کنید و از خود سؤال کنید که امام حسین (علیه السلام) برای چه به کربلا آمدند؟! بعد پاسخ دهید: آن حضرت برای احیای تشیع به کربلا آمدند و تشیع را زنده کردند. سپس بیندیشید که آیا شما به تشیع عمل می‌کنید؟ آیا در انجام وظیفه در عمل به احکام قرآن و عترت، که امام حسین (علیه السلام) هر چه داشت نثار آن کرد، کوشا بوده‌اید؟ آیا پیرو و تابع امام حسین (علیه السلام) هستید؟

● ابعاد تفکر؛ دنیا و آخرت

همان‌طور که طبق آیه‌ی شریفه‌ی «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» تکامل انسان در پرتو فعالیت دو بعدی و تلاش وی برای کسب آسایش دنیا و آخرت تحقق می‌یابد، تفکر انسان نیز باید در دو بعد تأمین دنیا و آبادی آخرت صورت پذیرد و تفکر یک بعدی، مانند عمل یک بعدی، ناقص است. اساساً یکی از تفاوت‌های مهم اسلام و سایر ادیان در همین نکته نهفته است که اسلام از مسلمانان می‌خواهد به صورت توأمان به فکر سرنوشت دنیا و آخرت خود باشند؛ چراکه اگر از تفکر و تعقل پیرامون دنیا غافل شوند، حکومت‌های استثمارگر، آنها را می‌برند و اگر در تأمین توشه برای آخرت کوتاهی کنند، با هجوم و فریب شیاطین جنی و انسی مواجه می‌شوند. هر ملتی که برای تأمین دنیای خود تفکر صحیح و تلاش ارزشمند نداشته باشد، در دنیا عقب می‌ماند و در اثر عقب ماندگی و جهل، استکبار جهانی بر سر آن ملت مسلط شده، ذخایر آنها را می‌برد و در دنیا آقایی می‌کند. بعد هم می‌گوید: ما علم داریم و چون شما از علم برخوردار نیستید، پس باید تابع من باشید. جامعه امروز ما، از تحریم‌های اقتصادی رنج می‌برد و بسیاری از این مشکلات، از خودکفا نبودن جامعه ناشی می‌شود.

بنابراین مسلمین باید با تلاش و کوشش، با تفکر و تعقل، با اندیشه و عمل، خود را به منزلتی برسانند که نه تنها نیازمند مستکبران نباشند و با تحریم، به مشقت و سختی نیفتند، بلکه سایر کشورها محتاج آنها باشند. روزی امام صادق (علیه السلام) از احوال یکی از یاران خود جويا شدند. اصحاب گفتند: او تجارت را کنار گذاشته و مشغول عبادت شده است. حضرت سه مرتبه فرمودند: این کار، وسوسه شیطان است و از او سرچشمه می‌گیرد. کسی که توانایی کار دارد، باید کار کند تا احتیاجات خود و خانواده‌اش را برطرف سازد و اگر خود و خانواده احتیاج ندارند، باید با عمل به قانون مواسات، به دیگران رسیدگی کند. وقتی چنین شد، جامعه کم‌کم به خودکفایی می‌رسد و نسبت به بیگانگان بی‌نیاز می‌گردد. اساساً هدف از

کار و تلاش در جامعه اسلامی باید خودکفایی و رفع احتیاج باشد؛ زیرا وابستگی به بیگانگان بسیار ناپسند است و دست دراز کردن و اظهار احتیاج در مقابل آنان، ناشایست و دور از شخصیت جامعه اسلامی و مسلمانان است. البته باید توجه داشت که توجه به آبادانی دنیا، نباید موجب غفلت از آخرت شود. مسلمان باید به فکر دنیا باشد تا محتاج دیگران نشود و به فکر آخرت باشد تا از بهشت محروم نگردد.

اگر بهشت نصیب انسان نشود، دنیای او هرچه آباد باشد، ارزش ندارد. به تعبیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) دنیا نزد صاحبان عقل، مانند سایه روی دیوار است: «فَإِنَّهَا عِنْدَ ذَوِي الْعُقُولِ كَفَيَّ الظِّلُّ» بنابراین مسلمانان باید بسیار مواظب باشند که برای سرنوشت دنیا، آخرت خود را نفروشند. در واقع، تفکر درباره دنیایی ارزشمند است که بتوان با آن، آخرت را خرید و الا دنیای بدون آخرت، در نزد اولیای الهی، از سایه دیوار هم کم ارزش تر و رفتنی تر است. جامعه اسلامی باید تعقل و تفکر و تفهیم داشته باشد و با این ابزار، دنیا و آخرت خود را آباد کند. در پرتو تفکر، ملت ها می توانند به هر کجا بخواهند، برسند. در دنیا مشهور است که هوش و استعداد جوان های ایرانی نمونه است. به تجربه هم اثبات شده است که ایرانی ها از لحاظ فهم علمی، درک اقتصادی و شعور سیاسی، در جایگاه خوبی قرار دارند. این حقیقت، در بزنگاه ها و در شرایط حساس، نظیر حضور در انتخابات، مشهود است. بنابراین زمینه برای پیشرفت در ایرانی ها وجود دارد و اگر مردم به خصوص جوانان، از هوش و استعداد خدادادی استفاده کنند و با تفکر و تعقل، برای پیشرفت علمی و اقتصادی و برای آبادی دنیا تلاش کنند، حتماً می توانند موفق شوند و ایران را در دنیا سربلند سازند.

موانع تفکر صحیح از دیدگاه قرآن کریم

«تفکر صحیح» در نگاه قرآن فرایندی روشمند و مبتنی بر اصول و ضوابط ویژه ای است که تخطی از آنها به انحراف در تفکر می انجامد. ملاحظه کردیم که قرآن کریم افزون بر آنکه آدمیان را به تفکر فرامی خواند، اهمیت آن را در زندگی فردی و جمعی آدمیان متذکر می شود. نیز منابع، لغزشگاه ها و نتایج تفکر صحیح را به آنان یادآوری می کند. پرداختن بخش نسبتاً بزرگی از آیات به این امور نشانگر آن است که در نگاه قرآن، تفکر صحیح از یک نظام مشخص و منطقی برخوردار است که دقت در به کار گرفتن این نظام در فرایند تفکر، آدمی را به حق و واقع می رساند. با بررسی و تحلیل مجموعه ای آیات مرتبط با موضوع تفکر و اندیشه ورزی، این نتیجه به دست می آید که تبیین موانع تفکر صحیح، حجم بیشتری از این آیات را به خود اختصاص داده است و این خود از اهمیت ویژه ی قرآن به قرار گرفتن قدرت تفکر در مسیر صحیح و منتج به حقیقت حکایت دارد. دقت در مفاد این گروه از آیات این نتیجه را در پی دارد که در نگاه قرآن موانع متعددی وجود دارند که ممکن است فرایند تفکر را با بن بست روبه رو ساخته و یا به انحراف بکشانند. ادامه این نوشتار به بررسی و تبیین این موانع اختصاص یافته است:

الف) موانع شکل گیری تفکر

«تفکر صحیح» در نگاه قرآن فرایندی روشمند و مبتنی بر اصول و ضوابط ویژه ای است که تخطی از آنها به انحراف در تفکر می انجامد. قرآن کریم افزون بر آنکه آدمیان را به تفکر فرامی خواند، اهمیت آن را در زندگی فردی و جمعی آدمیان متذکر می شود. نیز منابع، لغزشگاه ها و نتایج تفکر صحیح را به آنان یادآوری می کند. پرداختن بخش نسبتاً بزرگی از آیات به این امور نشانگر آن است که در نگاه قرآن، تفکر صحیح از یک نظام مشخص و منطقی برخوردار است که دقت در به کار گرفتن این نظام در فرایند تفکر، آدمی را به حق و واقع می رساند.

بررسی و تبیین همه‌جانبه‌ی این نظام گرچه مجالی وسیع و پژوهشی فراگیر می‌طلبد که از حوصله این نوشتار خارج است، اما تبیین موانع تفکر صحیح در نظرگاه قرآن - که محل تمرکز این مقاله است - بخش مهمی از این نظام دقیق را به روشنی تبیین خواهد کرد.

با بررسی و تحلیل مجموعه آیات مرتبط با موضوع تفکر و اندیشه‌ورزی، این نتیجه به دست می‌آید که تبیین موانع تفکر صحیح حجم بیشتری از این آیات را به خود اختصاص داده است و این خود از اهمیت ویژه قرآن به قرار گرفتن قدرت تفکر در مسیر صحیح و منتج به حقیقت حکایت دارد. دقت در مفاد این گروه از آیات این نتیجه را در پی دارد که در نگاه قرآن موانع متعددی وجود دارند که ممکن است فرایند تفکر را با بن‌بست روبه‌رو ساخته و یا به انحراف بکشانند. ادامه این نوشتار به بررسی و تبیین این موانع اختصاص یافته است:

الف) موانع شکل‌گیری تفکر

۱. جهل

نداشتن اطلاعات و شناخت‌های لازم درباره‌ی مسئله‌ای که در معرض قضاوت و اظهارنظر انسان قرار می‌گیرد یکی از موانع جدی در مسیر تفکر به شمار می‌آید. تفکر به یک معنا حرکت از معلوم به مجهول است. وقتی معلوماتی نباشد، این حرکت صورت نمی‌گیرد. قرآن کریم به صورت مطلق آدمیان را از ورود جاهلانه به مسائل و موضوعاتی که درباره‌ی آنها از شناخت کافی برخوردار نیستند بر حذر داشته، می‌فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء، ۳۶) در نگاه قرآن، عدم احاطه علمی، یکی از علل اصلی بار نیافتن به حقیقت وحی و تکذیب قرآن و همچنین کتب آسمانی پیشین است.

قرآن کریم در بیانی عتاب‌آلود، اهل کتاب را از محاجه پیرامون آنچه درباره‌ی آن علم و آگاهی ندارند بر حذر داشته و چنین می‌گوید: «فَلِمَ تَحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (آل عمران، ۶۶) قرآن همچنین در جای دیگر، گروهی از آدمیان را مذمت می‌کند که بدون علم و آگاهی به مجادله درباره‌ی خدا می‌پردازند.

پرهیز از ورود و اظهارنظر در مسائل و موضوعاتی که انسان درباره‌ی آنها شناخت و آگاهی ندارد، یکی از اصول مسلم حوزه‌ی علم در عصر جدید به شمار می‌آید.

توجه به این نکته ضروری است که جهل در صورتی در شمار موانع تفکر قرار می‌گیرد که انسان نسبت به هیچ‌یک از مقدمات دخیل در فرایند تفکر از علم و آگاهی برخوردار نباشد. در این صورت، اصل شکل‌گیری فرایند تفکر با مانع روبه‌رو می‌شود. اما اگر انسان متفکر در عین آگاهی و علم نسبت به برخی از مقدمات لازم، نسبت به بخشی از مقدمات دیگر جاهل باشد، چنین جهلی یقیناً فرایند تفکر را به انحراف می‌کشاند. بر این اساس، می‌توان «جهل مطلق» را مانع از اصل تفکر، و «جهل نسبی» را مانع از تفکر صحیح به شمار آورد.

۲. غفلت

غفلت عبارت است از نسیانی که به علت بی‌توجهی و عدم هشیاری بر انسان عارض می‌شود. با توجه به اینکه فرایند تفکر از یکسو مبتنی بر توجه و هشیاری نسبت به واقعیت‌های موجود پیرامون انسان و از سوی دیگر، مبتنی بر آگاهی‌ها و شناخت‌های پیشین آدمی و توجه به آنهاست، به همین سبب، نسیان، برآمده از بی‌توجهی و عدم هشیاری موجب از بین رفتن زمینه‌ی اولیه تفکر و به فعلیت نرسیدن این قدرت منحصر به فرد در وجود انسان می‌گردد. انسان غافل به علت عدم توجه به امور پیرامون خود، نه تنها خود را با مسئله و مشکلی مواجه نمی‌بیند، بلکه نسبت به

دانسته‌ها و شناخت‌های پیشین خود (بر فرض اینکه چنین شناخت‌هایی وجود داشته باشد) نیز بیگانه است. تردیدی نیست که قوه تفکر در وجود چنین انسانی هرگز به فعلیت نمی‌رسد. قرآن کریم این حقیقت را به روشنی در آیه‌ی ذیل متذکر می‌گردد: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَدَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف، ۱۷۹)؛ به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم. آنان دل‌ها [عقل‌ها]یی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند و) نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند. آنان همچون چهارپایانند، بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلان‌اند.

قلب، چشم و گوش ابزارهای ضروری برای کسب شناخت و هشیاری نسبت به اشیا و پدیده‌های پیرامون انسان‌اند و در صورتی که این ابزارها به هر دلیل به کار گرفته نشوند غفلت بر وجود انسان حاکم می‌شود و این خود یکی از بزرگ‌ترین موانع در مسیر فعلیت یافتن قدرت تفکر در وجود انسان و نیل به حقیقت است. قرآن در برخی از آیات خود از چنین غفلتی به مهر زدن خدا بر قلوب و سمع و ابصار، یاد کرده است. قرآن کریم سر باززدن از پذیرش حق و گرفتار آمدن در دام باطل را معلول غفلت از آیات الهی دانسته و چنین می‌گوید: «سَاءَ صَرِفُ عَنِ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» (اعراف، ۱۴۶)

یادآوری این نکته ضروری است که نقش منفی غفلت را در فرایند تفکر به دو صورت می‌توان مورد توجه قرار داد:

۱. غفلت از مجموعه‌ی واقعیت‌های پیرامون انسان و آگاهی‌های پیشین. چنین غفلتی مانع از شکل‌گیری فرایند تفکر و به عبارت روشن‌تر، مانع از اصل تفکر است.

۲. غفلت از برخی واقعیت‌های موجود و یا آگاهی‌های پیشین. چنین غفلتی موجب انحراف در مسیر صحیح تفکر و عقیم ماندن فرایند تفکر خواهد بود.

به نظر می‌رسد آیه ۱۷۹ سوره «اعراف» و همچنین آیه ۱۰۸ سوره «نحل»، ناظر به غفلت از نوع اول است؛ زیرا چنین غفلتی است که انسان را در ردیف چهارپایان و حتی پست‌تر می‌نشانند. اما آیه ۱۴۶ سوره «اعراف» که در آن از انحراف از مسیر حق به علت تکذیب و غفلت از آیات الهی سخن گفته شده، ناظر به غفلت از نوع دوم است: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» قرآن کریم در جای دیگر نیز عطف توجه به ظاهر حیات دنیا و غفلت از آخرت را موجب دور شدن بسیاری از آدمیان از مسیر حق و انحراف در فرایند تفکر صحیح دانسته است.

۳. کبر و غرور

کبر به حالت روحی گفته می‌شود که انسان به سبب آن، خود را برتر از دیگران می‌بیند. تکبر اثری است که به خاطر وجود آن حالت روحی [= کبر]، از انسان ظهور می‌یابد.

کبر، تکبر و استکبار در کاربردهای قرآنی نزدیک به هم استعمال شده‌اند.

کبر موجب می‌شود که صاحب آن، شناخت‌ها و باورهای خود را برتر از هرگونه شناخت و باور دیگری بپندارد و بدین‌وسیله، از ورود به مسیر تفکر و در پی حق بودن محروم بماند.

قرآن کریم درباره‌ی افرادی که بدون هرگونه برهان به مجادله در آیات خدا می‌پردازند چنین می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ يَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ» (غافر، ۵۶)؛ کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که برای آنها آمده باشد ستیزه‌جویی می‌کنند، در سینه‌هایشان فقط کبر است و هرگز به خواسته‌ی خود نخواهند رسید.

اینکه آیه‌ی مذکور سبب ستیزه‌جویی این‌گونه افراد را منحصر در کبر می‌داند، بدین معناست که دلیل مجادله‌ی آنان طلب حق و یا شک در آیات و به دنبال آن، تلاش برای نیل به حق نمی‌باشد، بلکه دلیل منحصر به فرد این ستیزه‌جویی کبری است که در درون آنان لانه کرده است.

قرآن در جای دیگر، استکبار را موجب ایمان نیاوردن به آیات الهی دانسته، چنین می‌فرماید: «وَلِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يَصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا...» (جاثیه: ۸۷)؛ وای بر هر دروغگوی گنهکار که پیوسته آیات خدا را می‌شنود که بر او تلاوت می‌شود، اما از روی تکبر اصرار بر مخالفت دارد، گویی اصلاً آن را هیچ نشنیده است.

«ثم يصِرُّ مستكبرا» بدین معناست که بر کفر خود با قوت و شدت می‌ایستد و به علت همان برتری‌طلبی روحی که در درونش رسوخ کرده است از ایمان به آیات الهی استکبار می‌ورزد. تردیدی نیست که توجه اندیشمندانه به آیات الهی در گرو استماع دقیق آنهاست و این نخستین مرحله‌ی اصولی برای گام گذاشتن در مسیر تفکر صحیح درباره‌ی خدا و سپس شناخت حق به شمار می‌آید، در حالی که کبر مانع اساسی انسان برای ورود به همین مرحله می‌باشد. قرآن در آیات دیگری نیز بر این حقیقت تصریح نموده است.

براساس آیات مزبور، کبر موجب می‌شود که صاحب آن، خود را در محدوده‌ی تنگ و تاریک دانسته‌های خود که آنها را صحیح می‌پندارد محصور نماید و از ورود به عرصه‌ی مواد و مقدمات دیگر که درنگ در آنها نیل به حقایق را هموار می‌سازد محروم بماند. بی‌گمان، چنین محرومیتی سیر تفکر صحیح را به انحراف کشانده و انسان متکبر را از نیل به حقیقت باز می‌دارد.

۴. پیروی‌های کورکورانه

تفکر آن‌گاه در روند صحیح خود قرار می‌گیرد که هیچ قید و بندی، اعم از درونی و یا بیرونی، آزادی آن را محدود نساخته و جریان طبیعی آن را به مخاطره نیفکند. یکی از موانع جدی بر سر راه تفکر، پیروی از آراء و افکار بزرگانی است که به نوعی در نگاه انسان از جایگاه فکری برتری برخوردار شده‌اند. شخصیت‌های بزرگ تاریخی و یا معاصر از این لحاظ که مقبول دیگران هستند بر فکر و اراده‌ی دیگران اثر می‌گذارند و در حقیقت، هم فکر، و هم اراده دیگران را تسخیر می‌کنند. همین امر سبب می‌شود که دیگران در مقابل آنان، آزادی و استقلال فکر و اراده‌ی خود را از دست بدهند.

قرآن کریم همگان را به تفکر برای شناخت حق فراخوانده و پیروی کورکورانه از بزرگان و شخصیت‌ها را موجب انحراف از مسیر حقیقت دانسته است. قرآن از زبان مردمی که این‌گونه به انحراف رفته و در قیامت حقیقت را یافته‌اند، چنین نقل می‌کند: «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا» (احزاب: ۶۷)؛ و می‌گویند: پروردگارا، ما از بزرگان و برجستگان خود پیروی کردیم و در نتیجه، ما را گمراه ساختند.

افکار و باورهای نسل‌های گذشته نیز به ویژه آن‌گاه که به سنت رایج جامعه تبدیل شده باشند، می‌توانند نسل‌های بعدی را به پیروی‌های کورکورانه بکشانند و مانع از تفکر شوند.

انسان به حکم طبع اولی خود، هنگامی که می‌بیند یک فکر و عقیده‌ی خاص مورد قبول نسل‌های گذشته بوده است خود به خود بدون آنکه مجال به اندیشه‌ی خود بدهد آن را می‌پذیرد. بنابر اعلام صریح بسیاری از آیات قرآن، پیروی کورکورانه از افکار و باورهای پدران، همواره یکی از موانع بزرگ خردورزی امت‌ها در مفاد دعوت پیامبران بوده است. آیات ذیل، این حقیقت را هم در خصوص مشرکان عصر بعثت پیامبر اکرم ﷺ و هم در خصوص همه امت‌های پیشین به روشنی بیان می‌کنند: «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (زخرف: ۲۳ و ۲۴)؛ یعنی: بلکه آنان می‌گویند: ما

نیاکان خود را بر آیینی یافتیم و ما نیز به پیروی از آنان هدایت شدیم و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر اندازکننده‌ای نفرستادیم، مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما نیز به آثار آنان اقتدا می‌کنیم.

در نگاه قرآن، افکار و باورهای پیشینیان را به صرف اینکه متعلق به گذشته‌اند نمی‌توان به دیده‌ی قبول تلقی نمود، همان گونه که تعلق به گذشته دلیلی بر نفی و طرد این گونه افکار نمی‌باشد. آنچه معیار قبول یا رد این گونه افکار است انطباق و یا عدم انطباق آنها بر عقل برهانی و علم وحیانی است.

پیروی کورکورانه از قدرتمندان نیز از موانع تفکر است. آنجا که قدرت و صاحبان آن در نگاه انسان در جایگاهی برتر از چون و چرا می‌نشینند، به صورت طبیعی تفکر و اندیشه‌ورزی، تا آنجا که به حوزه‌ی قدرت و قدرتمندان مربوط می‌شود، به تعطیلی می‌گراید. برای چنین انسانی ضرورت و زمینه‌ای برای اندیشیدن و اقامه‌ی برهان در این حوزه‌ی خاص وجود ندارد تا حس جست‌وجوگری و اندیشه‌ورزی وی را به حرکت درآورد.

قرآن کریم این حقیقت را با صراحت در داستان حضرت موسی علیه السلام و فرعون بیان نموده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ» (هود: ۹۶ و ۹۷)؛ یعنی: ما موسی را با آیات خود و دلیل آشکاری به سوی فرعون و اطرافیانش فرستادیم. اما آنان از فرمان فرعون پیروی کردند، در حالی که فرمان فرعون، مایه‌ی رشد و نجات نبود.

مراد از «آیات» امور خارق‌العاده (از قبیل عصا، ید بیضا و...) است که توسط حضرت موسی علیه السلام انجام می‌گرفت و مراد از «سلطان مبین»، برهان و حجت قاطعی بوده است که بر عقول و افهام مردمان چیره می‌شده. با وجود این، گرایش به فرعون و قدرت مادی او موجب می‌شد که پیروان فرعون از گام نهادن به مسیر تفکر درباره‌ی حق محروم بمانند و از امر فرعون تبعیت کنند. قرآن همین حقیقت را در داستان قوم عاد نیز متذکر می‌شود.

ب) موانع تفکر صحیح

۱. تکیه بر ظن

ظن عبارت است از اعتقاد برآمده از حدس و تخمین بدون پشتوانه‌ی هرگونه مشاهده، دلیل و یا برهان. چنین اعتقادی ممکن است در اصل مطابق با واقع باشد، اما بدون استناد به هرگونه دلیلی. و یا غیرمطابق با واقع [= جهل مرکب] باشد و یا صرفاً از ترجیح یکی از طرفین قضیه با تجویز طرف دیگر حاصل شده باشد.

راعب می‌گوید: «ظن نام چیزی است که از اماره پدید می‌آید که گاهی چنان قوی می‌شود که به مرز علم می‌رسد و گاهی چنان ضعیف می‌شود که به مرز توهم و خیال تنزل می‌یابد.»

از بررسی موارد استعمال واژه‌ی ظن در آیات متعدد قرآن، به دست می‌آید که این واژه در معانی ذیل به کار رفته است:

۱. علم و یقین؛ ۲. توهم؛ ۳. گمان راجح.

تردید نیست که صرف توهم و یا گمان راجح نمی‌توانند مبنای استدلال علمی قرار گیرند، همان گونه که اعتقاد غیرمستند به دلیل و برهان نیز حتی اگر مطابق با واقع باشد، نمی‌تواند انسان را در سیر تفکر برای حل مشکل پیش آمده [= مجهول] یاری نماید.

قرآن کریم به صورت صریح از ناکارآمدی ظن در رساندن آدمیان به حق سخن گفته و با تأکید اعلام می‌کند: «وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا.» (نجم: ۲۸)

حق، عبارت است از واقعیت هر چیز که جز با علم و اعتقادی که هیچ گونه احتمال نقیضی در آن نیست، قابل درک نمی‌باشد.

آیه‌ی محل بحث، در رد دیدگاه منکران آخرت که فرشتگان را دختران خداوند می‌نامیدند، سخن می‌گوید و در صدر آن چنین آمده است: «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ...» (نجم: ۲۸) با دقت در این بخش آیه که با صراحت مبنای دیدگاه آنان را نه علم، بلکه ظن اعلام نموده، به دست می‌آید که مراد از ظن در آیه‌ی محل بحث، مطلق گمان‌های مرجوح [= توهّم] و یا راجحی است که به مرز علم نرسیده‌اند. چنین گمان‌هایی هیچ‌گاه کسی را به واقعیت اشیا رهنمون نمی‌کنند، بلکه آنچه آدمی را به حق و واقعیت اشیا می‌رساند، علم است.

قرآن کریم در جای دیگر پس از آنکه از پیامبر ﷺ می‌خواهد آثار، نشانه‌ها و قدرت خداوند را برای فاسقان برشمرده و آنان را به شناخت حق و ایمان به خدا فراخواند، اما آنان از ایمان به خدا سر باز زدند، در تعلیل ایمان نیاروندن آنان چنین می‌گوید: «وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ.» (یونس: ۳۶)

در نگاه قرآن، عدم نیل به شناخت حقیقت در مسئله‌ی معاد نیز معلول پیروی از ظن به جای تکیه بر علم است. لازم به یادآوری است که جواز عمل به ظن در احکام عملیه، که بسیاری از فقیهان بر آن صحّه گذاشته‌اند، مبتنی بر دلیل علمی خاص است که اطلاق آیات ناهی از پیروی از ظن به وسیله‌ی آن تخصیص خورده، اما امور اعتقادی که مبتنی بر تفکر و شناخت می‌باشند تحت اطلاق آیات باقی می‌باشند.

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که در نگاه قرآن تکیه بر ظن یکی از موانع جدی در مسیر تفکر صحیح و شناخت حقیقت و کشف مجهول به شمار می‌آید.

۲. تأثیرپذیری از دوستی‌ها و دشمنی‌ها

انسان زمانی می‌تواند در مسیر تفکر صحیح گام بردارد که خود را از هرگونه تعلّق خاطر برآمده از دوستی‌ها و دشمنی‌های مرتبط با موضوع تفکر فارغ ساخته باشد؛ زیرا این گونه تعلّق خاطرهای بی‌طرفی و آزاداندیشی را از انسان سلب می‌نماید و ذهن او را به سمت آنچه مورد علاقه اوست جهت می‌دهد.

قرآن کریم در بیان علت گمراهی برخی از امت‌های پیشین چنین می‌گوید: «وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ» (عنکبوت: ۳۸)؛ یعنی: شیطان اعمالشان را برای آنان آراسته بود، پس آنان را از راه حق باز داشت، در حالی که بینا بودند.

اینکه شیطان اعمال آنان را آراسته بود، کنایه از این است که شیطان اعمال پست آنان را به گونه‌ای در نگاهشان زیبا و دوست‌داشتنی قرار داده بود که با همه‌ی وجود به آن اعمال تعلّق خاطر یافته بودند. همین تعلّق خاطر همه‌جانبه، آنان را از ورود به جاده حقیقت و نیل به حق باز می‌داشت.

قرآن در جای دیگر نیز این مطلب را یادآوری می‌کند که قوم ثمود، که مورد هدایت الهی قرار گرفته بودند، به علت علاقه به گمراهی، کوری را بر هدایت ترجیح داده و به همین سبب، گرفتار عذاب الهی گردیدند.

قرآن کریم در سوره‌ی «مدثر» در مذمت شدید یکی از سران قریش سخن می‌گوید که دشمنی‌اش با آیات الهی او را به انحراف عقیده و خطای فکر درباره‌ی قرآن سوق داده بود. قرآن چنین انسانی را که به علت دشمنی با آیات الهی، مسیر تفکر را به خطا می‌پیماید مستحق شدیدترین عقوبت‌ها دانسته، چنین می‌فرماید: «إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قُدِّرَ... سَأُصْلِيهِ سَقَرَ» (مدثر: ۱۸-۲۶)؛ یعنی: او (برای مبارزه با قرآن) اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت. مرگ بر او باد! چگونه مطلب را آماده کرد؟ باز هم مرگ بر او! چگونه مطلب را آماده نمود... به زودی او را وارد دوزخ می‌کنم... این آیات که بنا به نقل برخی از مفسران درباره‌ی ولید بن مغیره نازل شده است، نخستین آیاتی است که ماده‌ی «فکر» در آن به کار رفته و به صراحت از به انحراف کشیده شدن تفکر به علت دشمنی پیشین با آیات الهی سخن گفته است.

۳. پیروی از هواها

لغت‌شناسان «هوا» را عبارت می‌دانند از علاقه مفرط انسان به چیزی، به گونه‌ای که بر قلبش غالب شده باشد. خداوند می‌فرماید: «وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ» (نازعات: ۴۰)؛ یعنی پرهیز دهد نفس را از شهوات آن و گناهانی که نفس به سوی آنها دعوت می‌کند.

برخی نیز «هوا» را به عشق تعریف کرده‌اند و برخی دیگر، آن را میل نفس به شهوت دانسته‌اند. شکی نیست که پیمودن مسیر تفکر صحیح و نیل به حقیقت در صورتی امکان‌پذیر می‌گردد که انسان نخواهد خواست خود را مقدم و غالب کند. این امر موجب می‌شود انسان از جست‌وجوی حقیقت باز ماند. برخی از بررسی‌های تجربی جدید در روان‌شناسی، بروز خطا در تفکر در نتیجه هواداری انفعالی و عاطفی را ثابت کرده‌است.

قرآن کریم به روشنی این حقیقت را متذکر شده و در آیات متعددی آدمیان را از پیروی از هواها در مسیر جست‌وجوی حقیقت پرهیز داده است. قرآن در علت باریافتن مشرکان به شناخت خدا با وجود آنکه اسباب و زمینه هدایت الهی برای آنان فراهم شده بود، چنین می‌فرماید: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ» (نجم: ۲۳) یعنی: آنان فقط از گمان‌های بی‌اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند، در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنان آمده است.

قرآن در جای دیگر در تعلیل عدم پذیرش وحی آسمانی توسط مشرکان عصر پیامبر ﷺ چنین می‌گوید: «فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ...» (قصص: ۵۰)؛ یعنی: پس هرگاه مشرکان به تقاضای تو جواب ندهند، بدان که آنان فقط از هواهای خود پیروی می‌کنند. و آیا گمراه‌تر از آن‌کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته، کسی یافت می‌شود؟

در نگاه قرآن کریم، پیروی از هوای نفس نه تنها مانع ورود انسان به مسیر تفکر صحیح و نیل به حقیقت است، بلکه ممکن است آدمی را پس از شناخت حق و باور به آن، به انحراف و خروج از حق بکشانند.

هوای نفس در نگاه قرآن از چنان قدرتی برخوردار است که در جایگاه اله و معبود برخی از آدمیان می‌نشیند و مجاری طبیعی شناخت از قبیل گوش، قلب و چشم را بکلی مسدود ساخته و از ادراک حقیقت بازمی‌دارد.

مانعیت هوای نفس از تفکر صحیح در صورتی است که معطوف به برخی از مقدمات و مواد دخیل در فرایند تفکر باشد؛ چون جلوی شکل‌گیری فرایند صحیح تفکر را می‌گیرد و تلاش فکری انسان را عقیم می‌سازد. البته اگر پیروی از هوای نفس، تمام مجاری طبیعی شناخت را فرا گرفته باشد، به گونه‌ای که گوش و قلب و چشم را از انجام وظایف اصلی خود باز دارد در این صورت، مانع از اصل تفکر شده و آدمی را به ردیف چهارپایان، بلکه پست‌تر تنزل می‌دهد.

۴. شتاب‌زدگی

تلاش برای شناخت دقیق مسئله [= مجهول یا مشکلی که انسان متفکر با آن روبه‌روست] و سیر و جست‌وجوی دقیق در مجموعه‌ای از مدارک و آگاهی‌های پیشین و مرتبط با مسئله، بخش اصلی فرایند تفکر به شمار می‌آید. عینیت یافتن این بخش از تفکر در گروهی جمع‌آوری مدارک لازم، تأمل همه‌جانبه در اطراف مسئله و چگونگی ارتباط آگاهی‌های پیشین با مسئله می‌باشد. این امور به تناسب سطح پیچیدگی مسائل، محتاج اختصاص فرصت کافی است که هرگز با شتاب‌زدگی قابل جمع نمی‌باشد.

قرآن کریم به صورت مکرر به اندک بودن سرمایه‌ی علمی بشر و کافی نبودنش برای برخی قضاوت‌های بزرگ اشاره می‌کند و اظهار جزم را دور از احتیاط تلقی می‌نماید.

قرآن یکی از علل تکذیب قرآن توسط مشرکان عصر پیامبر ﷺ و همچنین تکذیب کتب آسمانی پیشین توسط امت‌های گذشته را عدم احاطه‌ی علمی بر مسئله و تعجیل در قضاوت دانسته، چنین می‌گوید: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّابَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (یونس: ۳۹)

امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند این امت را به دو آیه در کتابش اختصاص فرمود: یکی اینکه تا به چیزی علم نیافتند تصدیق نکنند (شتاب‌زدگی در تصدیق) و دیگر اینکه آنچه را نمی‌دانند رد و نفی نکنند (شتاب‌زدگی در انکار). سپس دو آیه‌ی ذیل را قرائت کرد: «أَلَمْ يُوْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» (اعراف: ۱۶۹) و «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» (یونس: ۳۹)

قرآن کریم در جای دیگر با لحنی مذمت‌آمیز بر این نکته تصریح می‌ورزد که انسان به خاطر طبع عجول خود به طلب بدی‌ها می‌پردازد، آن‌گونه که خوبی‌ها را طلب می‌کند: «وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» (اسراء: ۱۱) در نگاه برخی از مفسران، براساس این آیه، هرگونه شتاب‌زدگی در نگاه قرآن مذموم شمرده شده است؛ از جمله، شتاب‌زدگی در اموری که نیازمند مطالعه‌ی دقیق و بررسی جوانب گوناگون مسائل است. امام علی علیه السلام در مذمت شتاب‌زدگی می‌فرماید: «الْعَجَلَةُ تَمْنَعُ الْأَصَابَةَ»؛ شتاب‌زدگی مانع درستی کار می‌شود.

تدبّر در قرآن از دیدگاه اهل بیت (علیهم السلام)

تدبّر، راه استفاده از قرآن

از مهم ترین راه‌هایی که با طی آن هر کس می‌تواند بنابر ظرفیت وجودی، توان و همت خود از معارف، آموزه‌ها، لطائف و حقائق قرآن استفاده کند، و معصومان علیهم السلام بر آن تکیه فراوان دارند، تدبّر در آیات قرآن است؛ به ویژه آیاتی که بیان‌کننده معارف مبدأ و معاد، عقائد، اخلاق، جامعه‌شناسی، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی می‌باشند که در بردارنده‌ی کلیدی از کلیدهای گره‌گشای مشکلات انسان در مسیر زندگی است.

معنای تدبّر

تدبّر از ریشه «دَبَر» به معنای پشت سر و عاقبت چیزی است. بنابراین، تدبّر به معنای اندیشیدن در عاقبت کارها، عواقب امور و نتایج عملکردها است و نتیجه‌اش کشف حقائق و مسائلی است که بدون آن، اندیشیدن به دست آوردنش میسر نمی‌باشد. به عبارت دیگر، «تدبّر» به معنای اندیشه عمیق و پیایی و مستمر در ورای ظاهر گفتارها، نوشته‌ها و اعمال انسان، برای روشن شدن چهره‌ی واقعی و ظاهر شدن باطن امور می‌باشد. تدبّر، یک معنای خاص‌تر از «تفکّر» دارد؛ چرا که تدبّر، ژرف اندیشی و دقت نظر در نتایج، سرانجام‌ها، عواقب رفتارها، پدیده‌ها، شیوه‌های زندگی و به طور کلی نظر عمیق انداختن به سرنوشت آینده‌ی انسان و جهان مربوط به اوست. و اما تفکّر، معنای وسیع‌تری دارد؛ چرا که در تفکّر، علاوه بر اندیشیدن در عواقب و آثار و معلول‌ها، شامل اندیشه در علل و اسباب و روابط پدیده‌ها نیز می‌شود. و به طور خلاصه، تدبّر، دقت پیایی در عواقب و نتایج امور است و اما تفکّر، اندیشه در علل و دلائل می‌باشد.

معنای تدبّر در آیات قرآن

و اما تدبّر در آیات قرآن که هم از ناحیه‌ی خود قرآن به ما سفارش شده است و هم از طرف معصومان علیهم السلام بر آن تأکید بسیار شده است، عبارت است از کاوش و دقت نظر در کشف مفاهیم و روابط ناپیدای موجود در هریک از آیات و

ارتباط آیات با یکدیگر و ارتباط آیه‌ای از یک سوره با آیه و آیات دیگر در سوره‌های دیگر بر اساس ضوابط فهم قرآن توسط اهل بیت علیهم‌السلام.

تدبّر در قرآن؛ یعنی تلاوت آیات قرآن و عبور از الفاظ آن و رسیدن به عمق معنا، پیام‌ها، درس‌ها، اندازها، تبشیرها و رهنمودهای آن؛ به طوری که امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«تَدَبَّرُوا آيَاتَ الْقُرْآنِ وَاعْتَبِرُوا بِهِ فَإِنَّهُ أَبْلَغُ الْعِبَرِ؛ در آیات قرآن تدبّر کنید و به وسیله‌ی آن عبرت بگیرید؛ چرا که تدبّر در آن رساترین عبرت‌هاست.»

در این روایت علوی، «تدبّر» با «اعتبار» قرین شده است و این، نشان می‌دهد که تدبّر یک نوع تأمل، دقّت نظر و اندیشه در وسیله (که همان آیات است) برای رسیدن به یک هدف بلند است. از این رو حضرت، کلام خود را به «ابلاغ العبر» تعلیل کرد تا بفهماند قرآن بهترین محلّ عبور است؛ عبور قاری قرآن از الفاظ و عبارت و رسیدن به عمق معانی و شناخت موجبات سعادت و هدایت انسان است.

بنابراین، حقیقت تدبّر در آیات قرآن همان تلاوت راستین آن است که از قرائت آیات شروع و با تأمل و تعمّق در معنا و پیام‌ها و خواسته‌ها، ادامه می‌یابد و با تعهّد و التزام و عمل به مضامین آنها، ختم می‌گردد. همان طور که امام باقر علیه‌السلام در مورد رعایت کنندگان حقّ تلاوت و به عبارتی تلاوت کنندگان حقیقی که مراحل سه گانه‌ی قرائت، تأمل و عمل را شامل می‌شود و در آیه «الَّذِينَ آمَنُوا هُمْ أَتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ»؛ ذکر شده است، می‌فرماید: «يَتْلُونَ آيَاتِهِ وَيَتَفَقَّهُونَ فِيهِ وَيَعْمَلُونَ بِأَحْكَامِهِ، يَرْجُونَ وَعْدَهُ وَيَخَافُونَ وَعِيدَهُ وَيَعْتَبِرُونَ بِقِصَصِهِ وَيَأْتِمُرُونَ بِأَوْامِرِهِ وَيَنْتَهُونَ بِنَوَاهِيهِ، مَا هُوَ وَاللَّهُ حَفِظَ آيَاتِهِ وَدَرَسَ حُرُوفَهُ وَتَلَاوَةُ سُورِهِ وَدَرَسَ أَعْشَارَهُ وَأَخْمَاسَهُ؛ حَفِظُوا حُرُوفَهُ وَأَضَاعُوا حُدُودَهُ وَإِنَّمَا هُوَ تَدَبَّرُ آيَاتِهِ وَالْعَمَلُ بِأَحْكَامِهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ مَبَارَكًا لِيَذَّبَرُوا آيَاتِهِ»؛ (تلاوت کنندگان واقعی) کسانی هستند که قرآن را تلاوت می‌کنند و در آن تفقّه و تأمل عمیق می‌کنند و به احکام آن عمل می‌کنند، به وعده‌های آن امیدوارند و از وعید آن می‌ترسند و به وسیله‌ی قصّه‌های آن عبرت می‌گیرند و از اوامر آن، فرمان می‌برند و از نواهی آن نهی می‌پذیرند. به خدا قسم! حقّ تلاوت، (تنها) حفظ کردن آیات و حروف آن و قرائت سوره‌ها و بخش‌های ده گانه و پنج گانه آن نیست تا حروف قرآن را حفظ کرده باشند و حدود آن را ضایع؛ بلکه حقّ تلاوت، همان تدبّر در آیات و عمل به احکام آن است. خداوند تعالی می‌فرماید: «ما کتابی مبارک به سوی تو نازل کردیم تا در آیات آن تدبّر شود.»

فرق تدبّر و تفسیر

«تدبّر» با «تفسیر» از جهات گوناگون فرق دارد. چرا که در تدبّر همه‌ی اقشار مردم حتّی منافقان، مشرکان، در هر مرتبه از فهم و علم که باشند، شرکت دارند و همین که به اندازه‌ی ظرفیت وجودی خود از قرآن بهره‌مند شوند، صدق «تدبّر» می‌کند و حال آنکه «تفسیر» اختصاص به کسانی دارد که در فهم مطالب و مضامین آیات قرآن، دارای مجوز هستند که بر اساس آیه‌ی «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» آنان اهل بیت علیهم‌السلام هستند.

در تدبّر، علاوه بر به کارگیری فکر و اندیشه، دل دادن به محتوای آیات و التزام به آنها نیز شرط است و اما در تفسیر، تنها یک جریان فکری برای کشف حقایق قرآنی به وجود می‌آید. در تدبّر، توجّه اصلی به نتایج و پی آمدها و لوازم آیات می‌باشد و اما در تفسیر، همه‌ی جوانب آیات مورد بحث قرار می‌گیرد.

در تدبّر، تلاوت کننده‌ی قرآن، خود را مخاطب آیات قرآن می‌داند و سعی می‌کند از تبشیرها، تذکیرها، و پیام‌های قرآن اثری در خود مشاهده کند و اما در تفسیر، چنین امتیازی نیست.

سفارش ائمه علیهم السلام به تدبّر در قرآن

اهل بیت علیهم السلام با بیان های متنوع مردم را به تدبّر در آیات قرآن فراخوانده اند. گاه با کنایه و گاه به طور تصریح با الفاظی همچون: تدبّر، تفکّر، نظر، تأمل و تفقه، هدایت جویان کوی سعادت را به اندیشیدن در آیات قرآن تشویق و ترغیب کرده اند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَنَارُ الْهُدَى وَ مَصَابِيحُ الدُّجَى فَلْيَجْلُ جَالِ بَصَرَهُ وَ نَفْتَحْ لِلضُّيَاءِ، نَظَرَهُ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَنِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ؛ همانا قرآن (کتابی) است که در آن جایگاه نور هدایت و چراغ های شب تار است. پس شخص تیزبین باید که در آن دقت نظر کند و برای پرتوش نظر خویش را بگشاید. زیرا که اندیشه کردن، زندگانی و مایه ی حیات قلب بیناست. چنانکه آنکه جویای روشنایی است، در تاریکی ها به سبب نور راه پیماید».

امام علی علیه السلام می فرماید:

«وَتَعْلَمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رِيحُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ؛ قرآن را فراگیرید، زیرا قرآن بهترین حرف نو است و در آن اندیشه ی عمیق کنید، زیرا آن بهار قلب هاست و به وسیله ی نور آن شفا گیرید، زیرا آن شفای سینه هاست».

همه ی روایاتی که کیفیت و آداب تلاوت قرآن، به ویژه با اندوه خواندن قرآن، آرام قرائت کردن و طمأنینه داشتن را بیان می کنند، خود نوعی سفارش به تدبّر و ارتباط فکری با مضامین آیات را در خود به همراه دارند؛ چرا که حالت گریه به خود گرفتن و با تائی تلاوت کردن، زمینه ی تدبّر در مضامین آیات را در دل فراهم می کند. همان طوری که عبدالله بن سلیمان می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد فرمایش خداوند عزوجل «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً» سؤال کردم، که فرمود: امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرمود:

«بَيْنَهُ تَبَيَّنَا وَ لَا تَهْدُهُ هَذَ الشَّعْرُ وَ لَا تَنْتَرُهُ نَثَرُ الرَّمْلِ وَ لَكِنْ إِفْزَعُوا قُلُوبَكُمْ الْقَاسِيَةَ وَ لَا يَكُنْ هُمْ أَحَدِكُمْ آخِرَ السُّورَةِ» (معنای آیه، آن است که) آن را خوب بیان کن و همانند شعر آن را به شتاب نخوان و مانند ریگ آن را پراکنده مساز؛ ولی دل های سخت خود را به وسیله ی آن به بیم و هراس افکنید و همت شما این نباشد که سوره را به آخر برسانید. یعنی همت خود را در تدبّر و تأمل در آیات و به کار بستن و عمل کردن آنها قرار دهید، نه این که سوره را به آخر رسانید!

و در جای دیگر امام صادق علیه السلام در مورد آهسته خواندن، عدم شتاب در قرائت قرآن و توجه به محتوای آیات، می فرماید: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَذْرَمَةً وَلَكِنْ يَرْتَلُ تَرْتِيلاً فَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَقِفْ عِنْدَهَا وَ سَلِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ الْجَنَّةَ وَ إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ فَقِفْ عِنْدَهَا وَ تَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ؛ هر آینه قرآن با سرعت و شتاب نباید خوانده شود و باید هموار و شمرده و با آهنگ خوش خوانده شود و هرگاه به آیه ای که در آن نام بهشت برده شده است، گذر کنی آنجا بایست و از خدای عزوجل، بهشت را بخواه و چون به آیه ای که در آن ذکر دوزخ است، گذر کنی نزد آن نیز توقف کن و از دوزخ به خدا پناه ببر».

و نیز همه ی روایاتی که به نحوی قرآن را بهار قلب ها، چشمه ی علم برای علماء، مایه ی حیات و زندگی واقعی قلوب اهل بصیرت و امثال آنها شمرده اند، کنایه از سفارش به تدبّر در قرآن کریم می باشند؛ چرا که عالمان واقعی و اندیشمندان ربّانی هنگام برخورد با آیات الهی به تدبّر و تفکّر پرداخته، راه های هدایت و سعادت را جستجو می کنند.

سیره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام در قرآن

امامان معصوم علیهم‌السلام هم چنان که مردم را به تدبّر و تعمّق در آیات قرآن سفارش می‌کنند، خود نیز در آیات آن به تدبّر و دقّت نظر می‌پرداختند و در این راه از خداوند متّان، توفیق طلب می‌کردند.

امام صادق علیه‌السلام قبل از قرائت قرآن، وقتی که آن را در دست می‌گرفتند به خداوند عرض می‌کردند: «خدا یا! من شهادت می‌دهم این، کتاب توست که از نزد تو بر رسول محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شده است و کلام توست که بر زبان پیامبرت جاری شده است. آن را هادی به سوی خلقت قرار داده ای و ریسمان متّصل بین خود و بندگانت قرار داده‌ای. خدا یا! من عهد و کتابت را باز می‌کنم.

خدا یا! نظر کردم در قرآن را، عبادت و قرائتم را، فکر و فکر کردم در آن را عبرت پذیری قرار ده. مرا از کسانی قرار ده که به وسیله‌ی بیان مواعظ تو در قرآن، موعظه می‌پذیرند و از نافرمانی تو پرهیز می‌کنند. و هنگام قرائت کردند، برگوش (دل) من مهر (غفلت) و بر دیدگانم (قلیم) پرده (جهالت) نکش. و قرائتم را قرائتی که بدون تدبّر در آن باشد، قرار نده، بلکه مرا طوری قرار ده که در آیات قرآن و احکام آن تدبّر کنم به گونه‌ای که شرایع دینت را اخذ کنم. و نظرم را در آن، نظر غفلت و قرائتم را، بیهوده گویی قرار نده. به درستی که تو مهربان و رحیم هستی».

در روایت آمده است که امام سجّاد علیه‌السلام هر وقت آیه‌ی شریفه «مالک يوم الدين» را قرائت می‌فرمود، آن قدر آن را (باتوجه و تأمل بسیار) تکرار می‌کرد که گویی نزدیک است بمیرد (و با مالک حقیقی روز جزا، ملاقات کند).

در سیره‌ی امام رضا علیه‌السلام نوشته‌اند که آن حضرت، شب‌ها در بستر خواب مقدار زیادی قرآن می‌خواند و هنگامی که به آیات یادآور بهشت یا جهنّم می‌رسید، بسیار می‌گریست و از خداوند بهشت را مسئلت می‌کرد و از آتش جهنّم به او پناه می‌برد. همان طوری که از جمله برنامه‌های هر شب آن حضرت هنگام سفر به خراسان را، قرائت و تأمل در آیات معاد یاد کرده‌اند.

ائمّه علیهم‌السلام قرآن را با لحن و صوت زیبا قرائت می‌کردند. چرا که صوت نیکو همراه با طمأنینه، قلب را آماده پذیرش مطالب می‌کند و زمینه‌ی تدبّر در آیات را فراهم می‌کند.

ابزار و شرایط تدبّر در قرآن

۱- تلاوت

گرچه تلاوت، شرط کافی برای تدبّر در قرآن نیست ولی رعایت آداب آن، از لوازم فهم مقاصد و پیام‌های قرآن کریم می‌باشد.

۲- تکرار آیات

تکرار آیات، در شرایط مناسب روحی، در تعمیق تدبّر بسیار مؤثر است؛ چرا که هیچ گفتار و کرداری نیست مگر اینکه اثر مستقیم بر روی روح دارد و هرچه آن اقوال و اعمال تکرار شوند، آن اثرات تکرار و تشدید می‌شوند. از این رو، ائمّه علیهم‌السلام برخی از آیات قرآن کریم، که بار معرفتی بیشتری دارند و صفتی از صفات الهی را بیان می‌کنند را تکرار می‌کردند. همان طوری که در احوال امام صادق علیه‌السلام آورده اند که آن حضرت آیه‌ی «مالک يوم الدين» را بسیار تکرار می‌کرد و گاه برخی آیات را طوری با توجه و تأمل تکرار می‌کرد که گویی هم اکنون آن را از زبان نازل کننده‌ی آن می‌شنود. از این رو، آن حضرت در چنین حالاتی متأثر می‌شد.

۳- اعتقاد به هدایت بخشی آیات

چهل به موقعیت قرآن، موجب می شود که نتوان ارتباط صحیحی با آن برقرار ساخت و با آن انس گرفت و از نور آن روشنایی کسب کرد. بنابراین، شناخت اجمالی نسبت به هادی بودن قرآن، صادق بودن وعده ها و وعیدهای آن، درمان کننده ی دردهای روحی و سعادت بخش بودن آن، شرط اساسی تدبّر در قرآن است؛ چرا که با این شناخت است که شوق به کاوش در مضامین آیات در وجود تلاوت کننده ی قرآن پیدا می شود و در آنها اندیشه می کند. از این رو، ائمه علیهم السلام در بسیاری از مواقع، بر فواید و آثار و ثمربخشی قرآن تکیه می کردند و مردم را بر جهات متنوع آن آگاه می نمودند.

۴- آگاهی به معنای آیات

احاطه ی بر معنای آیات، ولو در حدّ ترجمه ی صحیح و یا در اختیار داشتن قرآن ترجمه شده مطمئن، از شرایط دیگر تدبّر در آیات قرآن است. همان طوری که امام صادق علیه السلام می فرماید: «الْمُقَرِّىءُ بِلَا عِلْمٍ كَالْمُعْجِبِ بِلَا مَالٍ وَلَا مُلْكٍ؛ قِرَاءَتُ كُنْدَةٍ بَدُونِ عِلْمٍ وَ آگَاهِی، مِثْلُ كَسِی اسْتِ كَهْ بَدُونِ مَالٍ وَ مَلِكٍ از خود راضی باشد».

۵- وسیله ی دانستن الفاظ آیات

الفاظ آیات قرآن، معبر رسیدن به معانی عمیق و هدایت بخش هستند؛ بنابراین، اگر تمام همّت قاری، خوب ادا کردن و گرفتار شدن در دام الفاظ، قرائت ها و لحن های زیبا شود، از تدبّر در معنای آن می ماند و از پل عبارت به مقصد معنا نمی رسد. بدان گونه که امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَنْ إِنْهَمَكَ فِي طَلَبِ النَّحْوِ، سَلَبَ الْخُشُوعَ؛ كَسِی كَهْ تَمَامِ كُوشِشِ خُودِ رَا دَر رَا ه طَلَبِ نَحْوِ صَرَفِ كُنْد، از خشوع محروم می شود».

۶- دل دادن به پیام های قرآن

شرط دیگر تدبّر در قرآن، دل دادن به آیات قرآن و خالی کردن قلب از آلودگی ها، از جمله تعصّب و پیش فرض های غیر الهی در مواجهه با قرآن می باشد. چرا که نسبت تدبّر و قلب انسان، نسبت راه و چشم است. همان طوری که اگر کسی چشم نداشته باشد، به چاه می افتد، کسی که قلب او مریض باشد نمی تواند تدبّر کند و از هدایت قرآن استفاده کند.

از امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام نقل شده که در تفسیر آیه ی «ام علی قلوب اقفالها» فرموده اند که: «هیچ ذکری به قلب آنها نمی رسد و حقیقتی برای آنها کشف نمی شود».

همان طوری که دل دادن و به عبارتی، زنده دلی و دارا بودن قلبی سالم و عاری از هرگونه جهالت و کوری، موجب فراهم شدن زمینه ی تدبّر در قرآن می شود، دل مردگی و کوری دل نیز از عوامل عدم تدبّر در قرآن می شود. حضرت زهرا علیها السلام یکی از ریشه های عدم تدبّر در قرآن را، همین مسئله معرفّی می کند. چرا که مرگ دل و کوری قلب، موجب بسته شدن دریچه ی قلب بر روی نور علم و ایمان می شود و کسانی که با سوء اختیار خود از علم و ایمان محروم می شوند، از معارف قرآنی نیز گریزان می شوند و از تدبّر در قرآن و کشف حقایق از آن، دوری می کنند و گرفتار هلاکت می شوند و حقوق را ضایع کرده، جامعه را به انحراف می کشانند.

حضرت فاطمه علیها السلام در جریان ضایع کردن حق ولایت و خلافت امام علی علیه السلام از ناحیه ی گروهی از مردم، به این حقیقت چنین تصریح می فرمایند:

«هان! سوگند به خدا! اگر حق را برای اهلش وا می گذاشتند و پیرو خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می شدند، هیچ گاه دو تن اختلاف نمی کردند، و این حکومت، نسل به نسل، میان اهلش می گشت و آیندگان از گذشتگان به ارث می بردند تا قائم علیه السلام ما که نهمین فرزند از نسل حسین علیه السلام است، قیام کند. اما پیش داشتند آن را که خدا پس زده بود، و پس

داشتند آن را که خدا پیش داشته بود، تا آنگاه که پیامبر ﷺ را در گور نهادند و به گودال قبر سپردند، به دلخواه خود کسی را برگزیدند و به رأی خویش عمل کردند. مرگشان باد! مگر سخن خدا را نشنیدند که گوید: «و رُبَّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ، مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ»؛ و پروردگار دوست که می آفریند و بر می گزیند آن چه خواهد، آنان را (حق) گزینش نیست؟ چرا، شنیدند؛ اما کوردلند چنانکه خدای سبحان فرموده: «فَأَنهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»؛ دیده‌ها کور نیست، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست، کور است و چه دور است! آرزوهای خود را در دنیا گسترده و مرگ خویش را از یاد بردند، هلاکتان باد!

شیوه‌ی تدبّر در قرآن

آنچه متناسب با نوشتار حاضر در مورد شیوه‌ی تدبّر در قرآن است، آن است که قاری قرآن بعد از فراهم کردن لوازم و شرایط تدبّر در قرآن، هنگام تلاوت آیات مربوط به سرگذشت گذشتگان از ملل و اقوام ظالم، آیات مربوط به ردائیل و فضائل و آثار آنها و نیز آیات مربوط به کیفر و پاداش اعمال مردم، به عرضه‌ی باورها، منش‌ها، رفتارها و گفتاری خود بر آیات قرآن می‌پردازد تا میزان صحت و درجه‌ی سلامت آنها را تشخیص دهد و بنابر آن، به عقائد صحیح دست پیدا کند و رفتار و گفتاری متناسب با خواسته‌های قرآن انتخاب کند، فضائل را گرفته، خود را مزین به آنها گرداند و ردائیل و آثار سوء آنها را شناخته، از آنها دوری کند و پیوسته در این راه قدم بردارد تا هر روز به کمالی از کمالات معنوی دست پیدا کند و در راه قرب الهی، قدم راسخ بردارد. امام علی (علیه السلام) در خطبه‌ی همام در وصف متّقین در برخورد با قرآن چنین می‌فرماید:

«چون شب شود (برای نماز) برپا ایستاده آیات قرآن را با تأمل و اندیشه می‌خوانند. و با خواندن و تدبّر در آن، خود را اندوهگین می‌سازند و به وسیله‌ی آن به درمان درد خویش کوشش می‌کنند (از خواندن و عمل به قرآن چاره‌رهایی از عذاب و سختی قیامت را می‌جویند). پس هرگاه به آیه‌ای برخوردند که شوق دهنده و امیدساز باشد، به آن شوق پیدا می‌کنند؛ مانند آنکه پاداشی که آیه از آن خبر می‌دهد، در برابر چشم ایشان است و آن را می‌بینند و هرگاه به آیه‌ای برخوردند که در آن ترس و بیم است، گوش دلشان را به آن می‌گشایند، چنانکه گویا شیون و فریاد (اهل) دوزخ در بیخ گوش‌هایشان است».

آثار تدبّر در قرآن

۱- گرایش به خوبی‌ها

امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةِ لَا تَدَبَّرَ فِيهَا؛ در قرائتی که تدبّر نباشد، هیچ خیری نیست». از این روایت استفاده می‌شود که اگر همراه قرائت قرآن، تدبّر در آیات نیز در کار باشد، قاری قرآن به خیر نائل می‌شود و خیر عبارت است از گرایش به خوبی‌ها. نقطه‌ی مقابل خیر، شر است یعنی اگر قرآن بدون تدبّر خوانده شود شر به پا می‌شود چنانچه ابن‌ملجم قاری بدون تدبّر قرآن بود و شمشیر بر حجت خدا برکشید و او را به شهادت رساند. بنابراین، هر کس در آیات قرآن تدبّر کند، کم کم نسبت به خوبی‌ها گرایش پیدا می‌کند و طبعاً به آنها ملتزم شده، به خوبی‌ها و کمالات نائل می‌شود.

۲- کسب آگاهی و حق‌شناسی

تلاوت همراه با تدبّر، موجب زیادی علم و کشف مسائل دینی و اطلاع پیدا کردن بر حکمت ها و اسرار مخفی و شناخت حقوق خداوند، ائمه علیهم السلام و دیگر صاحبان حق است. از این رو، برخی از فقیهان ثواب تدبّر در قرآن را، از ثواب نمازهای مستحبی بالاتر دانسته‌اند.

از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است که در تفسیر آیه ی «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ»، فرمودند: «یعنی أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ فَيَقْضُوا مَا عَلَيْهِمْ مِنَ الْحَقِّ؛ یعنی: چرا در قرآن تفکّر نمی‌کنند تا هر حقی که بر آنان است، درک کنند؟» و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «ای مفضل! اگر شیعیان ما در قرآن تدبّر می‌کردند، در فضیلت ما شک نمی‌نمودند.

شرح صدر در قرآن و روایات معصومان (علیهم السلام)

مقدمه

نوع رفتار آدمی بستگی به عواملی چون بینش و نگرش شخص به هستی، منش و اخلاق، توانایی‌های معنوی و جسمی، علم و دانش و مانند آن دارد. هر چه دایره‌ی تعاملات شخص با افراد جامعه بیشتر باشد، لازم است تا آستانه‌ی تحمل او نیز افزایش یابد و گرنه نمی‌تواند تعاملات مفید و سازنده‌ای داشته باشد. مسئولیت‌های بزرگ‌تر در عرصه‌های علمی و سیاسی و اجتماعی، نیازمند آستانه‌ی تحمل بسیار بالاتر است که به شخص اجازه می‌دهد تا در کارش موفق‌تر باشد.

شرح صدر که پیامبران آن را از خداوند تقاضا می‌کنند، در راستای مسئولیت بسیار سنگین رسالت و پیامبری است تا با آستانه‌ی تحمل بالا بتوانند این وظیفه و مسئولیت سنگین را به درستی انجام دهند. اما حقیقت شرح صدر چیست؟ چگونه این امر موجب می‌شود تا مسئولیت بزرگی چون رسالت را به درستی و خوبی انجام دهند؟ آثار و برکات شرح صدر چیست؟ اینها پرسش‌هایی است که برآنیم با آموزه‌های قرآن و حدیث در صدد پاسخگویی به آنها برآییم.

کسب موفقیت‌های بیشتر در گروی افزایش آستانه‌ی تحمل

«آستانه‌ی تحمل» یک اصطلاح علمی در فعالیت‌های اقتصادی است. در فرهنگ اصطلاحات دو تعریف برای آن بیان شده است:

۱- کیفیت: یعنی حداکثر مجاز خروج از استاندارد و یا خصوصیتی که یک بخش، فرآیند و یا محصول می‌تواند داشته باشد و در فراسوی آن ممکن است آسیب جبران‌ناپذیر پدید آید؛

۲- خطر: یعنی حداکثر زمان و دوره که شرکت می‌تواند به استطاعت خودش بدون حمایت بیرونی به حیات و یا عملکرد یا فرآیند خود ادامه دهد.

در اصطلاح روان‌شناسی، آستانه‌ی تحمل به معنای حداکثر میزانی است که شخص می‌تواند از نظر فشار روحی و روانی تحمل کند و پس از آن خشمگین شده و از حالت تعادل خارج می‌شود و رفتارهای خطرآفرین را در پیش می‌گیرد. در حقیقت آستانه‌ی تحمل، به معنای نهایت میزان صبری است که شخص دارد و می‌تواند فشار را تحمل کند. از این درگاه و آستانه اگر گذشت دیگر قابل مدیریت نیست.

برخی از روان‌شناسان در تعریف آستانه‌ی تحمل نوشته‌اند: آستانه‌ی تحمل به حدی از تحریکات و مشکلات اشاره دارد که از طرف گیرنده‌های حسی و عصبی انسان، قابلیت تحمل داشته باشد.

عوامل مختلفی وجود دارد که آستانه‌ی تحمل ما انسان‌ها را در برخورد با مشکلات و حوادث گوناگون، افزایش و یا کاهش می‌دهد، به طوری که هر چه فشارهای عصبی وارده بیشتر باشد، به همان اندازه نیز احتمال واکنش‌های تکان‌دهنده وجود خواهد داشت.

بروز رفتارهای پرخاشگرانه، چه غریزی باشد و چه حاصل یادگیری، چنان با زندگی روزمره‌ی ما پیوند خورده که گاهی فراموش می‌کنیم این رفتار چقدر ناپسند است. مدیریت خشم و مهار آن، به ویژه در هنگام تحقق عوامل خشم و غضب هر چند که به آموزش و مهارت‌ها بستگی دارد و انسان هر چه عقلانی‌تر و بر نفس خویش مسلط‌تر باشد، توانایی مدیریت و مهار آن را داراست، ولی باید توجه داشت که این مسئله به میزان بسیاری به آستانه‌ی تحمل و صبر ما بستگی دارد و این امری است که جز با مهار نفس و افزایش آستانه‌ی تحمل و صبر امکان‌پذیر نیست.

در همه‌ی ادیان و فرهنگ‌ها و جوامع، زودخشمی یا عدم مهار خشم و تحت سلطه‌ی نفس قرار گرفتن مورد نکوهش قرار گرفته و از ما خواسته شده بر خشم خود کنترل داشته باشیم؛ چراکه هر تصمیم و عملی هنگام عصبانیت که به طور طبیعی خارج از مدیریت عقل و عقلانیت است و از احساسات زودگذر و هیجانات شدید و طغیان نفس نشأت می‌گیرد، به طور طبیعی فاجعه به بار خواهد آورد.

بیشتر افرادی که می‌گویند در مواقع ناراحتی و عصبانیت نمی‌توانند خودشان را مهار و کنترل کنند، سخت در اشتباهند! آنها می‌توانند خود را کنترل کنند اما نمی‌خواهند! چرا که ما عصبانیت خود را تنها متوجه کسانی می‌کنیم که از لحاظ عاطفی و مالی به ما وابسته‌اند یا خطری از جانب آنها ما را تهدید نمی‌کند؛ اما در برابر کسانی که قدرت و موقعیتشان از ما بالاتر است، خودمان را کنترل می‌کنیم.

در واقع ما به‌خوبی می‌دانیم کجا و برای چه کسانی خشممان را بروز داده یا آن را کنترل کنیم و وقتی پای منافع پیش می‌آید، کنترل خشم، آسان به نظر می‌رسد.

با این همه، کسی که دارای آستانه‌ی تحمل و صبر پایینی است، حتی اگر نتواند به دلیلی چون برتری طرف مقابل از نظر قدرت و ثروت و مانند آن، خشم خویش را بروز و ظهور دهد، ولی آن را در درون می‌ریزد و همین امر پیامدهای منفی بسیاری دارد که از جمله افسردگی، بیماری عصبی و مرض‌های روحی و روانی است.

پس بهترین راه آن است که انسان آستانه‌ی تحمل و صبر خویش را افزایش دهد. این مسئله حتی برای کسانی که دارای قدرت و ثروت هستند لازم و ضروری است؛ زیرا اعمال خشونت و زودخشمی و مانند آن برای آنان زیانبار است و این افراد را از حالت تعادل شخصیت بیرون می‌برد.

اصولاً کسانی که دارای قدرت بیشتری هستند و یا در مسئولیت‌های بزرگ‌تر اجتماعی چون ریاست کشور یا وزارت و مانند آن قرار دارند، به سبب دایره‌ی گسترده تعاملات و ارتباطات و افزایش فشارها نیاز بیشتری دارند تا آستانه تحمل خود را افزایش دهند و به سرعت از کوره در نروند و خشمگین نشوند و یا رفتار عصبی از خود بروز ندهند، چنان‌که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «أَلَا الرَّأْسَةُ سَعَةُ الصَّوْنِ»؛ (سیدرضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۱۶۷) یعنی: ابزار ریاست و مدیریت، داشتن سعه‌ی صدر است.

کسانی که دارای آستانه‌ی تحمل و صبر بالایی هستند، به طور طبیعی واکنش‌های عقلانی و مفیدتر و بهتری از خود بروز می‌دهند و موفقیت آنان در انجام مسئولیت و رسیدن به اهداف و مقاصد بیشتر و تضمین‌شده‌تر است. از نظر آموزه‌های اسلامی هر چه آستانه‌ی صبر و تحمل فرد بالاتر و بیشتر باشد، امید به موفقیت و پیروزی برای او بیشتر است؛ زیرا تصمیم‌های شتاب‌زده و عصبی نمی‌گیرد و از عقلانیت بیرون نمی‌رود. از این رو امیرمومنان علی علیه السلام می‌فرماید: «مِفْتَاحُ الظَّفَرِ لُزُومُ الصَّبْرِ»؛ (غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۸۳، حدیث ۶۳۳۰). یعنی: کلید پیروزی همراهی با صبر است.

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله صبر را بهترین نعمت الهی به بنده می‌داند که افزایش آن به طور طبیعی موجب افزایش بهره‌مندی از دنیا و بلکه از آخرت می‌شود. آن حضرت می‌فرماید: «الصَّبْرُ خَيْرُ مَرْكَبٍ مَا رَزَقَ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا لَهُ وَلَا أَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ»؛ (بحارالانوار، مؤسسة الوفاء، چ اول، ۱۴۰۴ ق، ج ۷۹، ص ۱۳۹). صبر بهترین مرکب است که خداوند بهتر و فراخ‌تر از آن به بنده روزی نکرده است.

به هر حال، انسان چه بخواهد در زندگی مادی و دنیوی موفق باشد و چه از نظر روحی و روانی و نیز حیات اخروی موفقیت‌های بزرگی را کسب کند باید دارای آستانه‌ی تحمل باشد و صبر خویش را افزایش دهد. در مسئولیت‌های بزرگ‌تر و مسائل سخت‌تر، افزایش حد نهایی تحمل و صبر به معنای موفقیت‌های بزرگ‌تر خواهد بود.

شرح صدر، عامل افزایش آستانه‌ی تحمل و صبر

از نظر آموزه‌های قرآنی، انسانی می‌تواند دارای صبر و تحمل بسیار بالا باشد به گونه‌ای که هیچ عاملی او را از حالت تعادل و اعتدال خارج نکند. کسی که دارای شرح صدر است، هم از نظر نگرشی دارای وسعت نظر و زاویه‌ی دید گسترده است و هم از نظر رفتاری هیچ عامل درونی و بیرونی او را از حالت تعادل خارج نمی‌کند. پس نفس و هواهای نفسانی تحت مدیریت اوست نه اینکه شخص تحت مدیریت هواهای نفسانی باشد و احساسات و عواطف و شهوات، او را مهار و مدیریت کند.

شرح صدر در لغت به معنای گشادگی سینه است؛ زیرا شرح در لغت به معنای بسط و گسترش دادن و صدر به معنای سینه است. اما شرح صدر در اصطلاح و فرهنگ قرآنی به معنای بسط و گشادگی سینه با نور، آرامش و رحمت الهی (مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، ص ۴۴۹، «شرح») و استعداد دریافت معارف و حقایق است. (فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۵۰۳)

بدیهی است با تعریفی که از شرح صدر بر اساس آیات قرآن داده شده، آن شرح صدری که برای پذیرش کفر در آیه ۱۰۶ سوره‌ی نحل آمده، شرح صدر طبیعی نیست و شرح در این آیه بر خلاف آیات دیگر که به خدا نسبت داده شده، به بنده و انسان نسبت داده شده است. (التحقیق، حسن مصطفوی، ج ۶، ص ۳۱ - ۳۲)

خداوند در آیه ۲۲ سوره‌ی زمر ماهیت شرح صدر را بیان کرده و درباره‌ی اصل آن توضیح داده است. چنان که می‌فرماید: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ»؛ یعنی: کسی را که خداوند سینه‌اش را برای اسلام گشوده است، پس او بر نوری از سوی پروردگارش است.

پس شرح صدر با نوری الهی تحقق می‌یابد و این گشایش سینه یک گشایش معنوی است. از اینجا فهمیده می‌شود که این صدر همان فضای روحانی و معنوی نفس انسانی است نه فضای مادی سینه‌ی انسان که فیزیکی و جسمی است و به طور طبیعی محدودیت دارد. در حقیقت نور الهی که بر دلی می‌تابد آن را چنان نورانی و فراخ می‌گرداند که آستانه‌ی صبر و تحمل شخص را نسبت به مسائل بالا می‌برد. پس با نور الهی، نفس انسانی نورانی می‌شود و دیگر هواهای

نفسانی از جمله خشم و شهوت او را مدیریت نمی‌کند و احساسات و عواطف زودگذر او را تحت تاثیر قرار نمی‌دهد، بلکه این نور الهی است که مدیریت نفس و مهار آن را به دست می‌گیرد.

بنابراین ظرفی که مظلوفی چون نور الهی در آن قرار می‌گیرد، این سینه‌ی مادی و فیزیکی نیست بلکه آن دل و روان و روح و نفس آدمی است که ظرف چنین مظلوف گرانبهایی است. ظرف معنوی و غیرمادی است که هر چه بیشتر در آن ریخته شود گشوده‌تر و فراخ‌تر می‌گردد؛ اما ظروف مادی این گونه نیست؛ بلکه وقتی چیزی بیش از ظرف در آن ریخته شود یا بیرون می‌ریزد یا ظرف می‌ترکد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ»؛ یعنی: هر ظرفی با آمدن مظلوف جای او تنگ می‌شود، مگر ظرف دانش که اگر دانش بیاید ظرفیت آن ظرف بیشتر می‌شود.

شرح صدر معنوی نیز این گونه است؛ زیرا این دل انسانی وقتی نور الهی بر آن بتابد، افزایش می‌یابد و آستانه‌ی صبر و تحمل شخص را نیز بالا می‌برد. از این رو امام صادق علیه السلام میان صبر و نورانیت قلب آدمی ارتباط ایجاد می‌کند و می‌فرماید: «الصَّبْرُ يَظْهَرُ مَا فِي بَوَاطِنِ الْعِبَادِ مِنَ النُّورِ وَالصَّفَاءِ»؛ یعنی: صبر آنچه در باطن بندگان از نور و روشنی هست، ظاهر می‌سازد. (شرح مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، عبدالرزاق گیلانی، نشر صدوق، تهران، چ سوم، ۱۳۶۶ ش، ص ۱۸۵) در حقیقت صبر و افزایش آستانه‌ی تحمل، نتیجه طبیعی نور الهی است که در دل بندگان روشن شده است.

آثار و برکات شرح صدر

چنان که گذشت، شرح صدر به معنای تابش نور الهی در بنده‌ای است که موجب افزایش و فراخی روح و روان شخص می‌شود و او را برای دریافت مطالب و مسائل بزرگ‌تر و مسئولیت‌های سخت‌تر، آماده می‌کند. از آنجا که پیامبری، مسئولیت بزرگی است شخص می‌بایست هم از نظر فهم و دریافت مطالب سنگین‌تر و هم برای انجام مسئولیت‌های سخت‌تر و فشارها و اذیت‌های بیشتر آمادگی داشته باشد؛ زیرا به طور طبیعی تغییر اندیشه‌ها و قلوب و رفتارها نیازمند ایستادگی و استقامت زیادی است تا بتواند اذیت و آزارهای دیگران را تحمل کند. وقتی خداوند کلام سنگین وحی را می‌خواهد نازل کند باید شخص، استعداد کافی برای دریافت این مطالب سنگین و حمل آن را داشته باشد. «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (مزل، ۵) و همچنین مقاومت در برابر مخالفان و دشمنان و بدگویان و استقامت نیازمند شرح صدری است که بتواند این فشارها را تحمل کند. «فَاسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (هود، آیه ۱۱۲) از این رو خداوند برای مسئولیت پیامبری و انجام کامل آن به پیامبر صلی الله علیه و آله شرح صدر داده است. «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ؟ وَ وَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ؛ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ..» (سوره انشراح، ۳-۱)

حضرت موسی علیه السلام نیز برای انجام رسالت بزرگ خود از خدا درخواست می‌کند که به او شرح صدر بدهد: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» (طه، ۲۵) یعنی: گفت پروردگارا به من شرح صدر بده!

کسی که از این نور الهی برخوردار شد و دارای شرح صدر گشت، افزون بر اینکه دارای افزایش صبر و استقامت می‌شود و آستانه‌ی تحمل او در کسب فیوضات و الهامات الهی و وحی افزایش می‌یابد و او را در برابر مشکلات و فشارها مقاوم می‌سازد؛ آثار و برکات دیگری را نیز موجب می‌شود.

«وَرَدَّتِ الرَّوَايَةُ الصَّحِيحَةَ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: - «فَمَنْ يُرِدْ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ» - سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ شَرْحِ الصَّدْرِ مَا هُوَ؟ فَقَالَ: نَوْرٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ فَيَنْشَرُحُ لَهُ صَدْرُهُ وَ يَنْفَسِحُ. قَالُوا: فَهَلْ لَذَلِكَ مِنْ أَمْرَةٍ يَعْرِفُ بِهَا؟ قَالَ صلی الله علیه و آله: نَعَمْ، الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ، وَ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ، وَ الْاسْتِدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَوْتِ»؛ روایت شده است هنگامی که آیه «پس کسی را که خدا بخواهد هدایتش کند...» نازل شد، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: شرح صدر چیست؟ حضرت

فرمود: نوری است که خدا در دل مؤمن می‌افکند و بدان سبب سینه‌اش فراخ می‌گردد و گشاده می‌شود. عرض کردند: آیا برای شناخت آن نشانه‌ای وجود دارد؟ فرمود، آری، روی آوردن به سرای جاودانی و دوری گزیدن از سرای پوچی و فریب و آماده شدن برای مرگ، پیش از فرارسیدن آن. (مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۵۶۱)

از امام سجاد (ع) این مطلب به شکل دعای شب ۲۷ ماه مبارک رمضان نقل شده است که ایشان چنین دعا می‌کرد: «اللهم ارزُقني التجافى عن دار الغرور و الانابة إلى دار الخلود و الاستعداد للموت قبل حلول الفوت» (مفاتیح الجنان) از آنجا که شرح صدر، نور الهی است که بر قلب و دل مومن می‌تابد و آن را نورانی و فراخ می‌کند، آن کسی که مشروح‌الصدرتر است، نورانی‌تر است. اگر کسی دارای شرح صدر کامل شد، به تمام معنا نورانی می‌شود؛ چنین شخصی نه تنها خودش روشن و نورانی است بلکه دیگران را نیز روشن می‌کند و دیگران نیز از نور وجودش بهره‌مند می‌شوند. خداوند چنین کسی را سراج منیر معرفی می‌کند؛ چنان که درباره‌ی پیامبر (ص) می‌فرماید «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا؛ وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا» (احزاب، ۴۵ و ۴۶) چنین شخصی وقتی نورانی شد دیگر حیات و مماتش فرقی نمی‌کند؛ چنان که خواب و بیداری‌اش تفاوتی نمی‌کند؛ زیرا همه از آن بهره‌مند می‌شوند. شمعی نیست که در فضای محدودی روشن باشد یا با بادی خاموش شود، بلکه چون ستارگان آسمان و خورشید است که همیشه فروزان است و شب و روز همه از آن بهره می‌گیرند. پس در زمان حیات و مرگ نیز مردم از چنین ستارگان و سراج منیر الهی بهره‌مند خواهند شد.

به هر حال، افزایش آستانه‌ی تحمل و صبر، هدایت‌پذیری، نورانیت قلبی، آسانی در کارها، آسان شدن مشکلات، از جمله مهم‌ترین آثار شرح صدر است که در آیاتی به آن اشاره شده است؛ مانند: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (الأنعام، ۱۲۵) یعنی: پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید؛ و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می‌گرداند؛ چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود. این گونه، خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد. «أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى؛ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» (طه، ۲۴ و ۲۵) یعنی: گفت: پروردگارا، سینه‌ام را گشاده گردان، و کارم را برای من آسان ساز.

واژگان شرح در قرآن

مشتقات شرح پنج مرتبه در قرآن آمده است. «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» (الأنعام، ۱۲۵)

«وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (النحل، ۱۰۶)

«قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» (طه؛ ۲۵)

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ...» (زمر، ۲۲) نکته: «لام» در اینجا لام منفعت است و کنایه از انتفاع بردن و تحصیل

اسلام و ایمان می‌باشد

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» (انشراح، ۱)

و در تمامی موارد همراه با واژه‌ی صدر است. با توجه به معنای لغوی شرح می‌توان گفت **سعه‌ی صدر** هم مترادف با شرح صدر می‌باشد.

نقطه‌ی مقابل شرح صدر

از آیه‌ی «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (انعام، ۱۲۵)

برداشت می‌شود که در مقابل شرح صدر، ضیق صدر است و همان‌طور که انشراح صدر مقدمه‌ی هدایت است، ضیق صدر هم مقدمه‌ی ضلالت و گمراهی می‌شود. بنابراین در جبهه‌ی مقابل شرح صدر، ضیق و قساوت قلب قرار دارد. «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (زمر، ۲۲)

ضیق صدر به معنای دل‌تنگی و سخت شدن دل و کنایه از کم‌حوصلگی و تحمل پایین می‌باشد؛ به صورتی که در مواجهه با حق و حتی باطل عکس‌العمل سریع و تندى در رد یا اثبات آن صورت گیرد.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «من ضاق صدره لم يصبر على أداء حق»؛ (میزان الحکمة، ج ۱، ص ۶۵۷) یعنی: هر کس ضیق صدر داشته باشد، ادای حق را برنمی‌تابد.

آیه‌ی دیگری که می‌توان از آن تقابل شرح و ضیق را فهمید، آیه‌ی دوم سوره اعراف است: «كَتَابُ أَنْزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لَتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» این آیه، بیان می‌دارد که در تبلیغ قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ‌گونه دل‌تنگی به خود راه ندهد و همواره شرح صدر داشته باشد. به بیانی دیگر «شرط رسالت و تبلیغ» سعه‌ی صدر است.

بنابراینچه گذشت، دانستیم که ضیق صدر از صفات روحانی است که به سراغ هر انسانی می‌آید و آنچه ضرورت دارد این است که انسان باید تمام تلاش خود را به کار گیرد تا این ضیق صدر به شرح صدر تبدیل گردد.

آثار و لوازم شرح صدر

شرح صدر صفات پسندیده اسلامی را در انسان آشکار می‌کند که جدای از آنچه در پیشتر اشاره شد می‌توان از موارد زیر نیز نام برد:

- بیرون آمدن از حالت تردید

ضیق صدر کفار و معاندین نتیجه‌ی گناه و جهل آنان به حقایق است. گرفتگی سینه، ضعف اراده و تحیر را دامن می‌زند و از نوعی انفعال و تأثر روحی سرچشمه می‌گیرد که برگرفته از آثار و کشش تخیلات و جاذبه‌های آن است. همین که انسان بتواند خود را از معرض جاذبه‌های مخالف و تأثیرات آن برهاند و در یک جهت مصمم شود، سینه‌اش باز می‌شود؛ بنابراین مهم‌ترین اثر شرح صدر بیرون آمدن از حالت تردید و تصمیم بر کار و تحمل دشواری‌ها و اطمینان نفس است.

- گشاده‌رویی

قلب انسان منشأ تأثرات فکری و نفسانی است و در هنگام بسط و گشادگی در چهره نمایان می‌شود.

- عطوفت و لطف

انسانی که بسط وجودی پیدا می‌کند، لطفی فراگیر دارد. هرچه حیطه‌ی توانایی روحی یک فرد بیش‌تر شود، عطوفت و لطف او نیز افزون می‌گردد که شرح صدر این مشخصه را در خود دارد.

- عیب پوشی

انسانی که شرح صدر دارد، رفتار مردم را حمل بر صحت می‌کند. قرآن کریم در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ قُلٍّ أَدْنَىٰ خَيْرٍ لَّكُمْ يَوْمِنَ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (التوبة، ۶۱) یعنی: از آنان گروهی پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار می‌دهند و می‌گویند: او آدم خوش‌باوری است! بگو: خوش‌باور بودن او به نفع شماست! (ولی بدانید) او به خدا ایمان دارد و (تنها) مؤمنان را

تصدیق می‌کند و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند! و آنها که رسول خدا را آزار می‌دهند، عذاب دردناکی دارند!» گروهی از منافقان که سخنان ناروا در مورد پیامبر ﷺ می‌گفتند و در حقیقت یکی از نقاط قوت پیامبر ﷺ را که وجود آن در یک رهبر، کاملاً لازم است، به عنوان نقطه‌ی ضعف نشان می‌دادند، از این واقعیت غافل بودند که یک رهبر محبوب، باید نهایت لطف و محبت را نشان دهد، تا حد توان عذرهای مردم را بپذیرد، و در مورد عیوب آنها پرده‌داری نکند، مگر در آنجا که این کار موجب سوء استفاده شود.

– آرامش و وقار

انسانی که دلش نور حق و ایمان را بپذیرد، شرح صدر و آرامش می‌یابد و از اضطراب و بی‌ثباتی آزاد می‌گردد. او بر آنچه از دست می‌دهد، اندوهگین نمی‌شود و به آنچه دارد دل نمی‌بندد، پس چنین کسی در اداره‌ی امور دچار تزلزل نخواهد شد. سکینه و آرامش درونی موجب می‌شود آدمی در برابر سختی‌ها به‌ویژه در میدان‌های نبرد از پا نیفتد، همچنان که در تاریخ می‌بینیم خداوند با اعطای سکینه و آرامش مسلمانان را در جنگ پیروز می‌گرداند. «ثُمَّ أُنْزِلَ إِلَهُ سَكِينَتُهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ» (توبه، ۲۶) یعنی: آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستاده خود و بر مؤمنان فرود آورد، و سپاه‌یانی فرو فرستاد که آنها را نمی‌دیدید، و کسانی را که کفر ورزیدند عذاب کرد، و سزای کافران همین بود.

– بردباری و فروبردن خشم

انسانی که نور علم و حکمت، جانش را فرا می‌گیرد و توفیق معرفت خداوند را می‌یابد، رحمتش بر غضب پیشی دارد، خشمش را در اختیار می‌گیرد و همواره صبر پیشه می‌سازد؛ صبر کردن در برابر مصائب، شکیبایی در انجام واجبات و ترک محرمات، بردباری در رویارویی با مشکلات و آزار فرد مقابل که ناشی از جهل وی است و صفات دیگری از این دست، همگی در پی شرح صدر می‌آید. در مقابل آثار شرح صدر، اوصاف زشتی مانند: قساوت قلب، کینه، نفاق، حسادت، جهل، ظریت پایین و کم‌حوصلگی از ضیق صدر منشعب می‌شود که اگر برخی از اینها – به جز دو مورد اخیر – در عمل بروز نماید، موجب بدبختی و خسران فرد خواهد شد.

عوامل شرح صدر

بررسی آیات قرآن نشان می‌دهد که توجه به برخی امور در شرح صدر مؤثر است و آن را در انسان تقویت می‌نماید:

– تدبیر در قرآن

صدر، نهان‌خانه‌ی قلب است که اسرار و صفات روحی و باطنی – فضایل و رذایل – در آن جای می‌گیرد. صحت و استقامت قلب در فضائل است و بیماری آن در رذایل؛ بنابراین رذیله، مرض قلبی است. برای این مرض، دارویی لازم است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» (یونس، ۵۷). یعنی: ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده، و درمان آنچه در سینه‌ها است، و هدایت و رحمت برای مؤمنان.

نکته: شفای آنچه در سینه است، کنایه از نابودی صفات روحی زشت و گناهان قلبی است که موجب ضیق قلب شده است.

شفابخشی قرآن شرطی دارد که بدون آن قلبها تسکین نمی‌یابد و آن تدبر و تفکر در آیات آن است؛ «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا». (محمد ﷺ، ۲۴) یعنی: آیا آنها در قرآن تدبر نمی‌کنند یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است؟

- ذکر

ذکر لفظی و معنوی از دیگر عوامل شرح صدر است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «الذكر يشرح الصدر». (میزان الحکمة، ج ۲، ص ۹۷۲) یعنی: ذکر جان را گشاده می‌گرداند.

قلب انسان خواهان رسیدن به سعادت و دوری از شقاوت است. تنها سببی که هیچ‌گاه مغلوب و نابودشدنی نیست، خداوند است؛ پس تنها با یاد خداوند دل‌ها آرام می‌گیرد: «...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (الرعد، ۲۸) و توجه به غیر خدا قلب را مضطرب و متزلزل می‌سازد.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «أوحى الله عز وجلّ الى موسى يا موسى لا تفرح بكثري المال، و لا تدع ذكرى على كل حال، فان كثري المال تنسى الذنوب، و ان ترك ذكرى يقسى القلوب» (علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۴۲) یعنی: خداوند متعال به موسی (علیه السلام) وحی فرستاد که ای موسی؛ از فزونی اموال، خوش‌حال مباش و یاد مرا در هیچ حال ترک مکن، چرا که فزونی مال غالباً موجب فراموش کردن گناهان است، و ترک یاد من قلب را سخت می‌کند.

- تسبیح و عبادت

از دیگر اسباب شرح صدر و رفع دل‌تنگی، تسبیح و عبادت است. گاهی اوقات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از تمسخر مشرکین و همچنین از درخواست‌های نامعقول آنان دل‌گیر می‌شد. بدین جهت خداوند برای رفع این دل‌تنگی دستور می‌دهد او تسبیح گوید و سجده گذارد.

«وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ؛ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ؛ وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (حجر، ۹۷-۹۹) یعنی: و قطعاً می‌دانیم که سینه تو از آنچه می‌گویند تنگ می‌شود. پس با ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده‌کنندگان باش؛ و پروردگارت را پرستش کن تا اینکه یقین (مرگ تو) فرا رسد.

- دعا و درخواست از خداوند

آخرین عاملی که در شرح صدر نقش مهمی دارد، دعا کردن و درخواست از خداوند است. این عامل را از آیه‌ی سوره حجر که پیش‌تر آمد، می‌توان برداشت کرد. افزون بر آن، سیره‌ی انبیا در تقاضای این موهبت نیز مؤید دیگری مبنی بر این است که شرح صدر از سوی خداوند به بشر اعطا می‌شود و باید آن را از خداوند خواست درخواست. رفتار حضرت موسی (علیه السلام) نمونه‌ای از این سیره انبیا است. «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي».

در این میان عده‌ای، مطالعات پی‌گیر و مستمر و ارتباط مداوم با علمای صالح، خودسازی و تهذیب نفس، پرهیز از گناه و به‌ویژه غذای حرام را نیز از عوامل شرح صدر دانسته و در برابر، جهل، گناه، لجاجت، جدال، مرأء، هم‌نشینی با بدان و فاجران و مجرمان، دنیاپرستی و هواپرستی را زمینه‌ساز تنگی روح و قساوت قلب می‌دانند.

شرح صدر در رهبران الهی

پیش‌تر اشاره کردیم که یکی از ویژگی‌های رهبری، داشتن شرح صدر است؛ پیامبران الهی که به نوعی نقش رهبری پیروان خود را ایفا می‌کردند، برخوردار از سعه صدر بوده‌اند و در هنگام مواجهه با ضعف یاران خود و قوت دشمنان از آن بهره می‌گرفتند. برخی از این جلوه‌های شرح صدر به شرح زیر است:

- حضرت نوح (علیه السلام)

نوح (علیه السلام) مردی نجار بود که خداوند وی را به نبوت برانگیخت. گاه او را پدر دوم انسان خوانده‌اند او مدت ۹۵۰ سال مردم را به توحید دعوت کرد، در حالی که همه او را استهزا می‌کردند. از آیات سوره‌های نوح، قمر و مؤمنون برمی‌آید که وی قوم خود را پیوسته دعوت می‌کرد و همه‌ی تلاش خویش را در این راه به کار می‌بست. این مجاهدت فراوان تنها ایمان اندکی از مردم را در پی داشت. «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» (هود، ۴۰) اما باز او با از خودگذشتگی و شرح صدر به دعوت خود ادامه می‌داد تا اینکه ماجرایی طوفان نوح رخ داد.

- حضرت ابراهیم (علیه السلام)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) از پیامبران بزرگ الهی، پایه‌گذار یکتاپرستی است. قرآن کریم در مواردی فراوان به مناسبت از این پیامبر یاد می‌کند. بررسی زندگانی حضرت ابراهیم (علیه السلام) نشان می‌دهد که حیات وی فراز و نشیب‌های فراوانی داشته است.

قرآن در دو مورد به صفت حلم ایشان تصریح می‌کند که این صفت ناشی از شرح صدر است. نخست در استغفار کردن برای آزر مشرک بود که همواره مخالف ابراهیم (علیه السلام) و سد راه وی می‌شد، اما با همان حال ابراهیم (علیه السلام) وعده استغفار به وی داد. قرآن این را ناشی از حلم ابراهیم (علیه السلام) می‌داند: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ»؛ (توبه، ۱۱۴) یعنی: همانا ابراهیم مهربان و بردبار است.

دیگری در مورد عذاب قوم لوط است. پس از اینکه فرشتگان عذاب نزد ابراهیم (علیه السلام) آمدند و بشارت فرزند دادند، خبر عذاب قوم لوط را به ابراهیم (علیه السلام) ابلاغ می‌کنند و او نیز به امید هدایت مردم و اینکه لوط در میان ایشان است، با آنها به مجادله می‌پردازد، غافل از اینکه حکم خدا در مورد آنها قطعی شده بود: «فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ؛ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ» (هود، ۷۴ و ۷۵) یعنی: پس وقتی ترس ابراهیم فرو نشست و بشارت به او رسید، درباره قوم با ما مجادله می‌کرد؛ چون ابراهیم مهربان و دل‌سوز و بسیار بازگشت‌کننده به سوی خدا بود. افزون بر آن، سعه‌ی صدر ابراهیم (علیه السلام) را می‌توان از داستان‌هایی مانند ذبح اسماعیل (علیه السلام) و رها کردن زن و فرزند در صحرا نیز برداشت کرد.

- حضرت موسی (علیه السلام)

پس از اینکه خداوند حضرت موسی (علیه السلام) را به تبلیغ فرمان داد و از درجه نبوت به مقام رسالت رساند و پس از اینکه معجزات عصا و ید بیضا را به او عنایت کرد، حضرت موسی نخستین درخواست خود را شرح صدر قرار داد. موسی (علیه السلام) در هنگام مواجه شدن با امر رسالت از یک سو ابهت و شوکت قبطیان - که در رأس آنها فرعون است - را به یاد می‌آورد؛ همان فرعون‌ی که خود را رب مردم می‌دانست و مردم را به ضعف کشانده بود؛ از سوی دیگر ناتوانی و خواری بنی‌اسرائیل را می‌بیند و در کنار اینها کم‌تحملی خودش و واکنش سریع وی در برابر ظلم و ستم را پیش چشم می‌آورد. در قضیه‌ی کشتن آن قبطی (نکه: قصص، ۱۵) و در مصاحبت با جناب خضر پرسش پی در پی از حکمت کارهایی که خضر انجام می‌داد، این بی‌صبری‌ها نمایان است. همه‌ی اینها نشان‌گر این است که وی کم‌تحمل بود. بدین جهت در این هنگام درخواست کلیدی خود را مطرح می‌سازد: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي؛ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي؛ وَأَحْلِلْ عُقْدِي مِّنْ لِّسَانِي؛ يَفْقَهُوا قَوْلِي»؛ گفت پروردگارا سینه‌ام را گشاده کن و کارم را برایم آسان گردان و گره از زبانم بگشای تا سخن مرا بفهمند. حضرت موسی (علیه السلام) با درخواست شرح صدر، زمینه‌ی تسهیل امر رسالت را فراهم می‌آورد. چون اگر قرار

است رهبری قوم بنی اسرائیل را در مواجهه با فرعونیان قدرت مند به عهده گیرد، لازم است سعه‌ی صدر داشته باشد تا در برابر تکذیب‌شان دل تنگ نگردد.

- حضرت عیسی علیه السلام

زندگانی حضرت عیسی علیه السلام از سخن گفتن در گهواره شروع می‌شود و سپس وقتی به پیامبری می‌رسد، خداوند وی را به سوی بنی اسرائیل مبعوث می‌کند تا آنان را به دین توحید دعوت نماید. رسالت این پیامبر با معجزاتی نیز همراه بوده است همچون خلقت پرنده، درمان پیری و برص، زنده کردن مرده، خبر دادن از مسایل غیبی مردم که همه اینها با اذن خدا بوده است. (نک: آل عمران، ۴۹) حضرت عیسی علیه السلام مبنای دعوت و شریعتش را دو چیز قرار می‌دهد: یکی تصدیق شریعت موسی علیه السلام با نسخ اندکی از محرمات تورات و دیگری بشارت به ظهور منجی و آخرین پیامبر پس از خودش که احمد علیه السلام نام دارد. (نک: صف، ۶)

حضرت عیسی علیه السلام پس از تلاش فراوان برای دعوت مردم به دین توحید با مخالفت و عناد آنان روبه‌رو می‌شود و در عین حال با شرح صدری که دارد به دعوتش ادامه داده و اندکی از پیروان خود را که حواریون نام گرفتند، برمی‌گزیند. (آل عمران، ۵۲)

در پایان یهود تصمیم به قتل وی می‌گیرند و خداوند مانع شده و امر را بر یهود مشتبه می‌سازد تا شخص دیگری را به صلیب بیاویزد. حضرت عیسی علیه السلام نیز به سوی خدا عروج می‌کند.

- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آیینی تمام‌نمای شرح صدر است. دارای اخلاقی نیکو «وَأَنْتَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم، ۴) و نرم‌دل است. «فِيمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَنتَ لَهُمْ» (آل عمران، ۱۵۹) رنج‌های مردم بر ایشان سخت است و اصرار بر هدایت آنان دارد و به دین‌داران مهر می‌ورزد: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ» (التوبه، ۱۲۸) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مایه‌ی رحمت برای جهانیان و به‌ویژه مؤمنان است. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (الانبیاء ۱۰۷) «وَرَحْمَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» (التوبه، ۶۱)

به علت این گشاده‌رویی، مردم جرأت پیدا می‌کردند حتی مسائل خصوصی خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان بگذارند و گاهی این مسئله موجب به هدر رفتن وقت ارزش‌مند پیامبر می‌شد. از این رو، خداوند حکم کرد مردم پیش از نجوا و دیدار خصوصی با پیامبر صدقه بدهند. پس از پی بردن مسلمانان به اهمیت نجوا با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حکم صدقه نسخ می‌شود. (نک: مجادله، ۱۲ و ۱۳).

همچنین شرح صدر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موجب می‌شود که برخی از مسلمانان حتی بی‌دعوت به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و غذا بخورند، سپس به صحبت بنشینند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز حیا می‌کرد و چیزی نمی‌گفت. اما خداوند این مسأله را مطرح می‌کند: «...فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ...» (الأحزاب، ۵۳) یعنی: اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید، و (بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت ننشینید، این عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ناراحت می‌کرد ولی او از شما شرم می‌کند، اما خداوند از (بیان) حق شرم ندارد. نکته‌ی گفتنی دیگر اینکه وقتی مردم پیامبر را می‌آزارند، ایشان به جای نفرین و درخواست عذاب، برای آنها دعا می‌کرد و می‌گفت: «اللهم اهد قومی فانهم لا يعلمون» (نک: علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۲۱).

همان‌طور که گذشت، حضرت موسی علیه السلام پس از رسالت، از خداوند خواست به او شرح صدر عنایت کند تا بتواند در برابر مشکلات و مسائل تبلیغ مبارزه کند. «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» (طه، ۲۵)

